

فراتر از جنجال پیرامون ضرب زنان در قرآن: گفتگوی احمد آل حسین و ابوالحسن بنی صدر

بخش اول

مقدمه: معرفی بحث

از دکتر احمد آل حسین (24 فروردین 1390)

در فروردین ماه سال جاری آقای ابوالحسن بنی صدر در باب آیه جنجال برانگیز سی و چهارم از سوره زنان در قرآن وارد یک مبادله افکار با گروهی از محققان سوئدی شدند. این مباحثه در سایت گویا تحت عنوان "[بحث آزاد در باره آیه 34 سوره نساء](#)" در 24 فروردین 1390 منتشر گردید. به نظر آمد که تفسیر ایشان از آیه فوق دارای مشابهت ها و همچنین ویژگی های یگانه ای در مقایسه با نتایج کارهایی که تاکنون توسط گروهی از روشنفکران مسلمان (خصوصا زنان مسلمان محقق و فمینیست های اسلامی در غرب) صورت گرفته، می باشد. لذا مجموعه سوالات و نظرات و نکاتی نگاشته شد که زحمت انتقال آنان به آقای بنی صدر را جناب دکتر محمود دلخواسته (از اعضای گروه فیس بوکی "[قرآن برای امروز](#)") کشیده و آقای بنی صدر با بذل توجه و عنایت خاص در اسرع وقت پاسخ فرمودند که سزاوار سپاس و موجب امتنان و اثبات کننده فروتنی و تعهد ایشان به بحث آزاد است.

فهم دیدگاه جناب آقای بنی صدر در باب آیه فوق و تفسیرشان از کلمات کلیدی در آیه مذکور، مستلزم مطالعه سایر آثار ایشان به خصوص کتاب ارزشمند و پربار "زن و زناشویی" است. شاید هیچ آیه ای به اندازه این آیه حول نظر اسلام و قرآن در مورد زنان جنجال آمیز نشده باشد که بررسی علل این امر و سیاست جنجال برانگیزی حول آن به خصوص از بعد از حمله کذایی یازده سپتامبر و سپس اوج گرفتن اسلام ستیزی در غرب خود حدیث مفصلی است. آنان که با آثار ادوارد سعید خصوصا کتاب شرق شناسی اش آشنایی دارند خوب می دانند که این لشکر کشی صلیبی-سکولار برای رهایی زنان مسلمان تا کجا ریشه تاریخی دارد و علل و عوامل استعماری و نو استعماری آن چیستند.

با این حال هرچه این حملات بیشتر می شود، قرآن در مرکز توجه بیشتر قرار گرفته و تلاشهای عمیق تری از جانب افراد بیشتری برای درک و پاسخگویی قوی تر شکل گرفته، زمینه برای آزاد سازی باورهای دینی از توهامات قرون وسطایی سنتی-مذهبی و همزمان از توهامات تجدد مآب و غرب زده فراهم تر می گردد. بنابراین هر بحثی در این زمینه را باید یک فرصت دانست و از هرگونه گفتگو با سنتی های اندرونی و منتقدین بیرونی و روشن اندیشان مستقل چون آقای بنی صدر استقبال نمود.

در مورد اهمیت یافتن آیه 34 از سوره چهار کافی است تا اینترنت را جستجویی نماییم و در یابیم که حتی یکی پیدیا هم به بحث پیوسته و ورودی خاصی برای این آیه و مشاجرات حول آن باز نموده است. کتب مقدس مسیحیان و زرتشتیان و یهودیان و هندویان و حتی منابع فکری ایدئولوژی های مدرن به مراتب از جملات و اندیشه های به ظاهر یا به واقع زن ستیز بسیاری مملو اند. اما عموما به عمد یا به سهو، این تفکرات زن ستیز دینی یا سکولار کمتر مورد توجه شبه

روشنفکرانی هستند که در جهان بینی ذات گرایشان و بر اساس منطق صوری ضد دیالکتیکی شان، دفاع حقیقی از حقوق زن را محصول انحصاری عقلانیت متجدد و آنهم از نوع سکولارش دانسته و هر گونه دیدگاه مذهبی را فاقد صلاحیت ذاتی در دفاع از حقوق زنان می دانند. غافل از اینکه هم اولین پدید آورندگان جنبش فمینیستی در غرب (مانند پدید آورندگان ایده سکولاریسم) و هم بسیاری از فمینیست های امروزی مذهبی بوده و رهایی زن از اسارت مرد را در رهایی فهم مرد سالارانه مردم از متون مقدس می دانسته و هم بسیاری از جنبش های دینی ما قبل مدرن دارای ریشه های قویا رهایی بخش برای زنان بوده که در متن زمانی و مکانی شان، خود گامهای عظیمی به شمار می رفته است و هنوز هم نکات ارزنده ای را برای بیان در عصر جاهلیتهای مدرن دارند. مثلا این که کتاب مقدس مسلمانان در چهارده قرن پیش نام زنان بسیاری را در خود دارد و نام یکی از بزرگ ترین فصلهایش را زن انتخاب می کند و گامهای اساسی برای شناخت حقوق اجتماعی و اقتصادی زن در شرایط تاریخی که زن جزو مایملک مرد حساب می شده است بر می دارد و هم برای انسان، از زن و مرد حقوق ذاتی قائل می شود، همه شواهد مهمی هستند که دنیای سیاه و سفید ذات گرایانه بنیادگرایان سکولار را به چالش می کشند. اما همزمان می توان نشان داد که همین کتاب به شیوه بسیار اساسی تری از بیانیه های نیم بند حقوق بشری بین المللی که بر اساس فرض قرارداد اجتماعی و سیاسی روی کاغذ بیان شده و امضا شده و هزاران بار در روز زیر پا گذاشته می شوند به مسئله حقوق بشر و زن نگریسته است. اسلام هنوز این برتری را بر نگرشهای متجدد سکولار امروزی دارد که برای حقوق بشر و حقوق زنان و حتی طبیعت نبات و جماد و حیوان جایگاه هستی شناختی عمیقی در رابطه خدا و خلقت قائل است.

از جمله شروط اساسی انجام یک تحقیق در هر موضوعی، این است که به مرور دیدگاههای مختلف بدیل پرداخته و سپس نقاط ضعف و قوت آنان را به بحث گذاشته و آنگاه مشخص نماییم چرا نظر ما در جایگاهی برتر نسبت به سایر نظرات و تفاسیر می نشیند. در میان کسانی که در دنیای مجازی یا واقعی فارسی زبان وارد این بحث می شوند به ندرت چنین شرطی برآورده می شود و لذا عموما هر دو طرف بحث بدون اینکه سانتیمتری از موضع خود عقب نشینند و برای ثانیه ای به تامل بر کار خویش و ارزیابی شواهدشان مشغول شوند همچنان بر اندک شواهد کلامی یا تاریخی محدود خود که از قبل انتخاب شده اند تا موید نظر ایشان باشند پافشاری می نمایند. در میان روشنفکران دینی نیز عموما اگر مرور ادبیاتی باشد در رابطه با تفاسیر سنتی انجام است اما در مورد تفاسیر سایر روشن اندیشان غیر دینی یا دینی چنین کاری نادر می نماید. از این رو، لحاظ کردن مطالعات موجود و موارد عمده مشابه ضروری می نماید و من در این مقدمه به معرفی برخی از مهمترین هایی که می شناسم می پردازم.

در سالهای اخیر پژوهشهای بسیار صورت گرفته و مقاله و کتب اکادمیک در این باره نگاشته شده چنان که فمینیست های مسلمان بخش قابل توجهی از کار خود را به فهم این آیه اختصاص داده اند. از آن جمله خانمها، فاطمه مرنیسی و پروفیسور امینه (آمنه) ودود است که برای اسلام شناسان نیاز به معرفی ندارند با دو کتاب اخیر خانم ودود به قرار زیر:

1. Qur'an and Woman: Rereading the Sacred Text from a Woman's Perspective (1999)
2. Inside the Gender Jihad: Women's Reform in Islam - Paperback (June 5, 2006)

که مطالعه این دو کتاب را قویا به علاقه مندان توصیه می‌کنم. همچنین کتاب محققانه دیگری است در باب اخلاق سکس در اسلام نوشته خانم دکتر کسپا علی (Kecia Ali) ادیان شناس در دانشگاه بُستن)

3. Sexual Ethics and Islam: Feminist Reflections on Qur'an, Hadith and Jurisprudence - Paperback (July 14, 2006)

کتاب دیگر از خانم اسماء بارلاس، (فمیسیت آمریکایی و دانشیار دانشگاه) با عنوان زیر است:

4. "Believing Women" in Islam: Unreading Patriarchal Interpretations of the Qur'an (2002)

همچنین در یک مقاله نوشته گریفن هیگن است دانشیار ادیان شناسی دانشگاه رجینا، نظر گروهی از فمینیست های مسلمان آمریکای شمالی و روش شناسی ایشان به بحث گذاشته شده با عنوان :

5. North American Islamic Feminist Interpretation: The Case of Surah 4:34 (2004)

مقاله بسیار مهم دیگر نوشته خانم راشل سکات استاد دانشگاه صنعتی ویرجینیا که رویکرد کانتکسچوال - زمینه ای - را در فهم آیه فوق بکار برده عبارت است از:

6. A Contextual Approach to Women's Rights in the Qur'ān: Readings of 4:34 (2009)

مجموعه مطالعات ابتدایی در این زمینه از این نویسنده - احمد آل حسین - نیز در چهار نوشته کوتاه و مقدماتی آمده است که در وبلاگ [الاهیات رهایی بخش](#) در لینک زیر یافت می‌شوند.

<http://quranicwisdom.wordpress.com/tag/%D8%B6%D8%B1%D8%A8/>

اما نکاتی که بنده در ارتباط با نظرات جناب بنی صدر نگاشتم از این قرار بودند:

سوال ها از آقای آل حسین:

ضمن احترام به نظرات آقای بنی صدر و مطالعات ایشان در باب جایگاه زن در اسلام و تمدن ایرانی، فکر می‌کنم نظر خاص ایشان در ارتباط با آیه سی چهارم از سوره چهارم هم قابل تامل و هم بحث برانگیز باشد. در باب نشوز بحث را به مسائل روانشناسی سکس منتقل کردن و صحبت از سادیسم و مازوخیسم نمودن، به نظر این نویسنده به سختی می‌تواند معمای این آیه را حل کند مگر اینکه ایشان توضیحات بیشتری را منتشر نمایند. اگر مشکل روانشناختی جنسی وجود دارد باید ریشه های مشکل توسط کارشناسان خانواده بررسی شود. شاید علت مازوخیسم جنسی زن در رفتارهای جنسی مشکل دار مرد باشد و مرد را در مقام مسئول برخورد و تنظیم مشکلات روانی زن قرار دادن دور از روح قرآن و عقل است (اگر منظور آقای بنی صدر را درست فهمیده باشم).

قرآن کتاب روانشناسی و زیست شناسی نیست. مسئله مورد بحث در این آیه باید مربوط به یک مشکل اخلاقی در زندگی افرادی باشد که وارد جنبش عدالت طلبی و آزادی خواهانه اسلام شده بودند و اکنون رابطه زن و مرد که قبلا

توسط سنت‌های قبیله ای ماقبل اسلام تعیین می شدند نیاز به چهارچوب‌های جدید فکری و اخلاقی داشتند. به عنوان مثال یکی از کلمات مورد مناقشه در این آیه یعنی کلمه "نشوز" از "نشز" به معنی سر بلند کردن و قلدری نمودن و برتری جویی کردن است. ضرب را به درستی گفته اند که در قرآن به معانی مختلف آمده است. هیچ جای قرآن ضرب به معنی کتک زدن یا تنبیه فیزیکی نیست و در اصل وقتی در معنای "زدن" بکار می رود، به معنی یک بار چیزی را به چیزی دیگر زدن است نه به معنی کتک زدن یا ضربه های متعدد زدن به کسی (در قرآن برای این امر از کلمه "جلد" استفاده شده است).

بنده و آقای بنی صدر همچون عده قابل توجهی از نواندیشان مسلمان ایرانی و غیر ایرانی شک نداریم که بررسی لغت شناسانه این آیه و ساختار منطقی آیه هردو حاکی از این هستند که در این آیه صحبت از کتک زدن یا خشونت نیست. اما اینکه دقیقاً به چه موضوعی این آیه اشاره دارد، به نظر بنده به مطالعه تاریخ نزول آیه بستگی دارد و شرایطی که در آن نازل شده است. در این مورد کار تاریخ شناسی، مردم شناسی و فرهنگ شناسی صدر اسلام و بررسی روابط زنان و مردان نیازمند است که تا کنون ندیده ام کسی این کار را به حد لزوم (چه رسد به حد کفایت) انجام داده باشد. اکثراً به لغت شناسی و بحث کلامی و منطقی روی آورده و در جهت منطبق کردن تفسیر خود از آیه با دانش ها و ارزش های روز بر می آیند. در مورد شرایط تاریخی و انگیزشی نزول آیه و آیه های مربوط به آن فرضیه هایی در "وبلاگ الاهیات رهایی بخش" طرح شده که نیاز به پیگیری تاریخ شناسانه دارند. این آخرین گام روشنگرانه است که باید برداشته شود تا مشخص شود منظور این آیه اگر "کتک زدن" نیست پس دقیقاً چیست و به چه دلیل و چگونه. در این صورت است که می توان آن را به شرایط مشابه تعمیم داد. عدم وجود یک روش شناسی محکم حول تشخیص درست معانی ما را به تاویلات فردی و حدس و گمانه زنی های منفرد انداخته که کار بحث آزاد را بسیار مشکل می کند. این صرفاً آزاد بودن بحث نیست که تضمین کننده به نتیجه رسیدن بحث می شود. بحث آزاد را باید روش شناسی مورد اتفاق مشارکت کنندگان نیز همراه باشد.

اگر این آیه جنجال برانگیز را در کنار آیه های دیگر قبل و بعد خود از آیه 25 تا 35 بگذارید، مشاهده می کنید که صحبت از مسایل روانی و سکسی در میان نیست. مسئله رابطه مالی و توان اقتصادی و تعهدات متقابل زن و مرد است. دو آیه قبل تر می گوید مال زن برای خودش است و مال مرد برای خودش. سپس مرد را در مقابل تأمین امنیت برای زن قرار می دهد بدون دادن حق دخالت در تصرف مالش چه آن مال را خود کسب کرده باشد چه به میراث به او رسیده باشد. (به دو آیه قبل توجه کنید). همچنین توجه به جایگاه تاریخی و وضعیت مسلمانان در فهم این آیه نیاز است. آیه لحن عمومی پیدا می کند و مردان و زنان را خطاب قرار می دهد نه فقط شوهران و همسران را. به لحاظ تاریخی مسلمانان در شرایط مبارزه و تشکیل جامعه مستقل سالم بودند و درگیری در امور سیاسی و اجتماعی بر امور خانوادگی ایشان تاثیر گذار شده بود. یک فرضیه می تواند این باشد که این آیه در صدد جلوگیری از ضایع شدن حقوق زنانی است که نه تنها همگامی و همراهی با مردان را ترک کرده بلکه در صدد اختلال و عدم حفظ اسرار بر می آیند. لذا در مرحله سوم پس از گفتگو و معلق کردن رابطه عاطفی - سکسی، پیشنهاد ترک موقت مکان زندگی مشترک یا قطع موقت وظیفه قوام بودن (همان تأمین مالی و امنیتی اول آیه یا معلق کردن نفقه) را می نماید. گفتگو، قهر عاطفی و سپس ترک خانه یا معلق کردن برخی وظایف متقابل به عنوان قوام زندگی. آیه بعدی را نگاه کنید که بلافاصله می گوید اگر خواهان ترمیم هستید پس از دو طرف قضیه نمایندگانی را انتخاب کنید تا باز در یک فرایند گفتگوی عام تر به رفع اختلاف و

بازگشت زوجین یا جدایی نهایی آنها بپردازند. در انتهای آیه مذکور حتی رعایت احتیاط می کند و می گوید اگر زنان به تعهدات خود بازگشتند حق ادامه متارکه موقت را مردان ندارند و آنها نیز باید به تعهد خود بازگردند. اگر زن به مخالفت و عهد شکنی ادامه داد آیه بعدی حل مشکل از طریق دخالت اطرافیان را پیشنهاد می دهد. این ها نظراتی است که باید به جد مورد نقد و بررسی و نهایتاً به رد یا قبول یا اصلاح بنا به شواهد تاریخی قرار گیرند.

پاسخ آقای بنی صدر:

با سلام،

نوشته ها را با علاقه خواندم. و عرض می کنم:

1- قرآن برای همه عصرها است. پس آیه ها معانی را باید داشته باشد که همواره همان معنی را داشته باشد و پاسخ مسئله ای باشد که «امری مستمر» است. یعنی مسئله ای در قرآن موضوع حکم حکیم می شود که آن روز بوده و از آن روز تا امروز بوده و از امروز به بعد نیز خواهد بود. در زمان ما، مسئله یا مسائلی که در همبستری می توانند سبب نشوز شوند، کدام و یا کدامینند؟ آن مسئله یا مسئله ها، موضوع حکم هستند. غفلت از این واقعیت که در قرآن، تنها امرهای مستمر (چون زنا و ربا و قتل و نشوز و...) موضوع رهنمود شده اند، سبب اظهار نظرهایی از نوع اظهار نظر شما (مراجعه به تاریخ) شده است. در حقیقت، به تاریخ واقعی که تاریخ امرهای مستمر است می باید رجوع کرد. حتی کلمه ها بکار رفته در قرآن نیز می باید، همواره همان معنی را داشته باشند. وگرنه، دست کم به شمار نسلها، قرآن ها خواهیم یافت.

2- حکم قرآن در باره امر مستمر، بر وفق اصول راهنمای با تعریفی که قرآن بدست می دهد و تشخیص امر مستمر، شفاف و سراسر است می شود و هیچگونه تناقضی با خود و با آیه های دیگر پیدا نمی کند.

3- در آیه های 25 تا 35، مسائلی که در زناشوئی پیش می آیند مطرح هستند. این مسائل در جامعه های امروز نیز وجود دارند و شناسائی آنها مشکل نیست. در کتاب زن و زناشوئی به آنها پرداخته ام. آیه 34 خاص مسائل همبستری است.

این سخن که قرآن کتاب روانشناسی و روان کاوی و... نیست، صحیح است. اما هیچ ربطی ندارد به وجود این مسائل در آن روز و امروز. امروز برای آن مسائل اسم گذاشته اند. برای مثال، خشونت طلبی [خشونت پسندی] برخی از زنان بگانه همخوابگی، امری نیست که امروز بوجود آمده باشد. امروز، غربیان به آن مازوخیسم می گویند.

آیه تنها یک مورد، مورد خشونت طلبی [خشونت پسندی] جنسی را لحاظ نکرده است، عمومی است یعنی همه موارد نشوز و هم موارد نشوز جنسی را در بر می گیرد: از ممنوع است های جنسی که در جامعه های امروز بسا بیشتر نیز شده اند تا فعل پذیری و خشونت طلبی را. از این رو، راه حل های گوناگون را به انسان آن روز و امروز رهنمود می دهد.

4- در آیه 34 تنها مخاطب شوهران هستند. در آیه های دیگر، غیر از آنها نیز مخاطب شده اند بخاطر نقشی که می توانند پیدا کنند.

5- موارد از این نوع که شیوه زندگی مرد و کارهای او ناسازگاری پدید می آورد، موضوع آیه های دیگر هستند.

6- ترجمه از تفسیر نمونه (جلد و شماره صفحه نیز قید شده اند) و از قرآن با ترجمه فولادوند نقل شده اند. در هر دو، ضرب ترک کردن معنی شده است. اگر می توانستم برای کلمه شوک معادل فارسی بیابم، دقیق ترین ترجمه کلمه را به دست داده بودم.

7- از شما دوست گرامی ممنون می شوم هرگاه کارها که در باره ضرب و این آیه شده اند را برای این جانب بفرستید.

از توجهی که به بحث آزاد در باره آیه 34 سوره نساء کرده اند، بسیار سپاسگزارم.

ایام بکام.

25 فروردین 1390 برابر 14 آوریل 2011

ابوالحسن بنی صدر

پاسخ و سوال از آقای آل حسین

16 آوریل 2011

با سپاس از آقای بنی صدر به خاطر پاسخ شان که با وجود گرفتاری های فراوان در اسرع وقت مکتوب نموده اند. به نظر می رسد که هنوز نکاتی هست که نیازمند تا آقای بنی صدر در مباحثه خود با خانم سوئدی آنها را مشخص نمایند. در کتاب زناشویی ایشان نیز این نکات وضوح ندارند و لذا توضیحات ایشان بحث را کارآمد تر می نماید.

1- معنی "ضرب" را برخلاف تصور سنتی ها به معنی "برانگیختن جنسی" گرفته اند. سوال اینکه چنین معنایی در انطباق با کدام معنای دیگر این کلمه در قرآن است. بر اساس تحقیق انجام شده که در وبلاگ الاهیات رهایی بخش نیز منتشر شده است، در هیچ جای دیگر قرآن نه ضرب به معنی کتک زدن آمده است نه به معنی برانگیختن جنسی. از استعاره ای که عرب در مورد شتر ماده بکار می رود برخی از قداما ضرب را به معنی در آمیختگی جنسی گرفته و گفته اند در آمیختگی جنسی می تواند باعث حل برخی اختلافات شود. حتی اگر این معنی بعید را درست در نظر بگیریم چرا قبل از آن آیه مذکور پرهیز از همخوابگی را تجویز می کند.

2- در مورد کلمه نشوز هم یکجا عدم تمکین جنسی و در باقی جاها خشونت پسندی جنسی زن یا مازوخیسم را مطرح کرده اید. این دو امر متفاوت هستند و غیر منطبق با معانی نشوز در سایر آیات قرآن و در زبان عربی. در هیچ جای دیگر قرآن به معنای مازوخیست جنسی نیامده است. در آیه 259 بقره به معنی برپاکردن و

"سریا کردن" استخوانها آمده، در آیه 11 مجادله به معنی "برخاستن از جای و جا دادن" به دیگران در مجالس آمده است. در آیه 128 همان سوره نساء نشوز مردان مطرح شده است که بنابراین ایده که شما فرموده اید مازوخیسم جنسی را بیشتر زنان دچارش می شوند نقض می نماید. فرموده اید مردان بیشتر دچار سادیسم جنسی اند. در این صورت چرا باید قرآن امر سادیسم جنسی مردان و راه علاج آن توسط زنان را به فراموشی سپرده باشد و به امر مازوخیسم جنسی مردان در آیه 128 پرداخته باشد. در مورد این آیه هم نه قبلیش نه بعدش صحبت از مسایل جنسی نیست بلکه صحبت از رعایت عدالت و اخلاق و برابری و حقوق زنان و کودکان است.

3- معنی نشوز که جمع نثز است و در نتیجه حکایت از رفتاری با مصادیق متفاوت و متعدد دارد در عربی به معنی سر بلند کردن و طغیان کردن و برتری جویی و قلدری (بولینگ) است. اگر حافظه مدد رساند تاکنون ندیده ام که این کلمه به معنی عدم تمکین جنسی تعریف شده باشد چه رسد خشونت پسندی جنسی. عدم تمکین را تنها در تفسیر و تاویل این کلمه در این آیه گفته اند. لطفا مشخص نمایید اطلاق معنی مازوخیسم جنسی به این کلمه به لحاظ لغت شناسی از کجا آمده است.

4- گذشته از امکان یا عدم امکان اطلاق کلمه "برانگیختن جنسی" بر کلمه "ضرب"، خود این برانگیختن جنسی نیز نیاز به شفاف سازی دارد. فرموده اید در قرن حاضر یعنی به روانکاو و روانشناس مراجعه کردن. تا مشخص شود بهترین راه برانگیختگی چیست. این امر با اصل جاودانگی به گونه ای که تعریف کرده بودید در تناقض است. آیا قرآن در چهارده قرن معنی درست و عملی برانگیختگی جنسی را به پیشرفتهای قرن بیستم و بیست و یکم موکول کرده بود.

5- اگر به پذیریم که قرآن کتاب روانشناسی جنسی نیست بلکه کتاب اخلاق است (انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) بر پایه عدالت و قسط که هدف انبیاء تعریف شده چه جای وارد شدن به بحث های بسیار خاص و ظریف روابط جنسی آنهم در مجموعه آیاتی که بحث های کلان تر از این را می نمایند می ماند. درست است که فرموده اید این مشکلات بوده و اکنون نام و نشان علمی یافته اند. اما مشکلات جسمی و جنسی و روانی بسیار دیگری نیز بوده و هستند که اکنون نام و نشان علمی یافته اند یا هنوز نیافته باید منتظر فردا ها شد. چرا قرآن آنها را مطرح نکرده و فقط مازوخیسم جنسی زنان را در مرکز توجه قرار داده است؟

6- به نظر می رسد کلمه مضاجع و دوری جستن از زنان در مضاجع بر رنگ جنسی بودن این آیه افزوده است. در حالیکه باز اگر به جاهای دیگر در قرآن نگاه کنید هیچ کجا این کلمه به معنای بستر جنسی بکار نرفته است بلکه به معنی آرامشگاه و بستر روحی بکار رفته است. اگر بحث جنسی بود با صراحت می گفت رابطه جنسی را با آنها قطع کنید. این کلمه در این جا می تواند معنی عام تر و استعاره ای رفع روابط عاطفی را بدهد. مثلا در فارسی می گوئیم دست فلانی را کوتاه کردیم که به معنی بریدن فیزیکی دستش نیست بلکه به معنی محدود کردن دسترسی اش به منابع و فرصت ها است.

7- نکته دیگر آنکه این آیه زنان و مردان را بطور کلی (نه شوهران و همسران) را خطاب قرار می دهد. اگر مسئله صرفاً رابطه بین زن و شوهر بود مانند همان آیه 128 همان سوره، در مورد نشوز همسران مذکر از کلمات "امرأة" و "بعل" استفاده می کرد. مشخصاً این کار را نکرده است چون رابطه جنسی نیست و ابتدای آیه مردان به معنای عام را قوامین زنان به طور عام می داند تا زنان بی شوهر و مجرد و بیوه و... را نیز شامل شود.

8- آنچه این آیه متذکر می شود این است که مردان در شرایط عادی تأمین امنیت مالی و جانی زنان را با پرداخت نفقه و استفاده از استعدادهای خدادادی بر عهده دارند و در مقابل زنان نکورفتار متعهد حفظ تعهدات خود و اسرار هستند. خوف از نشوز زنان که در همین آیه آمده یعنی ظهور شوهدی که نشان دهد زن به تعهدات خود و حفظ اسرار پایبند نیست. قوام هر خانواده بر پایه مجموعه ای از اصول و تعهدات متقابل به تأیید رسیده افراد آن خانواده مبتنی است و موقعیت زنان هنگامی که این تعهدات را زیر پا گذاشته و برتری جویی نموده و حیات خانواده را با خطر مواجه می کنند بر خلاف مردان نباید بطور آبی مورد بحث و مداخله عمومی قرار گیرد. این به علت موقعیت حساس و شکننده زن است که به لحاظ روحی و احساسی در عموم جوامع این گونه می باشد و در جایگاه مادر (چه بالقوه و چه بالفعل) و نقش تربیتی اش اهمیت ویژه دارد. اما در مورد مرد چون این تعهد شکنی صورت پذیرد زن وظیفه قرار دادن سه مرحله خصوصی درون خانوادگی را ندارد و به قول آیه 128 مانعی نیست اگر این هر دو یا به کار برقراری اصلاح روابط با طلب مداخله دیگران یا جامعه برآیند یا به کار جدایی بیانندیشند. برقراری برابری بین زن و مرد وقتی که زنان دارای حساسیت های روحی و جایگاه ویژه هستند از طریق تفاوت گذاشتن در نحوه برخورد تأمین شده است. با این حال آیه 128 این امر را اختیاری دانسته یعنی زن می تواند در صورتی که مرد دارای شکنندگی روحی بود مراحل سه گانه مدارا (نصیحت، تعلیق روابط عاطفی، و سپس قطع تعهدات) را قبل از علنی سازی و دعوت دیگران به مداخله (آیه 35) انجام دهد.

9- اگر فقط به سادگی به منطق اجزاء موضوعی (thematic) آیه بنگرید، به نظر من کلمات در آیه همگی به هم مربوط هستند - غیر از این نمی توان از یک جمله منطقی انتظار داشت و نیاز به کشاندن بحث به دنیای پیچیده مسایل و روابط جنسی و روانی نیست که باید برای توجیه شان قرنهای مسلمانان صبر کرده باشند تا روزی تحقیقی نشان دهد که مردان چه میزان شدت و هیجان جنسی در مقایسه با زنان دارند:

آیه با قوام بودن مردان (نه صرفاً شوهران) شروع میشود. وظیفه متقابل زن را مشخص می کند و سپس در صورت زیر پا گذاشتن آنها توسط زن، مرد را دعوت به رعایت مدارا قبل از قطع متقابل تعهدات می نماید. این مدارا (نه تنبیه) را در سه مرحله می داند: نصیحت، معلق کردن رابطه عاطفی سپس معلق کردن قوامیت (همان کاری که گویا محمد در هنگام اختلاف با زنانش کرده که برای چند روزی از خانه بیرون زده و حتی به یارانش چیزی نگفته و برای مدتی گوشه نشینی گزیده بود تا آنکه بالاخره عمر با اصرار زیاد فرصت صحبت کردن با وی را می یابد). چون این امر کارگر شد مرد را به بازگشت به تعهد خوانده و چون کارگر نشد در آیه بعدی به عمومی کردن مسئله و درخواست مداخله اطرافیان برای اصلاح یا جدایی. به

همین سادگی و به همین روشنی و به همین انسجام در اجزای کلام. اگر ضرب ترک کردن دائمی آنگونه که برخی از مترجمین گفته اند می بود مشکل حل نمی شد چون حقوق زن در ترک کردن دائمی ضایع می شود و در اسلام هم مسئله طلاق وجود دارد نه ترک که بر اساس آن حقوق طرفین بعد از طلاق مشخص است. مفهوم ترک کردن یا جدا شدن در مورد کلمه ضرب صادق نیست. می بینید که این تعبیر قابل فهم در همه زمانهاست و نیازی به رشد علوم جنسی و روانی نیست تا معنی معلوم شود. بنیاد اخلاق بر اساس عدالت را در خانواده در نظر می گیرد که همان هدف بعثت و موضوع کار قرآن است. بخشی از تعهدات زنان و مردان موضوع عرف هستند و بنابراین قرآن در این آیه وارد جزئیات این تعهدات نمی شود و تشخیص آنرا به عرف و خانواده ای که حول آن تعهدات شکل گرفته می گذارد. آنچه در قرآن مهم است برقراری تعادل و مساوات در تعیین تعهدات و پایبندی به آنها است. از همین رو در آیه بعدی از مداخله اقوام صحبت می کند که بنا به عقل جمعی شان به عرف روزگار خود مشرف تر هستند تا قضاوت نمایند و راه اصلاح یا طلاق را هموار نمایند.

فکر می کنم ادامه بحث نیاز به مبادله نوشته های مستند تر و محققانه تر دارد وگر نه مانند بحث با سوندی ها به رد و بدل کردن پاسخ ها تقلیل می یابد. به نظر می رسد که در برخی مفروضات روش شناختی بین این حقیر و جناب بنی صدر تفاوتی هست که آن مفروضات نیز باید روشن شوند وگر نه کار ممکن است به جایی نرسد. به عنوان مثال بنده توجه به وقایع زمان نزول و شرایط تاریخی را شدیداً ضروری می دانم و آنرا در منافات با جاودانگی قرآن نمی پندارم. همانطور که باید بدانیم مثلاً کلمه ضرب یا نشوز در زمان صدر اسلام به چه معنایی بوده نه حالا، - چرا که معنای کلمات در طول زمان در هر زبانی تغییر می کنند- باید با متن تاریخی زمان نزول نیز آشنا باشیم. وقتی به تعداد نسلها قرآن خواهیم داشت که هر نسل فارغ از اینکه معنای زمان نزول کلمات عربی بکار رفته چه بوده اند بخواهد معنای بکار رفته در زمان خود را برای آن کلمات به فهم خود از قرآن تحمیل کند. یعنی همین که امروز می بینیم. از چند قرنی بعد از پیامبر تا امروز است که می بینیم در زبان عربی کلمه ضرب به طور متداول به معنی کتک زدن بکار می رود. به نظر می رسد گسترش سریع اسلام به سرزمینهای غیر عرب باعث تغییر معنای بسیاری از کلمات عربی شده است. در همین زبان انگلیسی معنای بسیاری از کلمات در اثر جهانی شدن زبان انگلیسی از ابتدای استعمار بریتانیا و سپس وارد شدن به عصر تجدد عوض شده است¹. چرا که عده زیادی از کسانی که به زبان جدید شروع به تکلم می کنند دست به انتخاب کلمات زبان جدید برای بیان نظراتشان می زنند و این به علت عمومیت یافتن به خود زبان جدید باز می گردد و به مرور پذیرفته میشود. این معنی ضرب به معنای کتک زدن یا تنبیه فیزیکی در زمان نزول در هیچ جای قرآن یا اثر ادبی (مانند اشعار معروف عرب جاهلی) تا آنجا که بنده جستجو کرده ام بکار نرفته است. تحمیل معنی

¹ - این امر باعث شده تا بخشی از علم زبان شناسی به مطالعه تطور زمانی معنای کلمات (semantic change) بنا به شرایط تاریخی بپردازد. عموماً در این شاخه از زبان شناسی این فرض وجود دارد که معنای کلمه های زیادی در اثر تجدد به شکل عمیقی عوض شده است. همچنین گسترش فرهنگ عامیانه آمریکایی در دنیای انگلیسی زبان معنای را عوض کرده است. یا مثلاً رشد برخی جنبش های فرهنگی اجتماعی مانند هم جنس گرایان که مثلاً معنی کلمه گی (Gay) را عوض کرده است. این کلمه در انگلیسی کلاسیک به معنی آدم شنگول بی خیال بوده در قرن شانزدهم به افراد بی اخلاق منصوب می شده است و سپس از قرن نوزدهم برای هم جنس گرایان بکار می رود. حال اگر یک انگلیسی زبان عامی در متن شکسپیر به چنین کلمه ای برخورد کند و اطلاع از این تحول تاریخی نداشته باشد به سختی بتواند قانع شود که شکسپیر صحبت از یک آدم هم جنس گرا نمی کرده است.

امروز این کلمه به آیه است که باعث آفرینش قرآن جدیدی شده است که جای شک را برای مترجم یا مخاطب باقی نگذاشته که ضرب همان کتک زدن است (حتی در میان خود اعراب امروز مگر آنکه متخصص زبان عربی کلاسیک باشی مانند متخصص زبان انگلیسی کلاسیک که می تواند مثلا آثار شکسپیر را متوجه شده از انگلیسی کلاسیک به مدرن ترجمه کند).

کلمات معانی خود را نه تنها در بستر کلامی زمان خود که در بستر تاریخی فرهنگی زمان خود نیز می یابند. بسیاری از آیات، فهمشان ناممکن است اگر واقعه زمان نزول آیه و شرایط عمومی تاریخی آن زمان را در نظر نگیریم. این امر هیچ مغایرتی با جاودانگی قرآن که ندارد از شرایط تامین جاودانگی هم هست. همین که معنی آیه در متن کلامی و متن تاریخی مشخص شد (همانطور که جناب بنی صدر می فرمایند به علت مستمر بودن بسیاری از امور مورد بحث قرآن - به دلیل استمرار طبیعت بشر و اصول اخلاقی) شرایط استفاده از آیه در تنظیم روابط اخلاقی روزگار ما یا هر روزگار دیگر نیز محیا می شود. اما اگر آیه و کلمه از متن کلامی و تاریخی صرفا مجرد شدند زمینه برای بار کردن هر معنایی که تصورات ما را تایید می کنند فراهم می آید. بنابراین همانطور که مشاهده شد کار کمی ریشه دار تر از این است که نمایان می شود و در این مورد بنده نیازمند زمانی هستم که مقاله ای منسجم را در نقد و بررسی دیدگاه ایشان بنگارم و از طریق نشر مقالات بحث ادامه بیابد.

فرا تر از جنجال پیرامون ضرب زنان در قرآن: گفتگوی بنی صدر و آل حسین

بخش دوم

پاسخ از آقای بنی صدر

25 آوریل 2011 مصادف با 5 اردیبهشت 1390

با سلام

از اینکه آقای احمد آل حسین از بحث آزاد استقبال کرده است، بسیار شادمان شدم. راست است که کارها فرصت کمی برای من گذاشته اند. اما چه کاری مهمتر از کمک به بازیافت استقلال و آزادی، زن و مرد، بخصوص زن. اما در باره نوشته کوتاه ایشان، این یادآوریها را مفید یافتیم:

1- بحث با خانم سوئدی (البته یک آقای سوئدی نیز در جمع آنها بود) بعلت خود داری از پذیرفتن حقیقت از سوی خانم سوئدی، و کناره گیری وی بود که به پایان نرسید. موافقت نوک زبانی با روشی که قرآن می آموزد، او را در برابر ادامه دادن به بحث و یا ادامه ندادن قرار داد (خود تنها تصمیم گرفت و یا با موافقت دیگران، بر من معلوم نیست). ادامه دادن، یعنی پذیرفتن انتقاد بنی صدر از رابطه زن و مرد بر محور قدرت معمول در غرب. از قرار، در او یا آنها این آمادگی نبود. بحث به رد و بدل کردن نامه تقلیل نیافت. با آنکه متن گویای این واقعیت است که طرف یا طرف های بحث به اسلام شناسان دسترسی داشته اند - که خواسته شد آنها نیز در بحث شرکت کنند و نکردند - و میان قبول سخن حق و طفره رفتن از بحث، دومی را برگزیده است و یا برگزیده اند.

و اما نشوز هرگاه مطلق نافرمانی باشد، هم آیه را متناقض می کند و هم با آیه 128 سوره نساء تناقض بیار می آورد:

الف - هرگاه نشوز مطلق نافرمانی باشد، نشوز مرد نیز همان نافرمانی معنی می دهد. تناقض این دو آیه، جز با نشوز را نافرمانی جنسی معنی کردن، حل شدنی نیست. زیرا اگر بنا باشد هر دو تحت فرمان یکدیگر باشند، ازدواج واقع نمی شود و آیه بی موضوع می گردد. زیرا ما دیگر با رابطه قوا سر و کار نداریم بلکه با امر ناممکنی روبرو هستیم. و اگر قرار بر تحت فرمان مرد بودن زن باشد، آیه 128 آن را نقض می کند و اگر زن تحت فرمان مرد باشد، این بار آیه 34 آیه 128 را نقض می کند.

ب - اگر نشوز نافرمانی جنسی باشد، تناقض پدید نمی آید. اگر یکی و یا هر دو گرفتار عارضه نافرمانی جنسی باشند، راه حل را دو آیه بدست می دهند.

ج - اما در آن قسمت از آیه که به نشوز می پردازد، بیان قرآن شفاف و سرراست است: محل بروز نشوز، رختخواب است. در رختخواب، نافرمانی ای جز نافرمانی جنسی محل بروز پیدا نمی کند. حتی اگر عامل و یا عاملها غیر جنسی باشند، از طریق «دست ندادن» (= نشوز) اظهار می شود یا می شوند. هرگاه مطلق نافرمانی مراد باشد، غیر از این که به شرح بالا، تناقض بیار می آورد، این قسمت از آیه بس گنگ و مبهم می شود و ادعای قرآن را که شفاف و خالی از اعوجاج است، نقض می کند، محل اظهار نافرمانی، نه رختخواب می شود و نه راه حل پیشنهادی مشکل را حل می کند. مزید بر این که ناسازگاریهای نوع دیگر راه حلهای دیگر دارند که در آیه های دیگر پیشنهاد می شوند.

د - اما برای اطمینان از صحت معنی، غیر از شناختن امر واقع مستمر و انطباق معنی با اصول راهنمای قرآن، دو محک وجود دارند: یکی ببار نیاوردن تناقض و دیگری روش تجربه بکار بردن. وقتی این سان آیه درک شد و بکار رفت، معنی آیه بدست می آید: وقتی نشوز نافرمانی جنسی معنی می شود، خشونت را می زداید و مشکل را حل می کند. اما هرگاه نشوز مطلق نافرمانی باشد، هر معنایی به ضرب داده شود، خشونت را راه حل می کند و حاصل وضعیتی می گردد که جامعه های مسلمان و غیر مسلمان که در آنها خشونت بکار می رود، بدان گرفتارند.

هرگاه سری به فلسفه ارسطو بزینم و ببینیم که او، اساس را در تشکیل جامعه، بر رابطه قوا می گذارد و بنا بر این، سلسله مراتب قائل می شود و در این سلسله مراتب، زن مادون مرد و تحت سلطه او است. معنی و تفسیر کنندگانی که به فلسفه قدرت ارسطو و منطق صوری او باور داشته اند، آیه را بر اساس سلطه مرد بر زن معنی و تفسیر کرده اند. اما هرگاه اسلام را بیان آزادی بدانیم و کار این بیان را رها کردن انسان از روابط قوا و آزاد شدن با برقرارکردن رابطه انسان با خدا، بدانیم، زن و مرد را نه مسلط - زیر سلطه بلکه دو زوجی می یابیم که ازدواج آنها توحید فضلهای آنها می گردد و زور در زناشویی آنها بی محل می شود. هر بار هم که محل پیدا کرد، با زدودن زور است که باید آن را بی محل کرد و نه با دادن اختیار بکار بردن زور به یکی از دو طرف.

2- گمان آقای آل حسین بر این که به شأن نزول آیه ها بی توجهم، بجا نیست. توجه ایشان را به این مهم جلب می کنم که شأن نزول آیه در خود آیه است. قرآن قطعی الصدور و بنا بر این، درایت است. روایت در مقام مزاحمت با درایت از اعتبار ساقط است. باین وجود، یادآور می شود که در سوره نور، آیه ها هستند در باره متهم کردن زن به تردامنی. بنا بر روایت، شأن نزول آیه، تنها ماندن عایشه همسر پیامبر با یک جوان در صحراء، بخاطر جا ماندن است. اما در آیه اشاره ای هم به این حادثه نیست. در عوض، موضوع آیه ها امر واقع مستمری است که هم امروز نیز، در جامعه ها، فراوان واقع می شود. در تمامی آیه های قرآن، همین روش بکار رفته است. بنا بر این،

اگر امر واقعی که سبب نزول آیه شده است را حادثه بشماریم، همان اشکال ببار می آید که «انتقاد کنندگان» گرفته اند: قرآن راه حل حادثه ها و یا امور واقع زمان خویش است و بکار حادثه ها و اموری که در زمانهای بعد روی می دهند، نمی آید. و یا، چون شأن نزول آیه فلان حادثه است، تنها در همان مورد، رهنمود کاربرد دارد. حال آنکه اگر امر واقعی که شأن نزول آیه یا آیه ها بوده است را شکل و محتوای آن زمانی امر واقع مستمر بشماریم، دو کار کرده ایم: الف - پذیرفته ایم که شکل و بسا محتوای امر واقع در جریان تاریخ تغییر می کند یا می کنند و ب - رهنمود قرآنی را به همان اندازه که دانش پیشرفت می کند و امر واقع تغییر می کند، بهتر می توان بکار برد.

3- اما برای این که بدانیم نشوز در صدر اسلام چه معنی می داده است و ضرب به کدام معنی بکار رفته است، دو راه کار بیشتر نداریم، یکی روایت و دیگری درایت. بنا بر قاعده، روایت در مقام مزاحمت با درایت، از اعتبار ساقط است. اما درایت اینست که دین برای تغییر رابطه انسان با قدرت به رابطه انسان با خدا است. در رابطه انسان با قدرت، تنظیم کننده رابطه های انسانها با یکدیگر، زور است. در رابطه انسان با خدا، تنظیم کننده رابطه ها حقوق ذاتی انسان و از جمله استقلال و آزادی و کرامت او است. پس در زناشویی، حقوقمندی و عشق - که چون صفت دوام بجوید حب بمعنای قرآنی کلمه می شود - تنظیم کننده رابطه هستند. بدین قرار، در قرآن، اصل بر خشونت زدائی است. لا اکره فی الدین از جمله به این معنی است که در دین، اکره راه و روش نیست. حال اگر، روایت به ما گفت در آن زمان، هرگونه نافرمانی را نشوز می گفته اند و ضرب هم به معنای زدن بوده است، این روایت ناقض درایت است و ناچار از درجه اعتبار ساقط.

با این وجود، تاریخ دیگری نیز وجود دارد که اعتبارش قطعی تر است و آن، اندریافت کسانی از آیه ها است که با فلسفه ارسطو و روش او در سر، آیه ها را معنی نکرده اند.

4- اما در باب این اشکال که در طول تاریخ، معنی کلمه ها تغییر می کنند و هرگاه با معانی که امروز کلمه ها دارند قرآن را بخوانیم، معانی پیدا می کنند که مراد شارع نیستند، مراجعه به معنی کلمه در زمان نزول آیه، اشکال را رفع نمی کند. زیرا تغییر معنی ناشی از تغییر امری است که کلمه بیانش می کند. برای مثال، کلمه آب مایعی را بیان می کند که می شناسیم. اگر این مایع تغییر کند، کلمه دیگر آن را بیان نمی کند. کلمه هائی که امور مستمر را

بیان می کنند، تغییر نمی کند. مگر این که امر مستمر با امر دیگری جانشین شده باشد. از اتفاق، کلمه ها هستند که در قرآن بکار رفته اند و در جریان از خود بیگانه کردن دین در بیان قدرت، امر مستمر موضوع آیه تغییر داده شده و در نتیجه، کلمه نیز معنایی دیگر یافته است. مشکل زمان ما بازجستن امرهای واقع مستمر و بازگردان معنایی است که کلمه ها داشته اند. برای مثال، ناسازگاری زن و شوهر با یکدیگر، انواع دارد و هر یک از آنها امر واقع مستمری هستند. هر یک از آنها را کلمه ای بیان می کند و راه حلی دارد. هرگاه بنا را بر سلطه مرد بر زن بگذاریم، همه انواع ناسازگاریها، بر اساس سلطه مرد بر زن، تعریف می شوند و راه حل می یابند. بنا بر این، تغییر معانی لازم می شوند. مراجعه به معنی کلمه ها بهنگام نزول آیه ها، راه بجائی نمی برد اگر همراه نشود با شناخت اصول راهنمای دین بنابر تعریفی که قرآن از آنها بدست می دهد و امر واقع مستمر هر بار که می خواهیم بدانیم، در آغاز، کدام امر مستمر موضوع آیه بوده و کلمه آن را بیان کرده است.

این روش زمان بسیار می خواهد – گرچه در زمان ما پیشرفت علمی و فنی زمان را کوتاه کرده است – اما نتیجه آن به صحت بسیار نزدیک است.

غیر از نوشته، در ذیل آن، یک رشته اظهار نظرها و پرسشها هستند. که توضیح ها در باره متن، پاسخهای آنها نیز هستند. با این وجود، به آنها نیز یک به یک پاسخ خواهیم نوشت:

✱ گفتنی ها در باب نظرها و پاسخها به پرسشها:

1- در باب پرسش اول:

الف - در آیه، کلمه ضرب به معنای برانگیختن است. چون راه حل نشوز است، محض آسان کردن فهم آیه، صفت جنسی افزوده شده است. به این معنی در آیه 72 سوره بقره نیز بکار رفته است. اگر در آمیختن جنسی گفته اند، بدین خاطر است که در این آیه ضرب برانگیختن معنی می دهد.

ب - اما چرا پیش از آن، آیه پرهیز از همخوابگی را تجویز کرده است، بدین خاطر وارونه آموزش در سنت مسیحی که بنا بر آن، زن باید خود را چون مرده در اختیار مرد بگذارد، زن است که در همخوابگی نقش فعال دارد. حال اگر این نقش را نداشت، بسا نشوز از نوعی نیست که نیاز به برانگیخته شدن زن توسط مرد داشته باشد. آنها که تجربه زناشوئی دارند، می دانند که برخی زنان بی میلی جنسی اظهار می کنند و چون مرد بر آن می شود که ترک آمیزش کند، رغبت اظهار می کنند. اما اگر چنین نشد، نشوز از نوعی است که نیازمند برانگیختن است.

2- در باب پرسش دوم:

الف - نشوز یک نوع نیست. حادثترین نوع آن خشونت طلبی یا مازوخیسم است. از این رو، در آیه، چند روش برای چند نوع رهنمود داده است. آموزش اصلی آیه اینست که نشوز ذاتی زن نیست. عارضه و بنا بر این، درمان پذیر است.

ب - در آیه 128 سوره نساء، در مورد مرد نیز نشوز بکار برده است. پس مراد از نشوز در این دو آیه، عدم تمکین جنسی است. در مورد مردان نیز نشوز یک نوع نیست. نوع حاد نشوز سادیسم است. اما این بدان معنی نیست که مرد مازوخیست وجود ندارد تا تناقض بوجود آید. هرگاه مرد سادیست بود، آیه 128 راه حل را بدست داده است و اگر مازوخیست بود، زن که فضل برانگیختن را دارد، او را بر می انگیزد.

ج - در آیه های دیگر، امرهای واقع مستمر دیگر مطرح شده اند و راه حل های دیگر یافته اند.

3- در باب نظر و پرسش سوم:

اگر شما ندیده اید دلیل ندارد که نشوز را کسی عدم تمکین جنسی معنی نکرده باشد. از جمله غزالی عدم تمکین جنسی معنی کرده است. از معاصران، آقایان منتظری و صانعی در نامه های تشویق آمیزی که به آقای هادی قدسی

نوشته اند - او در نوشته خود، نشوز را عدم تمکین جنسی معنی کرده است - ایرادی به نشوز را عدم تمکین جنسی معنی کردن نگرفته اند. آقای طباطبائی، صاحب المیزان نیز عدم تمکین جنسی (فرمانبر شوهران در کام گیری و تمتعات جنسی) معنی کرده است. افزون بر این، در قرآن، از نشوز زن و نشوز مرد سخن رفته است. هرگاه نشوز غیر از تمکین جنسی معنی دهد همان تناقض ها را ببار می آورد که در پاسخ به آقای احمد آل حسین یادآور شده ام. اما کلمه نشوز انواع عدم تمکین ها را در بر می گیرد. از این رو، در قرآن، رهنمود های گوناگون ارائه شده اند. نوعی از آن که به اصطلاح امروز، نیاز به «شوک درمانی» (مناسب ترین معنی برای ضرب در این آیه)، می تواند خشونت طلبی و یا مازوخیسم باشد.

4- در باب نظر و پرسش پنجم:

استقلال و آزادی انسان، بنا بر این تنظیم رابطه زن با مرد، برپایه رابطه انسان با خدا، در شمار مهمترین مسائل است. قرآن به این امر در آیه های بسیار پرداخته است: تمام مواردی که رابطه زن و مرد، در همه جامعه ها، بر وفق سلطه مرد بر زن، راه حل جسته اند، تغییر داده و این رابطه را بر اساس توحید فضائل زن با مردم و حقوقمندی این دو، بمثابة دو انسان برابر در حقوقمندی و مسئولیتها، باز تعریف کرده است. افسوس که از این دید در قرآن نگریسته نمی شود و راهنمودهایش آزموده نمی شود. مقابله ها با قرآن، مقابله از دیدگاه این یا آن بیان قدرت و این یا آن رابطه قدرت میان زن با مرد است. اگر این مسئله در شمار مهمترین مسائل نبود، چرا می باید در طول تاریخ، بیشترین توجه اهل دانشهای مختلف را به خود جلب کند و امروز نیز در شمار مهمترین مسائل بشمار آید و موضوع بحث آزاد نیز موضوع دیگری نشود.

5- در باب نظر و پرسش پنجم:

تغییر رابطه انسان به قدرت به رابطه انسان با خدا و ایجاد جامعه ای با نظام اجتماعی شورائی و باز که پیامبر (ص) سازنده آنست، بدون ایجاد خانواده ای با نظام شورائی باز، تحقق نمی یابد. پس امور مستمری که مسئله هستند و تغییر رابطه منوط به حل آنها است، نمی توانند در قرآن نیامده باشند. چون در قرآن تأمل کنید، همه امور مستمری که مانع تحقق خانواده ای از زوجین حقوقمند که ازدواجشان حاصل توحید فضلهای و دوام آنها به استقلال و آزادی دو زوج و عمل به حقوق است، موضوع حکم و رهنمود شده اند. صد افسوس که در جریان از خود بیگانه شدن دین در بیان قدرت، قرآن که روش معنی می دهد، بعنوان روش، رها شد. بدیهی است که تنظیم رابطه جنسی و مالی و نیز برابری زن با مرد در حقوق و اینکه زندگی می باید عمل به حقوق باشد، مهمترین ها هستند. اگر تنظیم رابطه جنسی اهمیت نداشت، در طول تاریخ و در زمان ما، مدام موضوع بحث نمی شد و زنان سوئدی - که یک استاد مرد نیز در جمع آنها بود - این آیه را بر بعنوان موضوع بحث، بر نمی گزینند.

بدین قرار، مشکلات دیگری که در تنظیم رابطه دو همسر نقش دارند، در قرآن، راه حل جسته اند. اما بیماریهای گوناگون و مسائلی که در این رابطه نقش ندارند، با این وجود، زوجین را مسئول می گردانند، در حد مسئولیت یکی در برابر دیگری، در قرآن موضوع آیه ها و رهنمودها شده اند.

6- در باب نظر ششم:

در آیه های دیگر مسئله نشوز با بستر همراه نیست و قیاس صوری از ارسطو است و آدمی را از توجه به محتوی غافل می کند. در آیه، از یکی از مهمترین مسائل سخن بمیان است و بیان آن شفاف و سر راست است.

7- در باب نظر هفتم:

سخنی بس شگفت است این سخن. فضل قوام بودن که مرد را است، محل عمل جز در زناشوئی نمی یابد. آیه نیز صراحت دارد که از شوهر سخن بمیان است وگرنه نفقه را بر او واجب نمی کرد و از بستر و... سخن نمی گفت.

8- در باب نظر هشتم:

این نظر نه با آیه 35 سوره نساء می خواند و نه با آیه 128 همین سوره. زیرا مسئله رعایت نکردن حفظ غیب و فروتنی با دوری کردن از هم آغوشی حل نمی شوند. زنان شکننده و ... هستند نیز، همان برداشت نادرست از زن (= موجود عاطفه مند و لاجرم کم خرد) است.

9- درباب نظر نهم:

امی بودن پیامبر بمعنای رها بودن او از ضد فرهنگ قدرت حاکم بر جامعه آن روز عرب و جامعه های دیگر است. بنا بر این هرگاه بخواهیم چون او امی بگردیم - کاری که بغایت مشکل است - و فرهنگ استقلال و آزادی بجوئیم، امر واقع مستمر را که نشز است، پیچیده و... نمی یابیم. نیاز به گذشت زمان و پی بردن دانش به رابطه جنسی زن و مرد نیز نیست. اگر هم باشد، یعنی امروز دانش پی برده باشد که این امر تمام اهمیت خود را داشته است، بیشتر مطمئن می شویم که هرگاه اسلام بیان آزادی نبود و قرآن روش زیستن در استقلال و آزادی و حقوقمندی و کرامت نیز نبود، در جامعه آن روز عرب، شارع به این مهم توجه نمی کرد. چنانکه هم امروز نیز، با اینکه این موضوع در زمره مهمترین مسائل موضوع تحقیق در رشته های علمی است، هیچ بیان قدرت، روشی را که قرآن پیشنهاد می کند، نکرده است. هرگاه خواننده مسلمان به نظر خانم سوئدی و پاسخ بنی صدر به او توجه کند، در می یابد که وقتی اندیشه راهنما، بیان قدرت است، نه امور واقع که مسئله ها می شوند، نیک درک می شوند و نه راه حلهای درخور را می یابند. در بیان قدرت، ممکن نیست راه حلی یافته آید که قرآن پیش پای انسان می نهد.

یکبار دیگر خاطر نشان می کنم فضل قوام بودن مرد و نشوز و راه حلهای آن، به تجربه کردن راه حلهای درک می شوند و صحت خود را نشان می دهند.

نظرات و سوالات از احمد آل حسین

26 آوریل 2011

مجددا از زحمتی که جناب آقای بنی صدر کشیده و پاسخهای خود را مرقوم فرموده اند تشکر می نمایم و از تاخیر در تداوم بحث عذر می طلبم. ابتدا نکاتی را هم جهت شفاف سازی بیشتر و هم جهت قرار دادن بحث در مسیر سازنده تر یادآور می شوم، تا نقاط اتفاق و افتراق از خلل این بحث بیشتر مشخص شود. سپس بخشی از آخرین نتایج کار تحقیق بر روی آیه مورد نظر را در اختیار آقای بنی صدر و خوانندگان علاقه مند قرار داده تا زمینه برای کسب نظرات مفیدشان فراهم تر گردد.

به نظر می رسد که در برخی موارد اساسی آقای بنی صدر نظرات اینجانب که در وبلاگ الاهیات رهایی بخش در مورد آیه درج شده است را به گونه ای که منظور اینجانب نبوده درک کرده اند، لذا برخی نقدهای ایشان نه نقد به نظر بنده که نقد به برداشتهای سنتی است که بنده از آنان از قدیم الایام برانت جسته ام هرچند گفتگو با سنتی ها را ضروری دانسته و می دانم. همچنین از هرگونه کم خرد پنداری زنان بنا به دلایل ذاتی نیز به شدت فاصله داشته و همچون آقای دکتر بنی صدر از منطق ارسطویی پیروی نمی نمایم. یک نکته افتراق اینکه برای آقای بنی صدر معنای کلمات کلیدی و مضمون کلی آیه واضح و (قریب به) یقین است (قریب را جهت احتیاط گفتم وگرنه از مضمون کلام ایشان یقین در این مورد حاصل شده است و در نظر گرفتن بدیل‌های ضد سلطه غیر ارسطویی دیگر ناممکن می آید). برای اینجانب اما

به علت تفاوت در روش شناسی با ایشان معنای کلمات و مضمون و مقصود آیه در حال شکفتن و شفاف تر شدن است اما هنوز به علت عدم وجود برخی تکه های پازل (معما) نیازمند به پژوهش همه جانبه خصوصا در بعد تاریخ شناسی و فرهنگ شناسی و مردم شناسی مردم عرب زمان ظهور اسلام است.²

همچون شما "درایت" را لازمه ارزیابی "روایت" می دانم، اما درایت را نه امر مطلق که نسبی متفاوت از فرد تا فرد وابسته به شرایط و تجربه و تحصیل دانسته و امری پویا نه ایستا می دانم که در برخورد انتقادی با روایت های تاریخی خود نیز رشد می کند. بنابراین درایت و روایت در یک دور هرمنیوتیکی قرار دارند نه در رابطه ارسطویی ایستا که در آن درایت من یا درایت ما تعیین کند کدام روایت به منظور و مقصود مورد انتظار ما از آیه نزدیک تر است. اما روایت را تنها شان نزول ندانسته و روایت را هرگونه سند و شاهد تاریخی و باستان شناسی و مردم شناسی و جامعه شناختی می دانم که می تواند به روشن نمودن "شرایط تاریخی اجتماعی نزول" (نه صرفا شان نزول یا واقعه ای که در بیان چرایی نزول آیه صرفا نقل قول شده) کمک نماید. موافقم که بسیاری از آیه های قرآن فاقد شان نزولند (مثلا بسیاری از داستانهای قرآنی در اثر واقعه خاصی نازل نشده اند) اما درک هیچ آیه ای را بدون توجه به شرایط تاریخی اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، نزول آن ممکن نمی دانم هرچند این فاکتور کافی نیست اما لازم است. عدم توجه به لزوم آن باعث شده تا بسیاری جامه درک و تصورات شخصی یا ایدئولوژیک خود را برآیات بیوشانند نه آنکه شیوه درک خویش را از درک آیه و شرایط پیرامونی آن شکل دهند. در این مورد باید بحث بیشتر شود.

هیچ کجا معنی نشوز را مطلق نافرمانی یا حتی نافرمانی نسبی نگرفته ام، اما در مورد متداول بودن منسوب کردن معنی عدم تمکین جنسی در میان مفسرین به این کلمه همانطور که در نوشته های قبلی بنده به وضوح آمده مطلع بوده ام و گفته ام که این معنا از زمانی دور (قرون میانه - آنگونه که به عنوان مثال غزالی را فرموده اید) استفاده شده است. آنچه من هنوز ندیده ام و اینجا تکرار می کنم این است که هیچ لغت شناسی این واژه را در این مکان بکار نبرده است. اگر حافظه مدد رساند از امثال غزالی تا منتظری و صناعی ایشان این معنا را در تفسیر بکار برده اند و لغت شناسی مدرن و اصولی و نظام مند در مورد آن انجام نداده اند یا من هنوز ندیده ام. این قشر از آقایان فرهنگ مردسالار چندین قرن گذشته را که مصادف به سیطره اشاعره بوده است نمایندگی کرده و لذا چون یکی از معنای نشز طغیان و نافرمانی است با توجه به حضور کلمه مضاجع (به اشتباه ترجمه شده به رختخواب!) تعبیر به طغیان یا عدم تمکین جنسی نموده اند.

اتفاقا به نظر می رسد که معنای عدم تمکین جنسی از همین فرهنگ می آید که مرد را به لحاظ جنسی فعال و زن را به لحاظ جنسی ذاتا مفعول دانسته و برای وی وظیفه تامین نیاز جنسی مرد فعال را حتی در شرایطی که زن مایل نیست تعیین می کند. غزالی در این باب اگر خاطرم باشد - رابطه فعال و مفعول - قلم فرسایی نموده است. اینکه زن در صورت عدم تمکین جنسی باید با او صحبت شود سپس از او دوری شود سپس تحریک شود یعنی مرد را بکار فعال

² - رسیدن به یقین در منظور شارع را به هیچ وجه غیر ممکن نمی دانم و مانند برخی از آقایان هرمنیوتیکی نسبی گرا معتقد نیستم که قرآن منظورهای متعددی بسته به نوع فهم خوانندگان دارد و متن از گوینده/نویسنده مستقل می شود و رسیدن به یقین عین رسیدن به مقصود نهایی شارع بوده که از نظر ایشان همان ذات دین است و فهم یقینی اش ناممکن. بحث مفصل در رد این گونه برداشت ها را مرحوم علامه سید محمد جواد غروی نائینی در کتب خود از جمله ظن فقیه و فقه استدلالی انجام داده و من اینجا وارد این بحث نمی شوم.

کردن این موجود مفعول منفعل وارد کردن. حال آنکه اگر چنین امر وجود داشته باشد باید ریشه های این مسئله بررسی شوند نه آنکه مرد را به شکل خود مختار در کار برخورد با زن - حال هرچقدر می خواهد خشونت پرهیز و ملایم باشد - قرار داد. از مفردات راغب اصفهانی و لغت شناسان امثال او که به دوران روشنگری اسلامی بیشتر نزدیک است چنین معنای جنسی بر نمی آید بنابراین دلیل منسوب کردن عدم تمکین جنسی به کلمه نشوز تفسیری است نه لغت شناختی. ضمن اینکه تقلیل نشوز از "مطلق نافرمانی" به فقط "نافرمانی جنسی" به نظر کمی به حل معضل رابطه نابرابر قوا نمی کند. بلکه فقط حوزه این رابطه را محدود تر کرده است.

سالیانی است که بسیاری از روشنفکران مسلمان عصر جدید (مقاله های پژوهشی برخی از ایشان را برای آقای بنی صدر لیست کرده بودم با لینک به اصل مقاله) این معنا را رد می کنند و آنرا به درستی زمینه ساز سلطه گری جنسی مرد بر زن می دانند. دلیل واضح است. چقدر در بستر نبودن زن را باید عدم تمکین جنسی دانست؟ چه کسی این را تعیین می کند. مرد؟ آیا اگر مازوخیسم مرحله آخر عدم تمکین است (احتمالا باید تحقیقاتی این را نشان داده باشند؟!) مراحل دیگر چیست؟ آیا آن مراحل هم همین شیوه تنبیهی-درمانی را دارند؟ اگر نشوز را در آیه دیگر به سادیسم جنسی مرد تعبیر کرده اید و در این آیه به مازوخیسم زنان، آیا قائل به تفاوت ذاتی بین زن و مرد نشده اید و حرف خود که این بیماری ها ذاتی زنان نیستند را نقض نکرده اید؟ این که سادیسم بیشتر بیماری مردان است و مازوخیسم بیشتر مال زنان است را کدام تحقیق نشان داده و آیا این ایده از همان ایده مرد را فعال جنسی دانستن و زن را مفعول و بنا براین بیشتر خواهان خود آزاری شدن دانستن او نیامده است؟

آیا خود واژه "تمکین کردن" حاوی قوی ترین معنای سلطه و زور و قدرت نیست؟ البته به نظر می رسد که در بحث با سوئدی ها آقای بنی صدر از این معنا فاصله گرفته بحث مازوخیسم جنسی که پدیده به غایت پیچیده روانشناختی و نادر یا بسیار کمیاب و شاید تا حدودی مدرن و عموماً توأم با بازی جنسی و از اتفاق با تحریک پذیری بیشتر همراه است را به عنوان آخرین مرحله عدم تمکین بیشتر پررنگ نموده اند. منظور ایشان از عدم تمکین جنسی و تمکین طلبی جنسی متقابل توسط مرد و منظور ایشان از مازوخیسم جنسی که برای آن حتی شوک درمانی - یکی از روشهای درمان بیماران روانی که در اوایل قرن بیستم تا دهه هفتاد متداول شد و بسیاری آنرا عملی به شدت غیر انسانی و سلطه طلبانه و در انقیاد آورنده با عوارض شدید بعدی دانستند از جمله میشل فوکو - چیست؟ (خوشبختانه به نظر می رسد که این روش به دلیل همان مقاومت‌های ساختار شکنانه دهه های شصت و هفتاد مطرود یا نادر شده است).

هنوز سوالات اساسی پاسخ نیافته اند. چگونه مازوخیسم جنسی یا عدم تمکین جنسی (که ربط آنها به هم را نمی دانم از کجا آمده - حال بر آن اضافه کنید سادیسم جنسی) باید تشخیص داده شوند. چگونه نشوز می تواند هم مازوخیسم باشد هم سادیسم - دو بیماری که بسیار متفاوت و حتی متضادند (بگذریم که برخی روانشناسان قایل به وجود این بیماری های نیستند و آنها را با تعاریف و تعبیر دیگری تقسیم بندی نموده اند)، آنهم برای مردم قرون هفتم میلادی تا قرن بیست و یکم که بسیاری از علوم روانشناختی جنسی توسعه نیافته و هنوز هم بر سر بهترین روش تنازع وجود دارد.

نکته دیگر اینکه می توان بدون مشکل زیادی مدعی شد که بسیاری از اوامر مستمر وجود دارند که در قرآن نیامده و اصلاً لزومی ندارد آمده باشد. تکامل جانوران به عنوان مثال یک امر مستمر است اما وظیفه قرآن زیست شناسی و تبیین تکامل نیست. بیماریهای پوستی و بیمارهای هاضمه و هزاران هزار بیماری دیگر هم در تاریخ بشر مستمر بوده

اند. بسیاری از آنها ریشه های عصبی عمدتا در استرس دارند و مشارکت روانشناسان در درمان را می طلبند و ممکن است بر روابط خانوادگی اثرات سوئی بگذارند. بگذارید مثالی بزنم. بالا رفتن از درخت خرما و چیدن میوه آن یک امر مستمر بوده و هست (حداقل تازمانی که یک درخت خرما روی زمین وجود دارد و یک نفر بخواهد از آن تغذیه کند) اما شیوه رفتن بالا از درخت یا استفاده از ابزارات آلات آن موضوع کار قرآن نیست.

قرآن کاری ندارد به اینکه افراد چگونه این عمل برداشت را انجام می دهند. آنچه برای قرآن مهم است - و ما نیز همین انتظار را داریم - این است که من و شما از درخت خرما همسایه بدون اجازه او بالا نرفته و خرما را نخوریم. مسایل و مشکلات روانشناختی جنسی بسیار زیادی وجود دارند که با هم تفاوت‌های بسیار باریک تر از مویی دارند و شناخت و درمانشان با متخصص است و با گذشت زمان روشهای بهتر شاید متداول تر شوند. اما شیوه درمان ما زوخیسم جنسی زن یا عدم تمکینش - از این واژه تمکین باید بگویم که بی نهایت نگرانم - موضوع کار قرآن نیست که به خواهد حتی برایش مراحل تکنیکی تعیین کند. فکر نمی کنم پناه بردن به مسایل جنسی توانسته وضوحی به کار بدهد. از عدم تمکین گرفته تا ما زوخیسم تشخیصشان پیچیده است و خود نیاز به نوشتن مقاله ها و کتابها دارد. این عدم روشنایی در امر توصیه راه حل نیز خود را نشان میدهد. از تحریک جنسی تا شوک درمانی به معنای کلمه ضرب منسوب شده است. چنین دامنه وسیعی از راه حلها به روشن شدن که کمک نمی کند حتی تفسیر ما را مخوف هم می کند. این زن بیچاره ای که عدم تمکین جنسی کرده را باید زیر دستگاه شوک قرار داد حال آنکه آیه نشوز مرد صحبت از ضرب نمی کند و امر شوک درمانی در مورد مرد سادیستی صدق نمی کند.

هنوز اما مشخص نیست که وسط آیه ای که از قوام بودن مرد و قانت بودن زن شروع می شود چرا ناگهان بحث خاص جنسی سر بر می دارد؟ مگر کلمات نشوز و مضاجع و ضرب، معانی دیگر ندارند. مگر معانی دیگر آنان توسط دهها محقق که معرفی کرده ام بکار نرفته که آیه را همزمان بیان صلح و آزادی زن می کند. چرا باید نسبت به آن معانی که با قسمت اول آیه هم خوانی هم دارند غافل بود؟ دلیل عدم در نظر نگرفتن آن تعابیر رهایی بخش دیگر و تعبیر جنسی را برتر دانستن چیست؟

اما در نهایت برای کوتاه کردن کلام، تنها ترجمه در حال بازنگری خود و ترجمه ظاهرا نهایی آقای بنی صدر را جهت مقایسه می آورم که نشان می دهد می توان این آیه را به شیوه غیر جنسی اما بدور از هرگونه ایجاد رابطه زور و سلطه معنی کرد و اگر توجه شود به نظر من ترجمه جنسی حتی براحتی می تواند به رابطه نابرابر و سلطه جنسی تعبیر شود. تعبیری که ایشان از ضرب در آیه 73 بقره دارند را ملاک تعبیر این آیه کرده اند که در آن آیه به هیچ وجه این کلمه تحریک کردن جنسی نیست و انتظار می رود ایشان ترجمه خود از آیات بقره (همان گاو بنی اسرائیل که بنده تفسیرش را قبلا به اختصار اینجا گذاشته بودم) بفرمایند تا مشخص شود چگونه آن ضرب همین ضرب هم هست؟

ترجمه آقای بنی صدر: "مردان بانی ثبات زندگی زنانه (قوام بنا بر معنی که مفردات الفاظ قرآن بدست می دهد)، بخاطر فضل (بیشی) که خداوند به بعضی نسبت بعضی (مردان را نسبت به زنان و زنان را نسبت به مردان فضلها (بیشی ها) است) (۱) داده است. و به آنچه از اموال خود انفاق (وجوب نفقه بر مرد) می کنند. و زنان صالح آنانند که فروتنند و حافظ غیبی هستند که خداوند حفظش را مقرر فرموده است (در غیاب شوهر، حافظ حقوق خانواده اند) و هرگاه از نشوز (عدم تمکین جنسی) آنان ترسیدید، پندشان دهید، از همبستری اجتناب کنید و آنها به تحرک آورید)

چنانکه میل مرده زنده شود، معنای یازدهم ضرب در قرآن) و هرگاه رغبت کردند، (بنا بر مفردات، فعل طوع به فتح ط خودانگیزخته به کاری رغبت کردن معنی می دهد) زیاده روی (در برانگیختن) نکنید. همانا خداوند علی و بزرگ است.

ترجمه احمد آل حسین از محتمل ترین معنا تا زمانی که بحث تاریخی به این تحقیق اضافه شود: "مردان مسنول حمایت [مادی و امنیتی] از زنان هستند از طریق آنچه که خداوند به آنان نسبت به دیگران فضیلت داده [میزان حمایت بستگی به میزان توانایی حقیقی مردان دارد یعنی از همه مردان بطوریکسان در همه شرایط انتظار نیست] و از طریق دادن نفقه از اموالشان. زنان اهل صلح، زنانی فروتن (به تحقیر و سلطه جویی اقدام نمی کنند) و حافظان اسرار می باشند که خداوند خواهان حفظشان است [شامل اسرار جنایت یا امور ضداخلاقی مردان نمی شود بلکه منظور حفاظت از حوزه خصوصی زندگی و فعالیت های مشروع مردان یا خانواده است]. پس اگر به مرحله خوف [نگرانی مستند به شواهد] از نشوز [سلطه جویی، مخاصمه جویی و تحقیر و عدم حفظ اسرار مشروع تا حدی که حیات مشترک خانواده را به خطر اندازد] توسط زانتان رسیدید آنان را ابتدا پند دهید سپس [اگر کارگرنشد] ارتباط عاطفی خویش را معلق کنید [حذف پاداش مثبت به نشانه اعتراض بهتر عمل می کند تا اعمال پاداش منفی یا همان تنبیه]، [اگر باز موثر نیافتاد] از ایشان [با توجه به معنی هشتم از ضرب در قرآن] قطع موقت حمایت [یا قوامیت] کنید. [یا باتوجه به معنی هفتم ضرب در قرآن می توان گفت برای مدتی³ از ایشان جدایی گزینید]. پس اگر به همراهی بازگشتند از حد انصاف تجاوز نکنید که خداوند عالی مرتبه بزرگوار است."

اما چند نکته در مورد ترجمه فوق:

1- قوام از ریشه قَوْم به معنای بسیار زیادی هم در عربی هم در قرآن بکار رفته است. اما هنگامی که این فعل با حرف اضافه "علی" همراه می شود (بر اساس قاموس عربی) به معنی "مسئولیت داشتن در قبال چیزی یا کسی" است. مردان در برابر زنان مسنول هستند با تکیه بر آن توانایی هایی که خداوند به طور نسبی به برخی از ایشان در مقایسه با دیگران داده است و با تکیه بر توانشان در پرداختن نفقه از مالشان.

2- این مسئولیت به معنای سلب حق زنان برای کار کردن بیرون از خانه نیست. حق زنان در داشتن درآمد برای خودشان یا به حفظ میراثشان در آیه قبل به رسمیت شناخته شده است. همچنین آیه با اشاره به نسبی بودن فضایی که خداوند به مردان داده مردان را به طور یکسان در همه شرایط مسنول حمایت مالی و امنیتی از زنان ندانسته بلکه آنرا منوط و مشروط به توانایی های خدادادی و میزان درآمدشان و اموالشان کرده است. این گونه صحبت کردن در قرآن بیان مضارع در آیه فوق بجای بیان امری- جنبه دستوری و حکمی ندارد. بلکه جنبه نسبی داشته و شرایط را عنوان می کند. می دانیم که امروز 40 درصد نیروی کار جهان را زنان تشکیل می دهند اما بنا بر گزارش بانک جهانی (سال 2011) تنها صاحب یک درصد اموال می باشند. این واقعیت دوجیز را نشان می دهد. تعداد قابل توجهی از زنان در دنیای قرن بیست و یکم در وظیفه قوام بودن مشارکت فعال می کنند. اما در همین جهان قرن بیست و یکم زنان تا داشتن استقلال مالی و امنیت اقتصادی و اجتماعی فرسنگ ها فاصله

³ - قطع قوامیت یا جدایی گزینی باید موقت در نظر گرفته شود نه دائم به خاطر اینکه بلافاصله آیه عنوان می کند که چون زنان برتری جو به همراهی بازگشتند باید عمل فوق متوقف شود.

دارند و تا آن زمان که این نابرابری حذف شود این آیه که مردان موظف به قوام بودن هستند برقرار خواهد بود. و اصلاً چه وظیفه ای مهم تر این در قوام بودن که مردان در ابعاد اجتماعی به تحقق آرزوی برابری جنسیتی در شکل مشارکت در جنبش های اجتماعی کمک نمایند. بسیاری از این مشارکتهای اقتصادی زنان تحت اجبار فقر و ناکافی بودن درآمد مردان و بسیاری نیز در جوامع مرفه تر در اثر خواست خود زنان برای داشتن استقلال بیشتر مالی است. در هر حالت، نگاه قرآن با بیان غیر امری خود نگاه معطوف به واقعیت است. نمی گوید وظیفه قوام بودن مرد باید بهانه ای یا دلیلی برای محدود کردن زن به حوزه خصوصی زندگی باشد. بلکه تا آنجا که این وظیفه بر عهده مرد است، وی را در مقام قوام بودن از دادن اجازه به خود برای بیرون کردن زن - حتی در صورتی که زن دست به برتری جویی و زیر پا گذاشتن تعهدات متقابل می زند - منع نموده و می خواهد تا مرد در عوض سه مرحله را تا علنی کردن مشکل و انجام اقدام نهایی جهت جدایی پیش گیرد. پس می بینید که این گونه ترجمه نیز می تواند قویاً جنبه رهایی بخش داشته باشد.

3- ارزش کار زنان در این آیه زیر پا گذاشته نشده است بلکه کار زنان و مشارکت آنان در امرار معاش امری داوطلبانه است نه از سر مسئولیت (قوامیت) ایشان. هنگامی که صحبت از مسئولیت مرد (قوم علی) می شود این امر نباید تعبیر به این شود که کار زنان در داخل و خارج از خانه اولویت ندارد یا اولویت باید بطور ذاتی باید به کار مرد داده شود چون که مسئولیت زن را بلافاصله در همین آیه نه مادری کردن یا خانه داری کردن بلکه صرفاً صلح جویی و تواضع و حفظ اسرار می داند نه بیشتر.

4- از جمله خطاهای فاحشی که در ترجمه این آیه رخ داده مربوط به ترجمه "بما" است که تعداد قابل توجهی از مترجمین آنرا به معنی "به سبب" یا "به علت" گرفته اند تا درک غلط خود از قوامون را تکمیل کنند. آنان ترجمه کرده اند که "مردان بر زنان مسلطند به علت آنکه خداوند برخی را بر برخی برتری داده است". می بینید که حتی ترجمه انسجام منطقی ندارد چرا که بایستی می گفت "به علت آنکه خداوند مردان را بر زنان برتری داده" نه بدین شکل گنگی که ترجمه شده است. بنابراین هم قوام به معنی مسلط نیست و هم این "برخی بر برخی" دیگر تفکیک جنسی نیست. اینجا بحث مسئولیت در تامین حقوق مادی و معنوی زنان و بخصوص تامین امنیت است که به عهده مردان است اما در حد توان شخصی شان. "بما" به معنی "با آنچه" یا "به میزان" یا "بوسیله" معنی می شود که معنی بسیار متداول تر و متناسب تر با بقیه آیه است.

5- رمز جاودانگی آیه در تاکید آن بر تامین امنیت و رفاه زنان و اولویت دادن بر تفاهم و وفاداری متقابل و توجه به شرایط ویژه زنان در جامعه و خانواده است. این اصول اخلاقی باید استنتاج شده و طی یک اجتهاد آزاد به تنظیم روابط امروز بین زنان و مردان بسته به شرایط روز تبدیل شود.

همچنین آقای بنی صدر از ادعای این جانب که گفته ام آیه "زن و مرد" را در معنای عام آورده و برخلاف آیه 128 مربوط به نشوز مرد از "شوهر و همسر" صحبت نکرده اظهار شگفتی نموده اند. این شگفتی به بنده بر نمی گردد بلکه به آیه بر می گردد (خود ایشان می توانند تفاوت در کلمات را متوجه شوند) و چون ایشان از میان معانی مختلف نشوز و ضرب و مضاجع معانی خاص جنسی را انتخاب نموده اند این شگفتی برایشان حاصل شده. پس سوال ما همچنان باقی است. اگر قسمت دوم آیه که مربوط به عدم تمکین جنسی زنان به قول ایشان است مضمون جنسی دارد پس چرا آیه

برخلاف آیه دیگر از کلمات شوهران و همسران مونث استفاده نکرده و از کلمات مردان و زنان به شکل عام استفاده کرده. اما بنا به تفسیر این حقیر چرایی مشخص است. چون آیه اصلا مربوط به مسایل جنسی نیست. باید خاطر نشان نمایم که خانواده هسته ای امری مدرن و جدید است و خانواده در عصر ماقبل مدرن و حتی امروز در اکثر نقاط جهان به دلیل در اکثریت بودن جوامع توسعه نیافته خانواده به شکل گسترده بوده است. در خانواده گسترده زنان از جمله همسران مونث توسط مردان حمایت مالی و امنیتی می شده اند و اسلام می خواهد این وظیفه را گوشزد نماید. در این خانواده مردان تا به سن بلوغ و کار می رسیده اند خود در امر امرار معاش مشارکت می نمودند اما زنان که شامل خوهران ازدواج نکرده و فرزندان دختر مجرد و بیوه های خانواده و.. ، می شده مشمول این آیه قوام بودن و نفقه می شوند. امروز به علت سلطه خانواده هسته ای در برخی جوامع صنعتی شده و شهرنشین شده وظیفه مرد به حمایت مالی و امنیتی تنها به همسرش محدود شده اما در قدیم این گونه نبوده است و هنوز هم بسیاری مردان از خواهران در خانه مانده و مادران بیوه شده و دختران کوچکشان حمایت مالی و امنیتی می کنند. می بینید که توجه به شرایط تاریخی و اجتماعی برای فهم یک آیه صد در صد الزامی است هر چند کافی نیست.

آن زنان اهل خانواده که همسر مرد نداشته اند شامل این آیه می شوند و کل این مجموعه زنان وظیفه حفظ حریم خصوصی و اسرار خانواده و قانت بودن را داشته اند. این وظیفه متقابلا در مورد مردان در آیه دیگر آمده است. بنیان خانواده را قرآن بر وفاق و تعهد متقابل مبتنی بر رضایت متقابل نهاده و از این ترجمه و تفسیر بنده به هیچ وجه مفهومی سلطه طلبی بر نمی آید. چون تعهد توسط زن زیر پا گذاشته شود، آنگاه مرد دعوت به مدارا و ایجاد تاخیر در معلق کردن برخی از تعهدات متقابل خود چون حضور در خانه شده است. این معنا از آیه عدالت را با حفظ تفاوت های روحی و جایگاهی بین زن و مرد تامین می کند نه با نادیده گرفتن آن تفاوتها. برخی تفاوت های بین زن مرد ساخته فرهنگ غلط جامعه اند و باید از بین بروند چون که مایه و بهانه بی عدالتی می شوند مثلا اینکه زنان کم خردند یا ذاتا احساسی اند. اما برخی تفاوتها ذاتی و طبیعی اند. آن تفاوتها را نه می توان انکار کرد نه حذف نمود مگر با اعمال جراحی های جنسیتی و هرمون درمانی و غیره، مثلا مرد نمی تواند باردار شود. بار دار شدن فقط نه ماه نیست. شرایط جسمی و احساسی و سلامتی و عاطفی مادر به شدت تا ماهها و بلکه سالیانی تحت تاثیر این امر است.

وظیفه اخلاقی یک جامعه در نظر گرفتن این تفاوت های طبیعی است و مهیا و حفظ کردن شرایطی که این تفاوت های طبیعی عامل تبعیض نشوند. قرآن به این تفاوت اذعان دارد و مرد را در شرایط فوق تا حدی که برقرار هستند مسئول تامین مالی و امنیتی می کند اما نه به شکل مطلق. بلافاصله آنرا مشروط به شرایط نسبی میکند (به میزان و واسطه آنچه خداوند به ایشان فضل داده) . آیه قبل به زن حق داشتن اموال خود را می دهد و مرد را از مداخله و تصرف منع می نماید. در نظر گرفتن این ویژگی هاست و موضع خاص زن در جامعه - نه صرفا ذاتی او - که رعایت حال وی را در هنگام اختلاف و ایجاد تاخیر در عمل متقابل لازم کرده و آیه از مرد می خواهد طی سه مرحله این رعایت حال خاص زن و تاخیر را انجام دهد. اما در آیه 128 در باب نشوز مردان چون صحبت از قوام بودن مردان برای زنان نیست و مسئله فقط نشوز (سلطه طلبی) شوهر است آنرا در رابطه با شوهران و همسران مونثشان بکار می برد نه مردان و زنان به شکل عام. در این صورت دیگر نیازی به ایجاد تاخیر سه مرحله ای نیست و مسئله اختلاف و سلطه طلبی مرد را می توانند بدون تاخیر، عمومی نمایند. اگر این نشوز به معنی مازوخیسم جنسی یا عدم تمکین جنسی مرد (امری به غایت نادر مگر مشکل جسمی در کار باشد) آیه نمی گفت جهت مصالحه بدون درنگ کمک بجویید. مشکل جنسی مرد

نیز بایستی ابتدا با حفظ حریم خصوصی و همان مراحل سه گانه سکسی حل می شد! بدین گونه می بینیم که جای شگفتی از این تفاوت بین این دو آیه از بین می رود.

اکنون از شما می خواهم نگاهی به ترجمه ای که در این مرحله از آیه ارائه کرده ام ببینید. آیا مشخص نیست که تمامی اجزا و کلمات آیه به هم مربوط هستند. از ابتدا تا انتها.

یکی از معانی کلمه ضرب در قرآن دست بر داشتن، دریغ کردن است (1 مورد): الزخرف 5 ("آیا از دادن این یادآوری ها هم به شما دریغ کنیم یا دست برداریم").⁴ معنی دیگر جدا کردن، جدایی افکندن (2 مورد): الرعد 17 (خدا حق را از باطل جدا می کند) - الحديد 13 (بین منافقین و مومنین دیواری جدایی کننده با دری کوچک بین ایندوست).

معنی مورد نظر آقای بنی صدر در بقره به نظر بنده به هیچ وجهی تحریک کردن نیست. اگر هم باشد جنسی نیست. ضرب در آیه مربوط به گاو بنی اسرائیل به معنی اعمال کردن و بکار بردن است نه تحریک کردن گاو به زنده شدن.

⁴ - مورد کلمه ضرب در 54 آیه از قرآن با حد اقل 8 معنی کلی بکار رفته است: **معنی اول:** مثال زدن (30 مورد): بقره 26- الرعد 17- ابراهیم 24 و 25 و -45 نحل 74 و 75 و 76 و 112 - الاسراء 48 - الکهف 32 و 45 - الحج 73 - النور 35 - فرقان 9 و 39 - یس 13 و 78 - عنکبوت 43 - الروم 28 و 58 - الزمر 27 و 29 - الزخرف 17 و 57 و 58 - محمد 3 - الحشر 21 - التحريم 10 و 11 - **معنی دوم:** مسافرت کردن و یا به قصد امری عزیمت کردن (برای جهاد یا کسب روزی) (6 مورد): بقره 273- آل عمران 156 (منع جنگ با کسانی که اظهار صلح می کنند جهت کسب غنایم و تصاحب اموال) - النساء 94 و 104 - مائده 106 - المزمّل 20؛ **معنی سوم:** کنش فیزیکی ضربتی و آنی (نه ضربه های مستمر که از آن تعبیر کتک زدن یا تنبیه کردن فیزیکی شود - "ضربه زدن" به چیزی یا کسی با "کتک زدن" کسی فرق می کند) (9 مورد) (نکته در همه 9 مورد ذیل حتی همین کنش ضربتی به شکل استعاره آمده است و معنی فیزیکی از آن نمی شود): زدن عصای موسی بر سنگ و جوشیدن چشمه های دوازده گانه (جزو متشابهات یا داستانهای اسطوره ای برای بیان حقیقت است نه واقعیت عینی) - الاعراف 160 (مجددا زدن عصا بر سنگ) - الانفال 12 و 12 (دستور خدا به فرشتگان جهت تثبیت قدم مومنین در مبارزاتشان و ایجاد رعب و وحشت و ناتوانی در دل مخالفین، سپس به فرشتگان خطاب می کند "سپس بر بالای گردان هایشان بزنید و انگشتانشان را قطع نمایید" قلعا که فرشتگان توان انجام کار فیزیکی و عینی که ندارند و این استعاره ای به نظر می رسد در زبان عرب که یعنی ستمگران قدرت نقشه کشیدن و چاره جویی و عمل کردن نقشه هایشان را بنا به شرایط روانی (فرشتگان عوامل حیات و تطور طبیعی و اجتماعی - روانی) حاصل از مبارزه افراد عدالت جوی ثابت قدم و استوار از دست بدهند) - الانفال 50 (مجددا استعاره است که می گوید چون فرشتگان جان منکران حقیقت را می گیرند بر پشت و صورت آنها می زنند، یعنی آنان را به هوش می آورند و حقیقت را به ایشان می نمایند) - محمد 27 (مانند مورد قبل - (الشعراء 63) زدن عصا به دریا جهت شکافتن آن - جزو متشابهات یا داستانها اسطوره ای قرآن است) - الصافات 93 (به غلط ترجمه ملانقطی شده است که "ضربه ای با دست راست بر پیکر بت ها زد"، هر کس می تواند به پرسد چگونه یک ضربه می توان به چند بت هم زمان زد و چرا اصلا باید قرآن دست راست ابراهیم را ذکر می کرد، چه فرقی می کرد اگر با دست چپ آن ضربه را وارد می کرد تا بت ها بشکند؛ این هم ناشی از عدم درک استعاره های عربی است. با ایمان و اطمینان به بت های آنها ضربه وارد کرد یا به عبارت امروزی مشروعیت آنان را در هم شکست) - محمد 4 (ضرب الرقاب هم استعاره دیگری است در این آیه در مورد جنگ آورده شده است که ترجمه تحت الفظی موجود می گوید "چون آنان را در میدان جنگ ملاقات کردید گردانهایشان را بزنید تا غلبه کنید"؛ هر کس می داند چنین چیزی ممکن نیست. دشمن در جنگ نایستاده تا کسی گردش را بزند. این حکم در مورد اسرا نیست چون می گوید تا غلبه کنید و بعد بلافاصله می گوید اسرا را در ازای غرامت جنگی آزاد کنید، کسی نیست بپرسد چگونه می شود در جنگ گردن زد تا پیروز شد. ضرب الرقاب نیز قاعدتا استعاره است از به قصد ناتوان کردن دشمن از تصمیم گیری جنگیدن و یا شاید بتوان گفت منظور این است که رئیس تصمیم گیری و سران یا رهبران جنگی آنان را در میدان نبرد هدف بگیرد)؛ **معنی چهارم:** تعیین سرنوشت یا تعیین تکلیف کردن (4 مورد): البقره 61 (به سرنوشت بیچارگی و ذلت دچار شدن) - آل عمران 112 و 112 (سرنوشت ذلت دچار شدن) - کهف 11 (ترجمه تحت الفظی "در گوششان چندین سال ماندن در غار را زدیم" به راحتی متوجه می شوید که کلمه ضرب استعاره است یعنی مقدر کردیم چند سالی در غار بمانند)؛ **معنی پنجم:** باز کردن مسیر، مشخص کردن راه (1 مورد): طه 77 (در دریا برایشان راهی بزن یا راهی باز کن)؛ **معنی ششم:** دست بر داشتن، دریغ کردن (1 مورد): الزخرف 5 (آیا از دادن این یادآوری ها هم به شما دریغ کنیم یا دست برداریم)؛ **معنی هفتم:** جدا کردن، جدایی افکندن (2 مورد): الرعد 17 (خدا حق را از باطل جدا می کند) - الحديد 13 (بین منافقین و مومنین دیواری جدایی کننده با دری کوچک بین ایندوست)؛ **معنی هشتم:** که در متن فوق عنوان شد.

معنی زنده شدن گاو توسط پدر طالقانی در تفسیر قرآنان رد شده است. همچنین مراجعه کنید به کتاب "آدم از نظر قرآن" علامه غروی که در وبسایت "ارباب حکمت" موجود است.

معنی هشتم از لیست معانی قرآنی ضرب: اعمال کردن یا بکار بردن (3 مورد): سوره ص 44 (در مورد ایوب پیامبر می گوید گیاهانی را بگیر و در درمان بیماریت بکار ببر ولی مترجمین باسواد ما کلمه ضرب را به معنی زدن فیزیکی دانسته و چون مشخص نیست باید گیاهان را به چه کسی بزند از داستانهای توراتی در مورد ایوب استفاده کرده گفته اند بایستی همسرش را با ترکه بزند درحالیکه هیچ نشانه ای از همسر وی در این میان نیست) – النور 31 و 31 (بکار بردن پوشش برای پوشاندن سینه ها و بکار بردن پاها برای نمایش زیبایی) – بقره ۷۳ (مربوط می شود به مسأله درخواست ذبح گاو توسط خدا به بنی اسرائیل و ایراد های آنان که در انجام اینکار می خواستند نهایت وسواس را بکاربرند تا انجام یک حکم شرعی نمادین توسط ایشان به نهایت دقیق باشد و سپس مسئله قتلی که در بین آنان صورت گرفته بود و به راحتی از تشخیص قاتلین و علل و عاملین آن طرفه می رفتند و انگشت اتهام به یکدیگر دراز می نمودند. سپس قرآن این دو مسئله را کنار هم می گذارد و بنیادگرایی بنی اسرائیل در زمان موسی را به زیر سوال می برد و بعد از ذکر داستان ذبح گاو و اعمال آن به داستان قتل می گوید اگر دقت و وسواس در انجام احکام نمادین عبادی را نسبت به مسائل حقوقی و حقیقی می داشتید حیاتان به خطر نمی افتاد. چنین آیه زیبایی که بنیادگرایی مذهبی را با مثال عینی تعریف کرده و به زیر سوال می برد باز قربانی جهل مترجمین و مفسرین شده و در ترجمه ای مبتنی بر خرافات از خود جمله ساخته اند که خدا گفته اجزای گاو را بر بدن مقتول بزنند تا زنده شود.

فرا تر از جنجال پیرامون ضرب زنان در قرآن: گفتگوی آل حسین و بنی صدر

بخش سوم

احمد آل حسین - 25 آوریل 2011.

در ادامه بحث دوست دارم تا نظر آقای بنی صدر را به آخرین نتایج تحقیق خود در زمینه ادبیات موضوع این آیه جلب نمایم. و این نتایج را برای اولین بار از طریق این مباحثه منتشر می نمایم. از ایشان دعوت می نمایم تا مطلب را با دقت و حوصله مطالعه نمایند. در این نوشته سعی کرده ام اهمیت توجه به متن تاریخی شکل گیری تفکرات اسلامی و قرآنی را با مثال نشان دهم. روش شناسی های مختلف اتخاذ شده توسط اسلام شناسان را طبقه بندی نمایم و نشان دهم که کار مفسرین به کدام روش نزدیک تر است. نشان داده ام که توجه به زمینه تاریخی نزول آیات محدود به شان نزول شناسی و حدیث و روایت شناسی نیست و نباید باشد و نشان داده ام که معنی نهایی آیه هنوز با قطعیت تا تکمیل نشدن تاریخ شناسی و مردم شناسی جامعه عرب قابل ابراز نمی باشد. نشان داده ام جاودانگی پیامهای قرآنی نه تنها با بررسی زمینه تاریخی نزول خدشه دار نمی شود بلکه حتی تثبیت و تقویت می گردد. فکر می کنم این نوشته که در ادامه می آید می تواند به آقای بنی صدر و هر محقق و مفسر دیگر کمک کند تا مختصات روش شناسی خود را بهتر برای خوانندگان خود تعریف کنند یا اصلاً به خوانندگان خود با روشنی بیشتری بگویند که روش شناسی آنان دارای چه ویژگی هایی در خصوص برقراری رابطه بین متن کلامی و متن منطقی و متن ارزشی و متن تاریخی-اجتماعی دارد.

رویکردهای روش شناختی به فهم آیه سی چهارم سوره زنان

اختلاف بر سر معنای این آیه امری جدید نیست. اسلام ستیزانی که تلاش روشنفکران مسلمان برای فهم بهتر آیه را محکوم به ماله کشی و توجیه گری و تعمیم زورکی ارزشهای مدرن بر یک متن پیشا مدرن می نمایند بی توجهی و عدم اطلاع خود را نسبت به این امر تاریخی نشان می دهند که چنین تلاشهایی به هیچ وجه جدید و محدود به دوران مدرن نیستند. تفاسیر و ترجمه های متعدد و متضادی از اولین نسل های مفسرین و متألهین مسلمان بر جای مانده است.

کسیا علی در کتابش با عنوان "اخلاق جنسی و اسلام" نشان می دهد اکثر مفسرین قرون میانه میلادی (قرن سوم تا دهم هجری) مفهوم "نشوز" را برتری جویی، طغیان گری، عدم انجام تعهدات دانسته و برخی از آنان مانند الطبری در مقابل وظیفه نفقه دادن توسط مردان، وظیفه زن را در رساندن خدمات جنسی بنا به میل مرد (به علت فعال بودن جنسی مرد) دانسته و در نتیجه نشوز را عدم تمکین یا عدم فرمان بری جنسی دانسته اند. عده ای اندک از ایشان نشوز را نا مومن شدن و فاسد اخلاقی شدن زن دانسته اند. در مورد کلمه ضرب هم از همان قرون اولیه محل اختلاف بوده است. اکثر فقیهان معتقدند که در مواردی که زن به تکلیف جنسی خود نمی پردازد یا خانه را به طور مستمر بدون اجازه یا هماهنگی با مرد ترک می کند و پایبندی به وظایف خود ندارد مرد می تواند وظیفه نفقه دادن خود را به طور موقت تا زمان مشخص شدن تکلیف، معوق نماید.

برخی دیگر کلمه "ضرب" که در زبان عرب در اشاره به جفت گیری شترها نیز بکار می رفته را معتقدند که به شکل استعاره ای در این آیه استفاده شده است. از جمله متجددین که نشوز را عدم تمکین جنسی زن گرفته اند گفته اند که آیه خواسته تا مرد هنگام مطالبه رابطه جنسی خود را به زن تحمیل ننماید و وی را مورد تجاوز جنسی قرار ندهد. در صورتی که عدم تمکین زن تداوم می یابد (نشوز) از مردان خواسته شده تا وارد گفتگو و درک ریشه های عدم تمایل زن شوند. سپس مدتی را از زنان دوری کنند تا شاید بدین شکل میل به عمل جنسی در زن تقویت شود (و زن خواسته جنسی مرد را تحمیل و زور حساب نکند و این میل به مرور در خود وی حاصل شود) و سپس اگر این مرحله نیز پاسخ نداد مرد به انجام زدن ملایم یا عمل جنسی با زن به پردازد (علی رغم خواسته زن). اگر باز زن مجدداً مقاومت نشان داد کار را به بیرون خانواده و جستجوی راه حل با وارد کردن اقوام از دو طرف باید کشانیده شود (آیه بعدی). طبری در تفسیر خود اشاره به حدیث می کند در مورد تعبیر خود از نشوز (نه به معنی لغت نشوز) وقتی می گوید چون از محمد منظور از نشوز پرسیده شد وی گفت یعنی "وقتی که زن به فرارش مرد نمی رود".

این نظر که نشوز صرفاً عدم تمکین جنسی است نه طغیان در امور دیگر، هرچند نا متداول بوده است اما هنوز در میان برخی از متأخرین پذیرفته شده است. فاطمه مرنیسی که شرح آن خواهد آمد نشوز را عدم تمکین جنسی گرفته و ابولحسن بنی صدر، سیاستمدار فیلسوف و اسلام شناس ایرانی معاصر، نیز معنی نشوز را عدم تمکین جنسی گرفته است اما ضرب یا مرحله سوم را نه به تحمیل جنسی بلکه به تحریک کردن جنسی ترجمه کرده است. بنابر این مرد ابتدا گفتگو می کند سپس از بستر زن دوری می کند و سپس سعی در تحریک کردن زن می نماید. رقیه واریس مقصود نیز در تفسیر خود هرچند نشوز را عدم تمکین جنسی نگرفته بلکه مخاصمه جویی و دشمنی و برتری جویی زن می گیرد اما کلمه ضرب را بازگشت به رابطه نرمال جنسی با زن می داند. مردان با شخصیت ضعیف یا دچار شکست شده که مورد اذیت و قلدری زنانشان قرار می گیرند باید از نصیحت زنان آغاز نمایند سپس مدتی از هم بستری به پرهیزند و آنگاه به رابطه معمول جنسی خود بازگردند.

ابن کثیر (1301 تا 1373 میلادی) مفسر قرون میانه، مردان را محافظان و راهبران زنان میدانند به علت آنکه مردان در مدیریت و هدایت گری و تشخیص انحراف ذاتاً بهتر از زنان هستند. طبری تاریخ نویسنده قرن نهم میلادی تأکید می کند که کتک زدن نباید باعث ایجاد جراحت شود و در میان مفسرین عصر جدید محمد عبده و رشید رضا و سید قطب نیز تنبیه فیزیکی را در شرایطی که حیات خانواده در مخاطره جدی است به گونه ای که ایجاد جراحت نکند پذیرفته اند. همچنین است متأخر القراذوی که معتقد است مردان شایسته پیروی شدن توسط زنان می باشند و در صورتی که این زن دست به طغیان یا عدم پیروی بزند مرد می تواند با دست در جاهایی از بدن او که حساس نیستند (جاهایی غیر از صورت) بزند. در میان برخی از مردم عامی شبه جزیره عربستان این معنا از ضرب متداول است که آنرا نه معادل کتک زدن (ضرب با تشدید بر راء) بلکه یک بار زدن ضربه ملایم با انگشت می دانند به شکل نمادین جهت اولتیماتوم دادن که هنوز سنتی در مورد تادیب کودکان است (نقل قول از دوستی عرب).

هر کدام از این تفسیر و ترجمه ها متأسفانه مشکلات خاص خود را با سایر بخش های آیه و آیات قبل و بعدی و معانی کلمات در دیگر جاهای قرآن و روایات مطرح شده و ارزشها و اصول فکری اخلاقی قرآن داشته اند و از این رو هرگز نتوانسته اند محل اجماعی شوند. هیچ کدام از این تفسیرها مبتنی بر "روش شناسی" روشنی که رابطه بین شرایط نزول

(نه صرفاً شان نزول) و کلمات و اصول و ارزشها و معانی و تاریخ و ... را مشخص نماید نبوده اند. بسیاری از آنان پیش فرضهای ذهنی خود را مبنای تفسیر قرار داده و از به زیر سوال بردن خود انتقادی آن پیش فرض ها امتناع می نمایند.

بنابراین ترجمه های سنتی متداول چه قدیمی چه جدید از تشخیص شرایط تاریخی نزول آیه و تحلیل آن طفره می روند و ترجمه لغوی را با تکیه بر دانش خود از شایستگی های ذاتی زن و مرد به ترجمه این آیه تحمیل می نمایند. از نظر ایشان توجه به شرایط تاریخی این آیه مغایرت دارد با جاودانه دانستن قرآن! اما ترجمه آیه را براساس مفروضات ذهنی و نظری و ایدئولوژیک خود، معادل جاودانگی قرآن می دانند. در نقطه مقابل ایشان مفسرین متاخر و متجددی هستند که به متن تاریخی آیه توجه کرده و بنابراین از مفروضاتی که به مردان حق برخورد فیزیکی به زنان بدهد یا ایشان را به دلیل فیزیکی برتر و در نتیجه در مقام قیم و سرپرست و مسلط و مدیر قرار دهد زیر سوال می برند. زمخشری مفسر قرن یازدهم-دوازدهم میلادی مردان را سرپرست زنان میدانند به علت برتری ذاتی فیزیکی و احتمالاً عقلی مردان و همین گونه است نظر اسلام شناس معروف ابولعلا مودودی متوفی به سال 1979. اما در این میان فضل الرحمن (1919-1988) ضمن پذیرش وظیفه سرپرستی مردان آنرا نه به علت تفاوت ذاتی که امری وظیفه ای می داند که خدا بر عهده مردان گذاشته چرا که دارای کارکرد یا اثر مثبتی برای زن و خانواده و جامعه است.

از میان اسلام شناسان متاخر که روش هرمنیوتیک و زمینه شناسی تاریخی را بکار برده اند معروف ترین ها شاید فاطمه مرنیسی (جامعه شناس مراکشی)، محمد/طالبی (تاریخ نگار تونسی) و پروفیسور امینه ودود (استاد آمریکایی مطالعات اسلامی باشند) اما معنی کتک زدن در آیه را زیر سوال نبرده اند. *لاله بختیار* در ترجمه معروفش از قرآن کلمه ضرب را به معنی "ترک کردن" گرفته است. *هادیه مبارک* بر اساس تحلیل معناشناختی و زبان شناختی قرآن شش معنا را برای ضرب فرض نموده و نزدیک ترین معنا را "تأثیر گذاشتن بر زنان" دانسته است.

توجه به زمینه تاریخی نزول آیات و اتخاذ روش هرمنیوتیک امر جدیدی نیست. از قرنهای پیش، توجه به شان نزول آیات با تکیه بر روایات و زندگی شخصی محمد کاملاً متداول و پذیرفته شده بوده است. اما مشکل اینجاست که این روایات را در غربال در آیات نریخته و به شکل انتقادی بدانها نگاه نکرده و شناخت و مطالعه زمینه تاریخی را به وقایع روایت شده حول آیه مورد نظر محدود نموده و روشهای نظام مند جامعه شناختی و مردم شناختی زمان و زمینه ظهور اسلام را به هیچ وجه در نظر نداشته اند. این امر باعث شده تا امر زمینه شناسی در میان روشنفکران مسلمان در همان حد بررسی شان نزول از طریق روایات بی اهمیت جلوه نموده و بسیاری از این روشنفکران با ابراز بی اعتمادی نسبت به روایات و احادیث آنگونه که توسط مفسرین سنتی بکار رفته، بهانه قرار داده و به کار ترجمه و تفسیر بر مبنای مفروضات نظری و ایدئولوژیک خود (که از نظرایشان غیر قابل سوال هستند) به پردازند. در حالیکه برای مفسرین سنتی، مفروضات نظری پیرامون تفاوت های ذاتی مرد و زن مبنای امری مستمر و مبنای ترجمه و تفسیر پدرسالارانه آیات قرار گرفته است، برای روشنفکران مسلمان بی اعتنا به تاریخ شناسی نزول، مفروضات لیبرال و حقوق بشری قرن بیستمی (به مثابه امور مستمر) مبنای ترجمه قرآن (به مثابه متن جاودانه) قرار می گیرند.

نظرات در مورد زمینه سنجی تاریخی-اجتماعی آیات به قرار زیر قابل طبقه بندی هستند:

1. **روش شناسی سنتی:** آنان که معتقدند که زمینه و زمانه ظهور آیه ها خاص بوده اما کاربرد آیه در زندگی بشری مستقل از آن زمینه خاص ظهور مستمر و جاودانه است. بنابراین نیازی به توجه اساسی به زمینه ظهور نیست چون هرچه باشد آیه قابل کاربرد ابدی است. از نظر ایشان نیازی نیست بدانیم در چه زمینه اقتصادی، قرآن ارث خواهران از والدینشان را نصف برادرانشان دانسته. این حکم در هر شرایط اقتصادی - اجتماعی قابل تعمیم است و کاربرد. بررسی زمینه وقتی واقعا لازم می شود که در مورد ترجمه و تفسیر آیه ای اختلاف وجود دارد. در این صورت روایات به کمک می آیند تا معنی درست را بهتر درک کنیم. بر اساس این روش سنتی هر آیه عمدتا به شکل منفرد بررسی شده و با تکیه بر علم کلام و کلمه شناسی پیچیده همان آیه بدون توجه به اصول فکری و فلسفی قرآن و با استفاده از حدیث یا روایت شناسی حول همان آیه خاص کار تفسیر صورت می گیرد (مانند تفسیر طبری). چون کلمات در هر زبانی دارای معانی متنوعی هستند، برای ایشان بهترین معنا معنایی است که با حدیث و اصول فکری شخصی خودشان همخوانی دارد. قرآن کاتالوگ یا رساله عملیه برای تمام فصول است و اگر جامعه امروز با دیروز فرق دارد این جامعه امروز است که به راه خطاست. مثلا ارث خواهران نصف برادرانشان از والدینشان است چون مرد نان آور است و جامعه سالم اسلامی باید همیشه این گونه باشد. قرآن نه فقط خواسته متناسب به توزیع مسئولیت در گذشته باشد بلکه خواسته همین نوع توزیع مسئولیت بین زن و مرد را نوع درست بداند! پس براساس این دیدگاه، امروز اگر زنان نان آور شده اند از علایم بیمار شدن جامعه امروزی هستند که کار مردان را بر دوش زنان افکنده است و کار زنان که تربیت فرزندان صالح و مادری و همسری است را بی ارزش کرده و خوار شمرده است! توجه به شأن نزول همانطور که گفته شد بسیار انتخابی و براساس مفروضات مسلط زمانه مانند مردسالاری و دیدگاه طبقاتی مفسرین سنتی و حتی برخی از متجددین صورت گرفته است.

2. **روش شناسی صرفا تاریخی:** آنان که معتقدند زمینه و زمانه آیه خاص بوده و کاربرد آیه هم به همان زمینه و زمان خاص محدود می شود و تنها هر گاه مشابه آن زمینه خاص در زمانی خاص ظهور مجدد نماید می توان آیه مذکور را مبنای عمل قرار داد (مانند چند زنی مردان در قرآن که خاص جامعه عرب مسلمان در حال جنگ بوده که تعداد مردان کاسته شده و زنان بیوه از بیمه اجتماعی و سرپرستی دولتی محروم بوده اند. بنابراین مردان مجاز به سرپرستی زنان متعدد شده اند. این شرایط دیگر معمول نیست ولی در مواردی - جاهایی مانند مناطق به شدت تخریب شده افغانستان امروز - می توان چنین آیه را قابل کاربرد موقت دانست). آیات جاودانه هستند اما بدین معنا نیست که آیات هر روز و شب کاربرد داشته باشند. تاریخ می تواند تکرار شود و آیه باید باقی بماند تا در شرایط تکرار تاریخ مجددا کاربرد یابد.

3. **روش شناسی توجیهی:** آنان که معتقدند که زمینه و زمانه خاص آیه باید در نظر گرفته شود و کاربرد آیه هم به همان زمینه و زمان محدود است و توجه به زمینه خاص ما را تنها به درک منطقی چرایی بیان آیه در قرآن کمک می کند تا بدانیم که قرآن مجموعه ای از مطالب بی اساس نیست. مثلا جن را عربها در زمان محمد قبول داشته اند و قرآن به باورهای آنان احترام گذاشته براساس همان باورها حرف زده و داستان سربازی کرده که برخی از جن ها ایمان آورده اند. اما دیگر آن آیات کاربردی برای امروز ندارند چون دیگر می دانیم چیزی به اسم جن وجود ندارد. در جاهایی دیگر از قرآن مطالبی آمده مربوط به مسأله می شود که بین زندگی

امروز ما و زندگی دیروز عربهای شبه جزیره مشترک و بنابراین قابل کاربرد یا تاملند. پس بخشهایی از قرآن دیگر بدون کاربردند و بخشهایی از آن هنوز در موارد مشابه قابل کاربرد.

4. روش شناسی الاهیات رهایی بخش (به تعبیر آل حسین): آنان که معتقدند که درک زمینه و زمانه خاص نزول آیات فراتر از شان نزول آیات بوده و زمینه شناسی باید مبنای درک منظور و فهم مقصود نهایی آیات قرار گرفته و آنگاه پس از فهم فلسفه نزول آیه در مصادیق مشابه امروزی در صورت وقوع شیوه تحقق منظور قرآن توسط جامعه مسلمان به روش دموکراتیک تشخیص داده شود. بنابراین احکام قرآن بدین معنا اجتهاد پذیرند. مثلا آیات مربوط به نصف بودن ارث خواهرها نسبت به برادرانشان در شرایط اجتماعی اقتصادی خاصی نازل شده و منظور برقراری عدالت جنسی بوده است با تقویت موقعیت زنانی که تا آن زمان خود به ارث می رسیده اند. تحقیق در مورد زمینه خاص تاریخی نزول آیات برای درک منظور یا هدف نزول آیه ضروری است و هیچ خسارتی به جاودانه بودن قرآن که نمی رساند بلکه حتی ضروری حفظ جاودانگی آن است. این هدف (تامین عدالت جنسیتی) است که منظور بوده و امری مستمر است و جاودانه و امروز در شرایط جدید باید دید به کدامین شکل ممکن تامین می شود. اگر زمینه شناسی خاص تاریخی زمان نزول صورت نگیرد مقایسه ویژگی های امروز با دیروز ناممکن و استخراج نتیجه در مورد چگونگی تامین منظور شارع مقدس در شرایط امروزی نیز ناممکن و جاودانگی قرآن خدشه بر می دارد. جاودانگی قرآن در تکرار عینی حکم داده شده در 1400 سال پیش نیست بلکه در تامین هدف و منظور آن متناسب با شرایط امروزی است. اگر قرآن امروز نازل میشد قطعاً خود متناسب با هدف تامین عدالت بین زن و مرد بهترین حکم در مورد نحوه توزیع ارث را به گونه ای متناسب به شرایط امروز صادر می نمود و همانگونه که از کلمات با معنای امروزی استفاده می کرد از مثالها و داستانهای منطبق با فهم امروزی ها استفاده می نمود. اما چون وحیی دیگر وجود ندارد تشخیص این امر به عهده عقل جمعی دموکراتیک طی فرآیند گفتگوی آزاد فارغ از ارباب و موضوع بازنگری مجدد و مستمر است. اما از آنجا که عقل جمعی مانند عقل فردی در خلاء عمل نمی کند و محتاج چارچوب های فکری و اخلاقی است، قرآن در کنار سایر منابع و اندیشه ها، چارچوب قابل توجه و قویا منسجم و عمیقاً ریشه دار در هستی خلقت و بشر را ارائه می دهد.⁵

⁵ - احکام قرآنی را این گونه تعریف می کنم که عبارتند از دستورات یا پیشنهادهای که در قرآن در مورد چگونگی برخورد با مسائل حقوقی و تنظیم روابط و مسئولیت های اجتماعی و انجام مناسک و مراسم و شکل دهی به سنتهای دینی می باشند. بر این نظرم که این احکام شکل عرفی و زمانی خود را در قرآن دارند. اما این به هیچ وجه مانع از جاودانگی قرآن نمی شود. چه آنچه جاودانه است نه فرم و صورت که بطن و محتواست. در فرآیند بازسازی و عصری کردن این اصول ضروری است تا با توجه به شرایط تاریخی و بررسی زمینه های اجتماعی-زبان شناختی (socio-linguistic context) قصد شارع را در پیشنهاد احکام مذکور به جامعه مسلمانان در آن زمان استخراج نماییم. سپس با درک و مطالعه ساختارهای عصر حاضر در فرآیندی مقایسه ای دست به بازسازی قصد و نیت شارع در زمان حاضر بزنیم. در مواردی که احکام در قالب تشابهات قرآنی به گونه ای بیان شده اند که کلمات و جملات قابل ترجمه مستقیم به زبان امروزی هستند کار آسان تر خواهد بود. در فرآیند بازسازی ضروری است تا ساختار منطق جملات و مطالب حفظ شود. معنی جدید و عصری آیات که در فرآیند بازسازی حاصل شده اند به کالبد آیات داده می شوند ضمن اینکه شروط گرامری و کلامی برآورده می شوند. 1. اگر چنین امری شذنی باشد حاکی از جاودانگی قرآن است. 2. اگر چنین امری شذنی باشد جزو وظایف مسلمانان در بازسازی جهان بینی و تفکر جنبش تاریخی و هویت ایشان است. 3. اصولاً فقاقت و اجتهاد در اسلام بدین معناست 4. اکنون که امکان ارائه تفسیری به روز (مدرن) از اسلام و قرآن فراهم شده است، به گونه ای که مطابق با متن و شرایط تاریخی روز باشد، مشروعیت تفسیر در جهت هدفمند سازی سعادت انسانی از هرگونه تفسیر معطوف به عصر ها و زمانهای دیگر (سابق) معتبرتر است و از حالت سنتی بیرون می آید و مطابق ایدئولوژی سنت ستیز اسلامی می شود. در فرآیند بازسازی ضروری است تا ساختارهای قدرت پنهان در تفاسیر و برداشتهای جاری و سابق از قرآن شناسایی شوند تا ضمن به چالش کشیدن سنت گرایی

این گفتگوها و اجتهادها باید مبتنی بر کار نظام مند درک ارزشها و اصول خود قرآن و اسلام اولیه به عنوان یک تجربه تاریخی با ارزش‌هایی بخش باشد. درک اصول و ارزشهای قرآن در پناه درک تجربه تاریخی اسلام اولیه ممکن است و خود چارچوب درک معانی آیات منفرد می‌شود. بنا براین معنای آیه نباید در تضاد با اصول و ارزشهای پیام قرآن در کلیت آن باشد. بدون توجه به شرایط تاریخی و نهضتی اسلام اولیه درک ما از اصول کلی یا محکمت قرآنی متأثر از نظریه‌ها و ایدئولوژی‌ها و مفروضات ناخودآگاه ما خواهد بود. مثلاً برخی ممکن است مدعی شوند که توحید برای ایشان اصلی است و ارزشی که مبنای تشخیص درستی فهم ما از آیات قرآن می‌شود. اما وقتی از ایشان پرسیده شود منظورتان از توحید چیست چنان‌که به فلسفه بافی‌های متأثر از مکاتب وحدت وجودی یا سایر مفروضات عرفانی-نظری خود می‌پردازند که فرسنگها از توحیدی که قرآن یا جنبش اولیه اسلامی مد نظر داشته به دور است. بنابراین درک ایشان از اصول و ارزشها و محکمت فکری قرآن از قبل شکل گرفته و موضوع انتقاد و بررسی و تأمل مجدد نیست!

بر اساس رویکرد الهیات‌های بخش، قرآن بنابراین مجموعه‌ای از چارچوبهای اخلاقی را در شکل مصادیق و مثال‌های متعدد ارائه کرده است (بقره 26). مصادیق پوست هستند و مغز اهداف و مقاصد اند که باید برداشته شوند. با این حال پوست محافظ مغز است و بدون شکافتن پوست نمی‌توان به مغز رسید. اما چون رسیدی باید به فکر بیرون آوردن مغز و کاشتنش در زمین و زمینه امروز جامعه خود باشی. هرچند قرآن کلام خداست و محمد تنها دریافت‌کننده منفعل این کلمات بوده اما وی و جامعه اش مدرک و مفسر و مجتهد و مجری فعال منظور خداوند بوده اند. بدین شکل رابطه مسلمانان با قرآن از همان روز اول رابطه دو جانبه بوده است. قرآن نه یک "مانیفست چه باید کردها" که یک مجموع چارچوبها و ابزارهای اخلاقی است که باید از خلل احکام و امثال (محکمت و متشابهات) استخراج شده و تشخیص کجا و چگونه بکاربردن آنها به عهده انسانهاست.

به عنوان مثال، در ارتباط با آیه 34 سوره زنان باید گفت که این آیه بدین معنا نیست که مردان موظف به حفظ وفاداری و نیکو رفتاری نیستند بلکه برعکس از عمده شرایط تامین امنیت معنوی و روحی زنان نیکو رفتاری و وفاداری مردان است. بنا براین این آیه تنها شرایط قطع حمایت از زنان را محدود به شرایطی می‌کند که زنان دست به همکاری با نظامهای فاسد علیه همسران خود می‌زنند. از عوامل خشونت رفتاری عدم گفتگو و تفاهم می‌باشد. بنابراین مردان همواره موظف شده اند که با زنان از گفتگو آغاز کنند و سپس به تنظیم رابطه به پردازند. این گفتگو و تفاهم مانع از خشونت می‌شود نه منجر به خشونت. نتیجه آنکه مدعیان زدن فیزیکی زنان (به هر شکل) برای قرآن قائل به تناقض گویی شده اند. معنی هر آیه مانند شکل روی یک قطعه پازل است. اینکه آن قطعه چه چیزی را دقیقاً نشان می‌دهد وقتی معلوم می‌شود که ما قطعه را در متنش در ارتباط به قطعات دیگر قرار دهیم. قطعه پازلی که جدا از کل پازل تفسیر شود می‌تواند هرچیز را نشان دهد که مفسر قصد تفسیرش را در راستای منافعش و یا جهالت هایش دارد. هر آیه باید در ارتباط با چهار متن تفسیر و ترجمه شود. (1) متن زبانی و کلامی (معنی‌های مختلف ضرب؛ قوام؛ و نشوز). (2).

و گفتمان آن در اسلام، اسلام از حالت یک دین سنتی و معطوف به حفظ وضع موجود و ساختارهای قدرت جاری مجدداً به جنبش‌هایی بخشی تبدیل شود. از این رو شالوده ساختار شکنی سنت‌های دینی و جاری و سابق ضروری است تا فرآیند بازسازی و احیاء اندیشه‌های بخش اسلامی خود در گرداب قدرت و ته‌نشستهای گفتمانی آن گرفتار نیاید. سایر سوالات ضمن تحقیق: 1. قرآن با چه سنت‌های مخالفت می‌کرده است؟ چرا؟ امروزه این سنتها کدامند؟ 2. شارع چه شیوه و خطوی از بحث را اتخاذ کرده است؟ به زبان و زمان امروز شیوه‌های بحث چگونه بازسازی می‌شوند. 3. شارع چه تحولاتی را در مباحث زمانه معرفی کرده است؟ امروزه این تحولات چگونه بازسازی می‌شوند؟

متن قرآنی (آیه اول سوره ای است که با ایده برابری ذاتی زن و مرد آغاز می شود و نمی تواند متناقض آن آیه باشد و سایر آیه های اطراف آیه مذکور تفسیر را روشن تر می کنند) (3) متن گفتمانی (اسلام گفتمانی را به راه می اندازد که در آن زن جایگاه انسانی و حقوقی اش مورد بحث قرار می گیرد - قدیمی ترین کتابی که یکی از طولانی ترین فصولش را نام زن اختصاص داده و در این گفتمان زنان و مردان به شکل برابری مسئول و حقوق مند شناخته می شوند) (4). متن اجتماعی تاریخی (تاثیر ظهور جنبش اسلامی بر روابط خانوادگی بین زن و مرد و سعی قرآن در اولویت دادن به گفتگو جهت ترمیم روابط).

شرط انصاف در تحقیق حکم می کند که اصل را بر عدم تناقض گویی بگذاریم مگر خلاف آن ثابت شود. بنا بر این ترجمه "ضرب" به زدن ترجمه متناقض است. کسانی هم که گفته اند فلان امام گفته باید با مسواک زد جز مایه خنده و شوخی فراهم نمی کنند. در هیچ کجای دیگر قرآن کلمه ضرب به معنی کتک کاری و خشونت فیزیکی بکار نرفته. در شرایط فیزیکی، ضرب به معنی اصابت کردن یک دفعه ای است. حتی در زبان فارسی هم کلمه ضرب به معانی مختلف بکار می برد مثل ضرب کردن اعداد (کسی نمی گوید اعداد را کتک بزن)، یا ضارب (دست برد زنده). کلمه زدن فارسی هم صرفاً به معنی کتک زدن نیست، مثلاً "خداوند او را بر زمین گرم زند" یعنی از مقامش بکاهد یا به معنی خوار کردن بکار می رود: "بجای کسی گر تو نیکی کنی - مزن بر سرش تا دلش نشکنی"؛ یا "این در و آن در زدن" و بسیاری معانی دیگر.

عده ای ممکن است این شبهه را در اندازند که این آیه هم مانند بسیاری دیگر در شرایط زمانی و مکانی خاصی برای اعراب آمده و فاقد اعتبار امروزی است. اما باید گفت نحوه برخورد با یک معضل اجتماعی است که به آیه جاودانگی می بخشد. مسلمانان در طول تاریخشان همواره در کار همکاری و مخالفت با نظامهای سیاسی بوده اند. همواره در کار تولید جنبش های اجتماعی بوده اند که بر روابط انسانی شان تاثیر گذار بوده است. زنان حتی در قرن بیست و یکم در اکثریت نقاط جهان از بسیاری حقوق انسانی خود در شرایط عادی و همزیستی با مردان محروم بوده اند چه رسد در زمانی که دست به اعتراض بردارند.

رمز جاودانگی آیه در تاکید آن بر تامین امنیت و رفاه زنان و اولویت دادن بر تفاهم و وفاداری متقابل است. این اصول اخلاقی باید استنتاج شده و طی یک اجتهاد آزاد به تنظیم روابط امروز بین زنان و مردان بسته به شرایط روز تبدیل شود. درک اصول و ارزشهای کلی قرآن از طریق درک درست آیات در زمینه تاریخی نزول ممکن است نه از طریق نظریه بافی های کلان و بنابراین بین جزء و کل قرآن رابطه هرمنیوتیک باید برقرار شود. دور مکرر بین جزء و کل به درک بهتر و یقین آمیز هر دو می رسد.

به عنوان مثال فضل الرحمن معتقد است که چند زنی امری بدون محدودیت در زمان محمد بوده است. اما اسلام با محدودیت گذاشتن بر شماره زنان یک مرد (محدود کردن به چهار) سنگ بنای یک جهت گیری اخلاقی را نهاده که در راستای آن باید جوامع مسلمان حرکت کرده و کار را که همان محدود تر کردن تدریجی بوده ادامه می داده اند. پس از این حکم خاص در زمان خاص جهت گیری اخلاقی و ارزشی جهانشمول و مستمر استخراج می شود. این چند زنی نیست که جهانشمول و مستمر باید در نظر گرفته شود بلکه تمرکز در مسئولیت در قبال همسر و عادل بودن مرد در

برابر همسرش است که امری مستمر می باشد. همانگونه که در جایی دیگر قرآن برقراری عدالت بین همسران را شرط و متذکر می شود که این امر تقریباً محال است. قرآن مجموعه ای از سرمشقها یا پارادایم می شود نه مجموعه ای از دستورات و احکام ثابت شده ابدی به همان شکل بدوی. انتظار داشتن از اینکه محمد و مسلمانان صدر اسلام بایستی جامعه ای آزاد متناسب با استانداردهای قرن 21 ام در زمینه اجتماعی قبایل عربی 1400 سال پیش می ساخته اند در حالیکه هنوز هم علی رغم این همه پیش رفت علمی و دانشی و تحصیلی و مدنی اکثریت جوامع انسانی محروم از حد اقل حقوق و آزادی ها هستند بسی گزاف است.

به نظر من این روشی که بنده این جا به شکل تیپ آرمانی الهیات رهایی بخش می نامم، مترقی ترین و جامع ترین روش شناخت قرآن است و متفکرین اسلام شناس با درجات مختلف به این روش دور و نزدیک بوده اند. (تدوین کردن اصول این روش هنوز نیاز به کار بیشتر دارد و باید با سعی و خطا محدودیت های آنرا تشخیص داد و در صدد اصلاح آن برآمد).

مثلاً فاطمه مرنیسی در نقد سنت گرایی در تفسیر به بخشهایی از تاریخ زندگی محمد و جامعه مدینه اشاره می کند که مورد بی توجهی تعمدی مفسران سنتی بوده اند. وی به یکی از همسران محمد یعنی ام سلمه اشاره می کند که رهبری یک جنبش زنان برای داشتن برابری در حقوق شهروندی را به عهده می گیرد. این زنان با محمد و سایر مردان بر سر ایفای نقش اجتماعی خود مجادله نموده و برای خوشبختی خود حتی مقابله کرده و در امور سیاسی و جنگی مداخله می نمودند. روزی ام سلمه محمد را به زیر سوال می کشد که چرا در این قرآن در مورد مسایل زنان کمتر صحبت می شود. در پاسخ آیه 35 از سوره 33 بر محمد نازل می شود که در آن زنان و مردان به شکل کاملاً متقارن و مساوی به لحاظ مشخصات و انتظارات و مسئولیتهای اخلاقی مطرح می شوند: " إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَشِيعِينَ وَالْخَشِيعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّالِمِينَ وَالصَّالِمَاتِ وَالْحَفِظَاتِ وَالذَّكِرِينَ اللَّهُ كَثِيرًا وَالذَّكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا (۳۵) " از نظر مرنیسی دانستن همین زمینه اجتماعی است که به درک اصول اخلاقی اسلام کمک می کند.

در جامعه ای که زن خود به ارث می رسد، صاحب ارث شدن زن از نظر مرنیسی مانند ترکاندن یک بمب بوده است که همه چیز را متحول می نموده است. برابری خواهی زنان مدینه که توسط قرآن تایید می شد، بی مقاومت از جانب مردان نبود. یکی از این مردان که مقاومت مذکور را رهبری می کرد از نظر مرنیسی عمر ابن الخطاب بود. از نظر مرنیسی در سال 5 هجری محمد هم به شکل نظامی و هم جسمی ضعیف شده و جامعه مدینه با مشکلات و بحرانهای سیاسی اقتصادی دچار شده و زنان مسلمان مورد هدف آزار مردان قبایل نامسلمان قرار گرفته، زمینه برای پررنگ شدن جنبش مردسالاران به رهبری عمر فراهم شده و آیات حجاب که تنها مخصوص زنان محمد بودند - بنا بر دلایل امنیتی- از جانب عمر بدون مقاومت آنچنانی محمد به سایر زنان مدینه تعمیم داده می شوند. و حتی آیات بعدی که می آمد در مدارا یا مماشات با مردسالاری احیاء شده می آمدند از جمله آیه مربوط به کتک زدن زنان. اگر محمد می خواست با تکیه بر آیه برابری جنسیتی در برابر خواسته های عمر و یارانش مقاومت کند، جامعه مدینه دچار چند دستگی در شرایط دشوار سال پنجم شده و ضربه های سخت تری به کلیت آن وارد می شد. از جمله جاهایی که از نظر مرنیسی محمد مجبور بوده کوتاه بیاد آیه مربوط به کتک زدن زنان است. زنی کتک خورده به نزد محمد می آید. ام

سلمه طرف او رامیگیرد و عمر طرف شوهرش. عمر به زدن سیلی بر زنش معروف بوده و سنتهای قبایل مکی که مخالف برابری زنان بودند را نمایندگی می کرده است. محمد که خود هرگز زناش را نزنه بود حکم به قصاص شوهر می دهد که آیه ای نازل می شود که زدن را تنها در مرحله سوم بعد از دو مرحله نصیحت و دوری از همخوابگی می پذیرد تا بلکه مرد نرم تر شود و به مرحله سوم نرسد. محمد متوجه می شود که این آیه از این جهت آمده که نمی خواهد شرایط چند دستگی در مدینه را با رد ناگهانی سنت مردسالارانه، وخیم تر نماید و مانند محدودیت گذاشتن بر چند زنی، بر بکارگیری خشونت علیه زنان در خانواده محدودیت نهاده تا ابتدای یک خط مشی اخلاقی را پایه گذاری کرده باشد. بنابراین بدون درک تاریخی شرایط نزول این آیات در سال پنجم نمی توان معنا و انگیزه و هدف و ارزش مستتر و در نتیجه کاربرد آیه را به درستی درک نمود.

همانطور که مشاهده می شود کار مرنیسی به روش شناسی الاهیات رهایی بخش نزدیک است. اما وی بسیاری از احادیث در مورد آیات را بدون انتقاد آنچنانی می پذیرد و زیر ذره بین جامعه شناسی عرب زمان محمد نمی گذارد (مانند داستان زن کتک خورده). همچنین وی وارد یک مکالمه آزاد انتقادی با سایر روایات و تحلیلهای تاریخی نمی شود. در نهایت در تفسیر خود، بین خواست خدا و خواست محمد افتراق قایل شده و این خداست که به شکل مصلحت طلبانه حقوق زنان را به شکل ناقص پیگیری می کند تا جامعه مدینه به قول مرنیسی حفظ شود حال آنکه محمد مدافع حقوق زنان بدون مصلحت پرستی و به شکل ذاتی فمینیست میشود! پس ای کاش این قرآن کلام خدا نمی بود و کلام محمد می بود!!] سوال دیگر اینکه چرا خدا در زمان بازگشت ثبات به مسلمانان مدینه آیه ای دیگر جهت حذف امکان زدن زنان نفرستاد؟ به نظر می رسد که فاطمه مرنیسی نیاز به بررسی دقیق تر شرایط فراتر از روایات دارد. همچنین تفسیر مرنیسی، تناقض بین آیات برابری جنسیتی و آیات زن ستیز را حل نمی کند.

دکتر محمد الطالبي که دکترای تاریخ خود را از سوربون چند سالی بعد از دکتر علی شریعتی به اتمام رسانده است نیز به روش الاهیات رهایی بخش ما نزدیک است. وی در کتاب "امت میانه" اش روش خود را که شباهت های زیادی با روش شناسی علی شریعتی دارد توضیح می دهد. وی از اتکا به حدیث و روایت انتقاد کرده و معتقد است درک درست معنای قرآن و مقاصد شارع مقدس وابسته به درک مردم شناختی، اجتماعی و تاریخی مردم زمان نزول است. از این طریق است که تفاوت بین بنیانهای اخلاقی مستتر در آیات قرآن با سنتهای زمانه نزول حاصل شده و زمینه برای استخراج معانی جاودانه فراهم می شود.

باید دانست که قرآن در زمان و مکان خاصی نازل شده است اما درک مقصود خدا از طریق بررسی شرایط آن زمانی است که چون کلیدی برای باز کردن درهای این زمانی عمل می کند. بنابراین خدا از طریق قرآن در حال مکالمه با همه انسانها در همه زمانهاست. مکالمه های که مشارکت فعال انسان را می طلبد. این مشارکت فعال را الطالبي اجتهاد می داند. محمد در طول سه سال هجرتش با آیات چندانی در مورد زنان روبرو نشد لذا از اجتهاد خود استفاده کرده، ایده های فمینیستی خویش را اجرا می نمود. الطالبي تفسیر مشابهی با مرنیسی از شرایط ظهور آیه عنوان می کند با این تفاوت که از نظر او تناقضی بین محمد و خدا نبوده است. خدا خواسته تا جامعه را در شرایط شکننده اش نجات دهد و لذا چون چند زنی، کتک زدن زنان که بین مهاجرین مکی معمول بوده اما میان انصار مدنی محکوم، را محدود کرده است. محمد خود دارای گرایش فمینیستی بوده و از این رو با ام سلمه که رهبری فمینیستهای مدینه را به عهده داشته

ازدواج می کند. ازدواج و حمایت وی از زنان باعث تقویت موقعیت زنان شده و مردان مکی مانند عمر را می هراساند و زمینه منازعه داخلی در شرایط تهدیدات خارجی فراهم میشود. این به عهده مسلمانان بوده که در سالهای بعدی در اجتهاد یا مکالمه با قرآن مقصود خدا از آیه محدود کننده زدن زنان را درک و در راستای مقصود مذکور خشونت علیه زنان را ریشه کن نمایند. متأسفانه با به خلافت رسیدن عمر و عثمان و سپس کوتاه بودن دولتهای ابوبکر و علی و بر سر کار آمدن اموی ها و عباسی ها مردسالاری تقویت گردید و مانند محدود شدن تعداد زنان یک مرد و برده داری، که اسلام اولیه سرخطهای نابودی تدریجی آنان را بنا نهاده بود، خشونت علیه زنان نیز تداوم یافت. با این حال حتی همان گامهای محدود کننده نسبت به دوران جاهلیت، تمدن اسلامی را به لحاظ حقوق مدنی بر مقامی برتر از سایر تمدنهای زمانه اش نشانده تا جایی که زنان طبقات مرفه و متوسط در نظامیه های بغداد به کار تحقیق و مطالعه و تدریس بودند. امری که حتی برای زنان اروپایی طبقات سرمایه دار تا اواخر قرن نوزدهم نیز ممکن نشد.

در مقایسه با روش شناسی الاهیات رهایی بخش، کار الطالبی هنوز دارای مشکلاتی است. برآستی اجتهاد یا شناخت درست مقصود خدا چه ملاک و معیارهایی دارد؟ از نظر الطالبی امر اجتهاد امری فردی باقی می ماند و کار گفتگو بین مجتهدین امری دلبخواهی و اختلاف بین فقها امری طبیعی و رسیدن به یقین امری تقریباً ناممکن. اما در الاهیات رهایی بخش، این کار باید از طریق حلقه های دموکراتیک تولید معرفت صورت بگیرد. درحالیکه در اسلام خصوصاً تشیع فقها و مجتهدین هرکدام دکان خویش را دارند و برخی از ایشان مانند شرکتهای چندملیتی با بازی سیاسی در نقش یک سوپر فقیه قصد سلطه بر این بازار را و در حالیکه در مسیحیت کاتولیک مانند نظام شوروی یک مرکزیت فقهاتی سلسله مراتبی وجود دارد، اما در الاهیات رهایی بخش ما نه یک نظام غیر متمرکز بازارگونه فقهاتی، نه یک نظام متمرکز کاتولیکی بلکه یک نظام دموکراتیک از حلقه های اسلام شناسان و مجتهدین مستقل و آزاد اندیش شکل گرفته و ایشان در یک مکالمه مداوم با متن مقدس و تاریخ و جامعه به باز نویسی اصول حقوقی و اخلاقی و بررسی شیوه های اعمال آنها به موارد عملی امروزی اقدام می کنند (به مقاله راه نجات 2 از این نویسنده مراجعه کنید). مشکل دیگر الطالبی استفاده از مفاهیم مدرن است. شکی نیست که محمد گامهای مهمی در پیشرفت شرایط زنان برداشته است اما فمینیست نامیدن محمد می تواند زیر سوال برود چون وی این جنبش را یک جنبش صرفاً مدرن می داند.

شخصیت بعدی پرفسور امینه ودود است. اندیشه های وی بسیار بحث برانگیز بوده و در سال 2005 یک نماز مختلط از زنان و مردان را در مسجدی در آمریکا امامت نموده و به خاطر مورد تهدید جانی قرار گرفته است. وی معتقد است که قرآن آنقدر منعطف است که تمام فرهنگها را در برگیرد و معتقد به روش هولیستیکی است. یعنی تفسیر یک آیه در ارتباط با کلیت قرآن نه به عنوان یک آیه مجزا. مفاهیم قرآنی نیز باید در سایه کاربردشان در جاهای دیگر قرآن معنی شوند. آیه های قرآن تنها منعکس کننده مصادیق عینی مقاصد خدا در زمان و شرایط خاصی هستند که بعد از کشف مقاصد و اصول زیربنایی آن مصادیق می توان قرآن را در زمانهای دیگر قابل کاربرد دانست. پاسخ قرآن به اتفاقات خاص در شبه جزیره عرب در 1400 سال پیش پس از کشف مقاصد قابل تعمیم به امروز هستند. این پاسخها چگونه اعجاز آمیزی به گونه ای بیان شده اند که قابلیت انعطاف برای تعمیم را دارند. آن جامعه محدودیتهای فیزیکی تاریخی فراوانی برای نابود کردن تام و تمام برده داری و نابرابری جنسیتی داشته است. لذا نباید از اسلام 1400 سال پیش انتظارات جهان مدرنی را داشت که حتی امروز هم خود در تحقق کامل آن انتظارات با وجود پیشرفت های خیره کننده در بیشتر جهان در مانده ایم. اسلام نمی توانست برده داری را لغو کند اما آنرا مضموم دانست. به صراحت صحبت از

برابری نژادها کرد و مسلمانان را به آزاد کردن برده به عنوان بخشی از وظایف دینی تشویق نمود. این کار به تدریج برده داری را محدود نمود و گام بزرگی در جهت جهانی شدن تمایلات ضد برده داری برداشته شد. همین گونه است وضعیت زنان در قرآن. قرآن آیاتی برای بیان برابری زن و مرد دارد و هیچ تفاوت ذاتی که منجر به برتری یکی بر دیگری باشد را نمی پذیرد. اما در احکام عملی بنا بر محدودیتهای مکانی زمانی جامعه قبیلگی سعی در محدود کردن خشونت علیه زنان می نماید. هرچند نه کامل، اما محدودیت های فوق در راستای تحقق اصول برابری هستند (هرچند با معیارهای امروزی ناکافی می نمایند).

وی آیه کتک زدن را در سایه آیه های دیگر تفسیر می کند نه مجزا از آنها. وی نیز مانند الطالبی و مرنیسی از ارائه ملاکهای تشخیص درست بودن اجتهاد هرمنیوتیک سرباز می زند. *امینه ودود در نهایت از رسیدن به درک کامل آیه و چرایی توصیه به کتک زدن زنان اظهار درماندگی کرده و در واکنش به عجزش قرآن را گفته خدا می داند نه خود خدا.* گفته خدا قابل باز تفسیر است چون خود خدا نیست. کار این متفکران متجدد نیز مانند سنتی ها ذهنی است و عینیت چندانی را نشان نمی دهد. آنها آیه را در سایه طرز تلقی و تعریف خود از عدالت تفسیر می کنند. اما از کجا معلوم که تعریف ایشان از عدالت که عمدتاً متأثر از جنبشهای مدرن فمینیستی است با عدالت مورد نظر قرآن منطبق باشد؟ ودود اخیراً به محدودیت روش هرمنیوتیک خود پی برده و معتقد است که پس از دوده کار کردن روی این آیه نمی تواند به قطعیتی برسد و تنها راه ممکن برای وی گفتن "نه" به چنین آیه ای است که زدن زنان را در نهایت حتی به ملایمت مجاز دانسته است. اما دکتر *اسماء بارلاس* اسلام شناس آمریکایی در مقابل، معتقد است اگر خدا ظلم نمی کند پس گفته او هم نباید ظالمانه باشد حتی به درجه اندک و موقت. هنوز بنا به تفسیر ودود و الطالبی، آیه مذکور جواز زدن را هرچند در مرحله سوم می دهد!

عدم درگیر شدن جدی مفسرین فوق در کار مکالمه با تاریخ و سایر روایت ها باعث شده تا این مفسرین متجدد دینی علی رغم با ارزش بودن کارشان معنی کلمه کلیدی ضرب را کتک زدن گرفته و سپس بخواهند آنرا توجیه نمایند. در نهایت درک مقصود نهایی شارع از نظر ایشان تقریباً ناممکن می شود و وابسته به شرایط فرد مفسر است. پس از نظر برخی از ایشان، قرآن از طریق ذهنیت محمد نازل شده است که در شرایط زمانی و زمینی و زبانی خاصی زندگی می کرده است. **بنابراین قرآن خلق شده است** و پدیده صد در صد استعلایی نیست. درک معانی استعلایی قرآن یا مقصود دقیق و نهایی خدا بنابراین ناممکن بوده و این بشر است که باید باز خلق کردن آن معانی را در زمانه خود تجربه کند. این بازخلق کردن می تواند حتی به رد یک آیه مانند آیه زدن زنان بیانجامد.

هیچ کس نمی تواند با قاطعیت تفسیر خود را عین نظر خدا بداند. *امینه ودود* در کتاب اخیرش، خود از اینکه در کارهای اولیه اش اینچنین کرده ابراز ناراحتی می کند. مشکل دیگر این متفکرین این است که علی رغم تاکید بر زمینه سنجی هیچکدام کار مند مطالعه جامعه عرب را فراتر از همان روایت ها و شان نزولهایی که خود بدانها بی اعتمادند انجام نداده اند. بنابراین در آثار این بزرگواران، در مورد اینکه واقعا چه واقعه ای اتفاق افتاده بوده و چه شرایطی حاکم بوده و چرا این آیه نازل شده چیزی بیش از آنچه کتب حدیث به سنتی ها می گویند به ما گفته نمی شود. نا امید شدن از تحقیق در مورد این آیه های بحث برانگیز به علت نا کامل بودن و مشکلات روش شناختی و اتکای مجدد به احادیث و روایات شناسی و کلمه شناسی های سنتی، باعث می شود تا این محققین چون عبدالکریم سروش و مجتهد شبستری به

نظریه پردازی های عجیب غریب و متناقض نما مملو از بازی با کلمات پرداخته مثلا قرآن را کلام محمد و منعکس کننده تجربه انسانی محمد از وحی بدانند و درک مقصود نهایی خدا را ناممکن.

هر سه متفکر عرب فوق که مدعی استفاده از زمینه سنجی تاریخی و روش هرمنیوتیک هستند و به روش شناسی الهیات رهایی بخش نزدیک در کار خود تکراری می نمایند. کار بررسی شرایط جامعه شناختی، مردم شناختی و تاریخی زمان ظهور اسلام کار یک یا چند نفر براساس روایات نیست و نیاز به تعریف پروژه های کلان از طریق موسسات پژوهشی دارد. در این موسسات باید بر روش شناسی کار اجماع حاصل شود و سپس وارد میدان شده و انواع داده های تاریخی و حتی باستان شناسی و شجره شناسی را جمع آوری و از طریق قیاس انتقادی سره را از ناسره تشخیص دهند. بسیار روایات روشنگرانه در مورد شرایط تاریخی نزول هستند که هر کدام نوری بر تاریکی ها می تابانند.

کتاب احادیث و شرح و تفسیر را می توان به راحتی به عربی و انگلیسی در اینترنت پیدا کرد (نگاه کنید به **مشروع المحدث - مركز البحث**). (به عنوان مثال در باب کلمه نشوز، این کلمه مشکل زا) 45 مورد را می توان در میان کتب کلاسیک حدیث، اصول و فقه یافت. روایات در مورد شان نزول آیه را می توان به دو دسته تقسیم نمود:

1- عده ای از محدثین "نشوز" را به معنی "نافرمانی" زنان از مردان گرفته و "قوام" را "سلطه" دانسته و در توجیه، ذات زن را ضعیف دانسته و مرد را قوی و مسلط. بسیاری از ایشان از یک دیگر نقل کرده اند یا از شخص واحدی. ترک در "مضاجع" را ترک نکاح یا عمل جنسی گرفته اند (می بینید که تفکر جنسی با تفکر تمکین طلبانه مرد سالار و خشونت جو هم آغوش می شود). "ضرب" را هم کتک زدن یا "تنبیه کردن" در معنای عام گرفته اند که البته جالب است که تماما بدون استثناء همین زدن را بسیار ملایم بدون ایجاد لطمه و صدمه دانسته اند. یعنی محافظه کار ترین و جزم اندیش ترین راویان مسلمان هم از اعمال خشونت جدی دوری گزیده اند. بیشتر این راویان متواتر به دستگاه معاویه مربوط می شوند (تا آنجا که بنده می بینیم). این حدیث ها در میان مفتیان و فقیهان و متولیان رسمی دینی مقبولیت دارند چون با نگاه مردسالارانه و قدرت پرستانه ایشان همخوان هستند.

2- در این میان هم می بینیم خط دیگری از روایت و حدیث را: قوام را به "پشتیبانی مالی" و "نفقه" از آنچه به مردان فضیلت داده شده گرفته اند. در تعریف "نشوز" روایت آورده اند که "بغض" و دشمنی و خشونت و "ارتفاع یا برتری جویی" تعریف شده است. "خوف" را به صراحت ترس مبتنی بر یقین و "علم" گرفته اند. می گویند که منظور از ترک در "مضاجع" صحبت نکردن یا "پاسخ ندادن" به زن است برای مدتی (مضاجع را بستر سکسی نمی گیرند!) و جالب آنکه "ضرب" را هم نه "کتک زدن" یا تنبیه که "تأدیب" [بیدار کردن اخلاقی شخص یا درس دادن] دانسته اند.

پس می بینید که روایت ها در کتب حدیث و فقه قدیمی از همان ابتدای گسترش اسلام در سده سوم هجری به دو دسته اند. بررسی این دو دسته را با جزئیات بیشتر به بعد موکول می کنم. اما نکته بسیار جالب دیگر در مورد شان نزول این آیه که مورد اشاره سه متفکر فوق نیز قرار گرفته این است که این متفکرین متجدد که خود در مورد ضرورت زمینه

سنجی تاریخی (contextualization) قلم فرسایی نموده اند به راحتی این روایت را قبول کرده و مبنای قضاوت در مورد قرآن قرار داده اند. روایت را مجددا مرور می کنیم.

روایت کرده اند که زنی به نزد محمد می آید و شکایت می کند که همسرش به او آسیب بدنی رسانده است. (خوب دقت کنید اینجا کار را!!). ام سلمه طرف زن را می گیرد و عمر بن الخطاب طرف شوهرش را. محمد ناراحت شده به زن می گوید که برو و قصاص کن. آیه ای نازل می شود (آیه در سوره طه است نه در سوره نساء!) که پیامبر را از پیشی گرفتن بر وحی و صدور حکم منع می کند. سپس همین آیه 34 سوره زنان می آید که به قول راوی خلاف نظر محمد، مرد را مسلط دانسته و فقط به مرد حق زدن پس از دو مرحله نصیحت و جدایی در بستر را می دهد. آنگاه محمد بر آشفتگی و ناراحتی می شود و این نظر را خلاف عدالت می داند اما چون دستور خداست آنرا اطاعت می کند. محمد می گوید: "ما یک چیز می خواستیم و خدا یک چیز دیگری خواست."

مشکوک و بی مبنا بودن روایت به سرعت خود را با اندکی درایت نشان می دهد. اولاً محمد به آیه قصاص رجوع کرده بود (در مقام دادن حکم) و بنابراین از وحی پیشی نگرفته بود هنگامی که از زن خواسته بود عمل متقابل کند. قصاص را هم نه مظلوم که دستگاه قضایی باید انجام دهد. دوم آنکه آیه مربوط به پیشی نگرفتن در سوره طه است که مجموعه آیات آن در زمان و مکان متفاوتی آمده اند و این وسط بین چند آیه منسجم چنین آیه ای آمدن به نظر به شدت مشکوک است.

سوم آنکه اگر بنا بود آیه ای در پاسخ به زن بیچاره آسیب دیده بیاید باید آیه نشوز مرد می آمد که در جای دیگر سوره نساء (آیه 128) است چون نشوز را مرد انجام داده بود که خشونت کرده بود و برتری جویی نموده بود. اما چرا آیه از نفقه دادن مرد و نشوز زن حرف می زند!؟

چهارم – باید به خدایی که چنین پیامبری را انتخاب کرده که حتی بعد از وحی نیز منظور وی را درک نمی کند و معترض و ناراحت می شود تبریک گفت!! یا به محمدی که خدایش مصلحت سیاسی جامعه را بر حقوق زنان ترجیح می دهد و بار دیگر حقوق زنان باید قربانی مصالح اجتماعی شود!

درایت ما اما می گوید که دو احتمال وجود دارد: این روایت به کل دروغ است یا این روایت شکل قلب شده یک واقعه دیگری است توسط دستگاه مرد سالار فقهاتی به ظاهر اسلامی!

اگر مورد اول باشد که بنابراین باید این روایت را به قول محمد به دیوار کوبید چون ناقض آیات دیگر در مورد برابری زن و مرد و برابری در قصاص است.

اما فرض کنید روایت را قلب کرده اند. موضوع بسیار هیجان انگیز می شود. فرض کنید کار برعکس بوده و حتی حکم به قصاص دادن محمد و آیه پیشی نگرفتن هم اتفاق افتاده اند!

فرض کنید: مردی به نزد محمد می آید و شکایت می کند زنش خشونت به خرج داده و به وی آسیب رسانده یا برتری جویی می کند و می پرسد که آیه او نیز می تواند در خواست قصاص یا اقدام متقابل نماید. محمد با تکیه به آیه قصاص میگوید آری. سپس آیه می آید که صبر کن پیشی نگیر (اگر فرض کنیم آن آیه این موقع آمده و اگر هم نیامده باز هم

فرقی به حال نتیجه نمی‌کند). اصل قصاص بر برابری و مساوات است و قرآن اولین کتابی است در تاریخ بشری که از عدالت بین زن و مرد به صراحت صحبت می‌کند. اما آیا برابری بین دو طرف یک دعوا که خود در موقعیت‌های متفاوت هستند از طریق "تشابه" تامین می‌شود. آیا در عدالت نباید شرایط دو طرف در نظر گرفته شود! اینجا قرآن در مورد تلافی جویی یا قصاص یا مقابله به مثل هنگامی که زن خاطی است از مرد می‌خواهد که مدارا پیشه کند و دو مرحله را قبلاً در نظر بگیرد. پس آیه می‌آید که مسئولیت داشتن مرد در برابر زن جهت تأمین امنیت وی را گوشزد کند و از زنان بخواهد که "صلح جو، فروتن و حافظ غیب" باشند آنگاه می‌گوید اگر ترس از نشوز (عدم صلح جویی یا خشونت طلبی، تحقیر گری و عدم حفظ اسرار بنا به تعریف خود آیه) توسط زنان دارید بجای اقدام حقوقی-عمومی بدون درنگ، ابتدا از نصیحت شروع کرده سپس قهر کردن (حرف نزدن) و آنگاه اقدام متقابل (ضرب).

مهم‌ترین نکته اینجا رعایت عدالت در مورد زنان است در حالیکه که اگر نشوز از مرد باشد زن نیاز به رعایت این مراحل را ندارد. چه کسی است که نداند در فرهنگ‌های متداول مرد سالار حتی در غرب (تکرار می‌کنم حتی در غرب) آمار خشونت خانوادگی از جانب مردان بسیار بیشتر است و صدمه پذیری روحی و جسمی و ذهنی و شخصیتی زنان از خشونت خانوادگی بنا بر اکثریت مطلق مطالعات روان‌شناختی و جامعه‌شناختی به مراتب بیشتر است. با این حال مطالعات مردم‌شناختی براحتی نشان می‌دهند موارد برتری جویی زنان حتی در جوامع مرد سالار سنتی و قبیله‌ای در خصوص مردان با شخصیت‌های ضعیف یا دچار مشکل مالی و جسمی شده وجود داشته و دارد. رعایت این نکته باریک‌تر از مو در باب عدالت با رعایت تفاوت طبیعی یا "غیر طبیعی و اجتماعی" بین زن و مرد (فرق نمی‌کند تا وقتی که هر دو "واقعی" اند) از جانب قرآن، 1400 سال پیش در جامعه قبیله‌ای عرب از جمله گواهان یگانه بودن این کتاب است.

لطفاً توجه داشته باشید که در مثال فرضی بالا قصد بنده به هیچ وجه روایت سازی نیست. آنچه خواستم بیان کنم این است که در صورت وقوع چنین حادثه‌ای است که می‌تواند نزول آیه فوق معنا دار باشد. تحقیقات تاریخی بیشتری فراتر از روایت خوانی‌ها نیاز است. هرچند روایت فرضی فوق اتفاق نیافته است

اما حوادث دیگری در زمان محمد رخ داده که تفسیر ما از آیه فوق را آنچنان که گفته شد تقویت می‌نماید.

روایت اول: به عنوان مثال ابن داوود (از اولین محدثین مسلمان که اوایل سده سوم هجری می‌زیسته) از یک جنبش اعتراضی زنان نقل می‌کند. داستان از این قرار است که محمد در یکی از خطابه‌های خود، زدن زنان را نکوهیده دانسته و بهترین مردان را کسانی می‌داند که دست به خشونت در برابر زنان نمی‌برند. عمر بن الخطاب که خود چنین کاری را کرده بوده از او می‌پرسد که اگر کتک زدن نکوهیده است آیا حرام نیز هست یا نه؟ محمد چون وحی نداشته نمی‌تواند آنرا تحریم کند. بنابراین عمر خشنود به خانه بازمی‌گردد. اما این آخر ماجرا نیست! فردای آن روز گروهی متشکل از 70 زن مسلمان که مکالمه فوق را شنیده بودند و مورد اذیت همسرانشان قرار گرفته بودند بر در خانه محمد تجمع اعتراضی می‌کنند (منبع ابوداود 880 همچنین نگاه کنید کتاب "زنان مدینه" نوشته ابن سعد جلد 8 صفحه 144 ترجمه عایشه بیولی که بر اساس گفته‌های ام کلثوم دختر ابوبکر ثبت شده است). محمد آنچنان از بد رفتاری مردان منقلب و عصبانی شد که دستور داد تا مردم برای یک سخنرانی عمومی در مسجد گرد هم آیند. وی در این خطابه به زنان می‌گوید که مردانی که شما زنان را مورد خشونت قرار می‌دهند در عموم رسوا کنید تا شرمگین شوند. [جالب

این که از جمله معانی کلمه "ضرب" کوس رسوایی کسی را در عموم زدن است rebuke or rebate them in [public] سپس محمد ادامه می دهد: " من نمی توانم مردی را که در برابر زنش از خشم، رگهای گردنش متورم شود و با زنش دعوا کند [چه رسد که دست درازی کند] تحمل نمایم ... این مردان هرگز بهترین های شما نخواهند بود". باید دانست که یافتن بهترین های یک جامعه در زمان محمد بسیار امر مهمی بود چون اگر کسی از این عنوان می افتاد نمی توانست نماینده مردم در شوراها برای تصمیم گیری شود. بنا براین در صورت نشوز (قلدری برتری جویی و خشونت) مردان، زنان حق مطرح کردن مشکل را در حوزه عمومی بدون درنگ و مصلحت دارند. همان شعار فمینیستهای امروزی در باب خشونت خانوادگی که "امر شخصی امر عمومی یا سیاسی است (Personal is Political)".

روایت دوم: دکتر علی شریعتی در کتاب اسلام شناسی (درس های مشهد) که عمدتاً تاریخ صدر اسلام را با تکیه به منابع تاریخی چون طبری و سیره ابن هشام مرور می کند در مورد رفتار محمد با زناش این چنین می آورد (صفحات 516-515):

"رفتار وی [محمد] با زناش چنان با ادب و نرمش و مهربانی آمیخته بود که در جامعه خشن آن روز شکفت انگیز می نمود. مردی که در بیرون خانه مظهر قدرت و صلابت بود، در درون خانه چنان نرم و ساده و مهربان رفتار می کرد که زناش بر او گستاخ شده بودند، آشکارا با او مشاجره می کردند و بی پروا سخن می گفتند و از آزارش دریغ نمی کردند. یک روز که بسختی از آنان رنجیده شد - بر خلاف سنت معمول که زنان را از خانه بیرون می راندند و اکنون نیز مومنین غالباً چنین می کنند - خود از خانه بیرون رفت و در انباری که یک طرفش را غله ریخته بودند اقامت گزید. این انبار بر بلندی قرار داشت و پیغمبر تنه درختی را می گذاشت و از آن بالا می رفت و چون به انبار می رسید آنرا بر می داشت تا کسی مزاحمش نشود. یک ماه بازناش قهر کرد و چنان رنجیده بود که حتی به مسجد نمی آمد و مردم سخت اندهگین و پریشان شده بودند رفتار زناش یکی از بزرگترین مشکلات زندگی وی بود و این طبیعی است، چه روح و اندیشه محمد با آنان فاصله داشت". ... "یک روز عمر و ابوبکر می بینند که محمد نشسته است و زناش او را در میان گرفته اند و با داد و فریاد بسیار و لحنی گستاخانه و خشن، از زندگی سخت خود شکایت می کنند و از او نفقه می خواهند و او ساکت و غمگین گوش می دهد و لبخند تلخ بر لب دارد... رفتار اینان حتی باری پدانشان (عمر و ابوبکر) قابل تحمل نبود اما پیغمبر همه را تحمل می کرد تا به مردان خشن و وحشی جامعه اش درس تازه ای دهد و به زنان زیور و محروم شخصیتی تازه ببخشد". ... این کشمکش میان زنان و پیغمبر چندان بالا گرفت که وحی دخالت کرد و پیشنهاد نمود که هرکدامتان دنیا را می خواهید مهترتان را تماماً بگیرید و آزادانه زندگانی بی به دلخواه پیشه کنید و هرکدام خدا را و آخرت را می خواهید با محمد و زندگی سخت و خانه فقر محمد بسازید. (به نقل از زندگانی محمد نوشته هیکل جلد اول ص 281).

بنابراین می بینید که به هر روایت تاریخی که برخورد می کنیم درهای جدید تری برای فهم مقصود آیات قرآن پدیدار می شود. به عنوان مثال بنا بر روایاتی که علی شریعتی می آورد معنی ضرب را می توان به مفهوم ترک موقت خانه بجای بیرون کردن زنان که هنوز هم در جوامع امروزی متداول هستند در نظر گرفت. ترجمه ضرب به معنی معلق کردن برخی وظایف قوام بودن یا ترک موقت خانه با منطق مستتر در دو مرحله قبل که منطبق است (گفتگو، ترک در

مضاجع که استعاره ای است بر قطع موقت روابط عاطفی نه صرفاً جنسی، و سپس ترک خانه برای مدتی جهت تکمیل اعتراضی است مبتنی بر عدم خشونت به برتری جویی های زنان با توقعات بیش از اندازه توان مردان در قوام بودن است). بنابراین مرد را در مقام برتری جویی یا سوء استفاده از موقعیتش نمی گذارد. همچنین این معنی متناسب با معانی ششم و هفتم یافت شده در متن قرآن است که عبارتند از: معنی ششم: دست برداشتن، دریغ کردن (1 مورد): الزخرف 5 (آیا از دادن این یادآوری ها هم به شما دریغ کنیم یا دست برداریم)؛ معنی هفتم: جدا کردن، جدایی افکندن (2 مورد): الرعد 17 (خدا حق را از باطل جدا می کند) - الحديد 13 (بین منافقین و مومنین دیواری جدایی کننده بنا درمی کوچک بین ایندوست)؛ این روایات تنها بخش بسیار اندکی از زمینه شناسی تاریخی کار ما را شکل می دهند. بنا به پیچیدگی های موجود در راه فهم قرآن (که عمدتاً حاصل قرنهای بی مسئولیتی و وابستگی به قدرت در میان متولیان رسمی دین است نه عدم مبین بودن کلام قرآن) لازم است از تک روی در نظریه پردازی در مورد معانی پرهیز نموده، به شیوه ای روشمند و دموکراتیک و بر اساس گفتگو و تبادل نظر سعی در یافتن حقیقت نماییم. ان شاء الله.

احمد آل حسین 15 اردی بهشت سال 90.

فرا تر از جنجال پیرامون ضرب زنان در قرآن: گفتگوی بنی صدر و آل حسین

بخش چهارم

پاسخ آقای بنی صدر

4 ژوئن 2011

آقای احمد آل حسین گرامی

نوشته طولانی مورخ 26 آوریل 2011 را زمانی دریافت کردم که در کار دیگری بودم. آن کار دیروز به پایان رسید و امروز، 4 ژوئن 2011 برابر 14 خرداد 1390، فرصت یافته ام بحث را با شما دنبال کنم.

در نوشته شما، 22 مورد را در خور بحث می یابم. اما قرار بر بحث بر سر معنای آیه 34 سوره نساء است. اگر بر سر آیه، هیچ اشتراک نظری حاصل نشود، یک معنای آن می تواند این باشد که قرآن، مایه اختلاف است. دلیل آن اینکه آیه هایش آنقدر چند پهلو هستند که هر کس به دلخواه خود، بدان معنی می دهد. از این رو، نخست در پی معنایی شویم که می توانیم بر سر آن، اشتراک نظر پیدا کنیم. بنا بر این فرض که با این پیشنهاد موافق هستید، وارد بحث می شوم:

• نخست چهار یادآوری:

1 - از ناتوانی ناشی از وقت در اختیار، هیچگاه فرصت مراجعه به سایت شما را نیافته ام. دوستان که از ناتوانیم آگاهند، نوشته های پر بار و سودمند را برایم می فرستند. آنچه از شما خوانده ام را دوست گرامی، آقای دلخواسته فرستاده اند و او مرا به خاطر آشنا کردن با نظر شما، سپاسگزار خود کرده است. افزون بر این، کار بر روی یک متن غیر از خواندن آنست.

2 - از موارد 22 گانه، دو مورد به موضوع بحث ربط دارند و آن اینکه شما گمان برده اید ضرب را در دو آیه (72 سوره بقره و 34 سوره نساء) به معنای وصل و برانگیختن جنسی گرفته ام. و چنین نیست. در این دو آیه، ضرب به معنای وصل و برانگیختن دانسته ام. اما شما نیک می دانید که وصل و برانگیختن، به قصد هدفی انجام می گیرد. چون همواره هدف است که وسیله و نوع آن را معین می کند، پس در آیه 72 (در قرآن قمشه ای شماره آیه 73 است) وصل کردن معنی خود را هدف که زنده شدن گاو است می گیرد. در آیه 34، بر فرض که نشوز را خودداری ارادی و یا غیر ارادی (عارضه) بدانیم، وصل و برانگیختن می شود که هدف از آن بازیافتن رغبت جنسی است.

3 - مورد دوم اینست: این که تمامی امور مستمر در قرآن نیامده اند، یک سخن است و اینکه امور واقعی که در قرآن آمده اند، مستمر هستند، سخنی دیگر است. ادعا این نبود که تمامی امور مستمر در قرآن آمده اند، ادعا این بود که اموری که در قرآن آمده اند، مستمر هستند. بحث در باره امور مستمیری که به نظر شما در قرآن نیامده اند، بر جا می ماند. از نظر یافتن معنی مشترک، مهم اینست که اشتراک نظر باشد در این باره که امور آمده در قرآن، مستمر هستند.

4 - من و همسر از جمله در باره خانواده و منزلت زن تحقیق کرده ایم. انواع نمونه های نوعی خانواده را در جامعه های مختلف، مطالعه و برگ دانی ترتیب داده ایم. از آن برگ دان، در مورد ایران، زن در شاهنامه و جامعه شناسی خانواده و تحول آن در جریان تاریخ را نوشته ام. بنا بر این، انواع خانواده ها را کم و بیش می شناسم. هرگاه آیه در باره خانواده بزرگ کاربرد داشته باشد، در باره خانواده مرکب از دو همسر، نیز، کاربرد دارد.

اینک به معنی آیه می پردازم:

• ضابطه ها

1 - امیدوارم موافق هستیم که اسلام فلسفه قدرت نیست. دینی است که بنایش بر رها کردن انسان از رابطه با قدرت از راه برقرار کردن رابطه او با خداوند است. بنا بر این، رابطه ها که میان انسانها، از جمله زن و شوهر برقرار می کند، بازتاب رابطه هریک با خداوند است. به سخن دیگر، در آیه، رابطه قوا را به رابطه همسری بر وفق فضلا که هر یک از آن دو دارند، باز می گرداند. لذا، آیه دو معنی بیشتر پیدا نمی کند: یکی ترجمان رابطه با قدرت که ناگزیر مسلط مرد و زیر سلطه زن می شود و دیگری، بیانگر رابطه انسان با خدا (= رابطه حقوقمند با حقوقمند به ترتیبی که پای زور به میان نیاید). انتخاب کلمه ها - هرگاه آیه، بر اساس تنظیم رابطه انسان با قدرت، معنی شود- این یا آن صورت را می سازند حال آنکه محتوی همان تنظیم رابطه با قدرت، بنا بر این، سلطه مرد بر زن می گردد. اما معنی دادنی که تنظیم رابطه با قدرت باشد، تناقض ها و تضادها بیار می آورد. دلیل اول آن اینست که زور زاده تضاد است و وجودش تضادی را بیان می کند که از آن پدید آمده است. تضاد و تناقض یا تضادها و تناقض ها می گویند و به فریاد که معنی داده شده به آیه، معنی آیه نیست.

پس موافقت اولی و اساسی، موافقت با آن معنی است که بیانگر رابطه دو حقوقمند، بدون دخالت دادن به زور، بعنوان تنظیم کننده رابطه، باشد

2 - هرگاه موضوع حکم معین و شفاف نباشد و تشخیص موضوع نیز با یک طرف باشد و نوع تنبیه را، دست کم از مرحله به بعد، یک طرف معین کند، حکم ستمکارانه ترین حکم می شود. برای مثال، اگر شوهر باشد که به نشز زن یکی از معانی سطله جوئی و مخاصمه طلبی و تحقیر و... را بدهد و نوع تنبیه نیز به اختیار او باشد، قوام مسلط معنی می یابد و نشز هرگونه نافرمانی معنی می جوید و مرد بر زن ولایت مطلقه (بنا بر فلسفه قدرت ارسطویی) می یابد. همان معنی که آیه در جامعه های مسلمان یافته است.

3 - بکار نبردن فضلهائی که خداوند به مرد و زن عطا فرموده است، ظلم است. پس چشم پوشیدن از فضل قوام بودن، نخست محروم شدن مرد از فضل و بنا بر این ستم به او است، رهنمود آیه نمی تواند ظلم به دو همسر باشد. به عکس، رهنمود راه حل را بکار بردن فضلی می داند که قوام بودن مرد است.

4 - حفظ سر، هرگاه سر ناحق باشد، ناقض رهنمود قرآن می شود (حق را بگوئید ولو بر خود و بر والدین خود) و حق نیز پوشیدنی نیست چرا که از ویژگی هایش آشکار و شفاف بودن آنست. بنا بر این، حفظ غیب حفظ سر نیست. حفظ

حقوق شوهر و حق زناشوئی (زناشوئی بنا بر این که یکی از رابطه های مرد قوام را با زن، رابطه زناشوئی بدانیم)، در غیبت، شوهر است.

5 - اما سلطه جوئی و تحقیر و مخاصمه جوئی، خود به خود، گویائی ندارند. توضیح این که هرگاه عملی رابطه ای برقرار کند که، در آن، یکی مسلط و دیگری زیر سلطه بگردند، نشز باید آن عمل معین و مشخص باشد که به قصد ایجاد این رابطه، انجام می گیرد. امیدوارم با یکدیگر موافقیم که امر واقعی مستمر و همه مکانی و همه زمانی، یکی اینست که زن از نشز جنسی به قصد سلطه بر مرد استفاده می کند. پس، دست کم یکی از موارد نشز، سرباز زدن از آمیزش جنسی است. اما، سرباز زدن از آمیزش جنسی یا ارادی است و یا بلحاظ عارضه ای است.

6 - برای این که رابطه محبت به رابطه قوا بدل شود، ضرور است که «عینی» به آن ذهنی ای بدل گردد که مدار آن قدرت (= زور) است. برای مثال، سرباز زدن از آمیزش جنسی، در صورت وقوع، امر واقع، بنا بر این، «عینی» است. هرگاه شوهر برای آن هدف بسازد که فرضا ~ قدرت یابی است، امر واقع را به امری بدل کرده است که ساخته ذهن خود است. در ذهن خود دادگاه غیابی تشکیل داده و ساخته این ذهن را عمل زن شمرده و حکم صادر کرده است. و می دانیم که از امور واقع مستمر، یکی به عمل دیگری معنی دلخواه را دادن و رفتار خود را بر وفق آن تنظیم کردن است. وقتی مرد چنین می کند، حل مسئله، بر وفق حق ناممکن می شود. پای زور به میان می آید و می تواند رشته همسری (یکی از رابطه های میان زن با مرد) و یا خویشاوندی ویا... را قطع کند. پس راه حل مسئله اینست که نخست مرد واقعیت را همان سان که هست ببینند. سپس، راه حل در خور را بجوید: هرگاه رابطه رابطه زناشوئی باشد و نشز نیز خودداری از آمیزش جنسی باشد، بنا بر این که خوداری از عمل جنسی ارادی باشد، یک راه حل می جوید و بنا بر این که غیر ارادی باشد و بسا ناشزه برغم خواستن، نتواند، راه حل دیگر می جوید. عنصر مشترک این دو خودداری کدام است؟ این عنصر خشونت است. پس در هر دو مورد، راه حل خشونت زدائی می شود. اما این خشونت زدائی، در هر مورد، می باید به روش در خور با آن مورد، انجام پذیرد.

7 - هرچند دانش امروز ما را از دلایل نایکسانی زن با مرد، در رابطه همسری بر وفق محبت و عشق و نیز در رابطه جنسی با یکدیگر آگاه می کند، اما انسانها پیش و پس از زمان پیامبر (ص)، به تجربه از دو واقعیت آگاه بوده اند:

7.1 - زن نخست می باید اعتماد کند تا علاقمند شود و همبستری گزیند.

7.2 - مرد پس از گذشت 20 دقیقه و بیشتر (بنا بر سن و توانائی جنسی) از عمل جنسی، قابلیت برانگیختن شدن به عمل جنسی را می یابد اما زن چنین نیست. بنا بر این، هرگاه مرد زیاده روی کند، بخصوص اگر زن زیاده روی مرد را ارضاء از راه مقهور خود کردن زن، بیابد، در او، در زن «ناشزه»، بیزاری جنسی بسا تشدید می شود.

8 - خداوند بر زبان علم قطعی دارد پس هر کلمه را در جای خود بکار می برد تا، در جمله، معنای دقیق و شفاف خود را به دست آورد.

9 - عمل به فضل قوام بودن و تکلیف نفقه نیاز به رابطه دارد. آن رابطه که عمل هر دو را واجب گرداند، رابطه زناشوئی است.

با توجه به نه ضابطه بالا به سراغ ترجمه شما می روم و جای کلمه ها، معنی را قرار می دهم که بر سر آنها، حد اقل اشتراک می تواند وجود داشته باشد.

• آیه به زبان عربی اینست:

الرَّجَالُ قَوْمُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَلَ اللَّهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ بِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَنِتَاتٌ حَفِظَتْ لَلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَ الَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنَّ أَطْعَمَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا (34)

و ترجمه شما از آیه اینست:

مردان مسئول حمایت [مادی و امنیتی] از زنان هستند به میزان آنچه که خداوند به برخی از آنان نسبت به دیگران فضیلت داده [میزان مسئولیت بستگی به میزان توانایی حقیقی مردان دارد یعنی از همه مردان بطوریکسان در همه شرایط انتظار نیست] و به میزان آنچه از اموالشان می توانند نفقه دهند. زنان اهل صلح، زانی فروتن (به تحقیر و سلطه جویی اقدام نمی کنند) و حافظان اسراری می باشند که خداوند خواهان حفظشان است [شامل اسرار جنایت یا امور ضداخلاقی مردان نمی شود بلکه منظور حفظ اسرار فعالیت های مشروع مردان یا خانواده است]. پس اگر به مرحله خوف [نگرانی مستند به شواهد] از نشوز [سلطه جویی، مخاصمه جویی و تحقیر و عدم حفظ اسرار مشروع تا حدی که حیات مشترک خانواده را به خطر اندازد] توسط زنانتان رسیدید آنان را ابتدا پند دهید سپس [اگر کارگر نشد] ارتباط عاطفی خویش را معلق کنید [حذف پاداش مثبت بهتر عمل می کند تا اعمال پاداش منفی یا همان تنبیه]، [اگر باز موثر نیافتاد] از ایشان قطع حمایت [یا قوامیت] (13) کنید. پس اگر به همراهی بازگشتند از حد انصاف تجاوز نکنید که خداوند عالی مرتبه بزرگوار است. "

با رعایت ضابطه های بالا، آن معنی که می توانیم بر سرش اشتراک نظر پیدا کنیم می تواند این معنی باشد:

مردان قوام هستند بر زنان. به فضلی که خداوند بدانها بخشیده است و انفاقی که از اموال خود می کنند. پس (بر) زنان (است) که صالح، فروتن و حافظ غیب، غیبی باشند که خداوند حفظ آن را می خواهد. و اگر تن به آمیزش جنسی نمی دهند، نخست آنها را پند دهید و سپس از خوابگاه دوری گزینید و برانگیزید آنها را، پس اگر تن دادند، زیاده روی نکنید. همانا خداوند علی و بزرگ است.

هرگاه قرار بر رعایت نه ضابطه بالا باشد، نشز می باید یک معنی داشته باشد و آن معنی می باید دقیق و شفاف باشد. از دید شما، نشز برتری جوئی است و مراد آیه هرگونه برتری جوئی است. بنا بر این که نشز عملی دارای هدفی باشد که مورد نظر شما است، آن عمل می تواند تن ندادن به عمل جنسی باشد. در این صورت، ترجمه شما، ترجمه می شود که با قرار دادن معادل فارسی هر کلمه در جای خود، بدست می آید. جز این که ترجمه کلمه قوام را نیاوردم. زیرا اگر ویژگی زن اعتماد کردن باشد، قوام داشتن قابلیت طرف اعتماد شدن می شود. حامی خود یک کلمه عربی است و خداوند به جای آن، قوام را بکار برده است. وقتی نفقه دهنده هم هست و وقتی او است که به نشز زن معنی می دهد، حامی رابطه حامی و تحت الحمایه و، بنا بر این، رابطه سلطه میان زن و مرد برقرار می کند. از قوام، استواری و دوام مستفاد است. بنظر می رسد مردان متکلفند به امور (نه به این لحاظ که در قاموس المحيط نیز این سان معنی آمده است،

بلکه بدین خاطر که موافق رابطه دو حقوقمند است) گویا باشد. جز این که به جای امور، حقوق را باید قرار داد. زیرا تکلیف اگر عمل به حق نباشد، عمل به حکم زور می شود. متکلف حقی را ادا می کند و ادای حق نه تنها سلطه گری نیست بلکه سلطه گری و سلطه پذیری را بی محل می کند. پس متکلف به امور را هرگاه محض دقت و با توجه به برقرار شدن حق نفقه، متکلف بر ادای حقوق زنان بگردانیم و صفت استواری مستمر بر ادای حق را هم از نظر دور نداریم، معنی دقیق تر و شفاف تر و موافق تر با رابطه زن و مرد بر وفق حق، بنا بر این خالی از رابطه بر محور قدرت (= زور) را یافته ایم.

نقد نظر شما را می گذاریم به بعد از معلوم شدن وجود حداقل اشتراک نظر.

از احمد آل حسین

تاریخ 5 اکتبر 2011

با سلام و تشکر فراوان به خاطر پاسخی که مرقوم فرموده اید.

از تاخیر حاصل شده در این گفتگو در اثر افزون شدن گرفتاری های شخصی و شغلی بی نهایت عذر می طلبم

نکات ارزنده شما را مطالعه و با اصول فکری و اخلاقی مستتر در آنها صد در صد موافقم. به غایت زیبا و درست فرموده اید که قرآن فلسفه قدرت نیست و رابطه زناشویی در اسلامی که امثال من و شما بدان باور داریم رابطه سلطه نمی باشد بلکه رابطه دو صاحب حق است.

(1) موافقم که در برخی موارد زنان می توانند از طریق مسائل جنسی (مانند ممانعت از برقراری رابطه) به سلطه جویی بر مرد اقدام کنند. محدود کردن معنی کلمه نشوز به چنین موارد کمیاب اما مستمر در تاریخ تعیین بیشتری به منظور آیه می دهد. اما نشوز جنسی بنا به تعریف شما می تواند فقط یکی از مصادیق سلطه جویی و برتری جویی (نشوز به تعبیر این حقیر) باشد، نه همه آن. اگر بپذیریم که زنان می توانند به روشهای مختلفی رابطه دو محق را به رابطه سلطه گرانه به نفع خود تبدیل کنند در نتیجه این ایراد بر قرآن خواهد بود که تنها توجه خود را به یک نمونه یا مصداق سلطه طلبی معطوف نموده و به سایر مصادیق چه بسا مهمتر و شایع تر آن غفلت ورزیده است.

عموما برتری جویی ها از جانب مردان صورت می گیرد به دلیل غلبه نظامهای فرهنگی و اقتصادی و اجتماعی مرد سالار که حتی در جهان غرب امروز نیز هنوز به اشکال مدرن شده غالب اند و برقرار. با این حال خشونت خانوادگی بنا به شواهد بسیار در مطالعات اخیر همیشه از جانب مردان به سمت زنان نیست و در موارد قابل توجهی مردان نیز موضوع سلطه جویی برخی از زنان قرار می گیرند. به عنوان مثال تحقیقی در بریتانیا در سال 2010 منتشر شد⁶ نشان داد که مردان قربانیان 40 درصد از خشونت های فیزیکی توسط زنان هستند (در فاصله سالهای 2004 تا 2009). در بریتانیا از هر پنج زن یک نفر و از هر شش مرد یک نفر قربانی خشونت خانوادگی از جانب همسرش بوده است. اما در بیشتر موارد گزارشهای خشونت ارائه شده به علت این تصور ناکامل اما عمومی شده که مردان قوی تر از زنان

⁶ - <http://www.guardian.co.uk/society/2010/sep/05/men-victims-domestic-violence>

هستند، توسط پلیس و دستگاه قضایی نادیده یا قابل اغماض انگاشته می شوند. اسلام دین تعادل در فهم واقعیت نیز هست و همانطور که به محققین سوئدی منتذکر شده بودید نباید در واکنش به انتقادات فمینیستی تندرو به قرآن، راه افراط را به تقریب بسپاریم.

(2) با شما موافقم که کلمه "حامی" منظور قوام بودن را به کفایت نمی رساند اما برای خوانندگان فارسی زبان این کلمه را به مقصود آیه بیشتر نزدیک دیدم. با این ایراد شما به اینجانب که با ترجمه قوام به معنی "حامی"، رابطه زناشویی را به رابطه سلطه تقلیل داده ام نمی توانم موافق باشم. کلمه "قوام" از جانب قرآن بجای کلمه "حامی" انتخاب شده تا اهمیت این مسئولیت (قائم یا تکیه گاه بودن مردان برای زنان در شرایطی که روابط اجتماعی باعث استضعاف زن شده است: **قَوْمِ عَلٰی** یعنی داشتن مسئولیت در قبال کسی) را نشان دهد.

حمایت مادی و امنیتی مرد اما الزاما به "تحت الحمایگی" زن در معنای منفی که شما ایراد گرفته اید نمی انجامد، اگر منظومه آیات مجاور این آیه نیز در نظر گرفته شوند. قوام بودن مرد در این معنا زن را از وظیفه بردوش کشیدن بار اقتصادی خانه و خانواده رها کرده به او استقلال بیشتر در کسب قوت اقتصادی برای خود می دهد چرا که آیه قبلی اموال و درآمد زن را از تصرف مرد بیرون می آورد. با این حال، همان طور که قبلا هم عنوان کردم **بیان غیر دستوری - فعل زمان حال - آیه** ("مردان قوام هستند" نه "مردان باید قوام باشند") مسئولیت مرد را در شرایط عادی "توصیف" می کند نه "تکلیف جهانشمول" و بنابراین زن را از مشارکت در وظیفه قوام بودن به اختیار خود منع نمی کند (3) و انعطاف خود را در برابر شرایط متغیر اقتصادی-تاریخی حفظ می نماید. اما چرا نمی گوید زنان قوام هستند تا شرایطی که در آن زنان نان آوری خانه را به طور کامل یا نسبی بر عهده دارند به پوشاند. دلیل این است که با این کار قرآن حق تصرف اموال زن توسط مرد و اجبار زن به کار بیرون خانه برای کسب مال را از مرد می گیرد. کار کردن بیرون خانه برای زن یک اختیار می شود نه اجبار و مسئولیت مادری زن که به علت شرایط جسمی اش از جانب طبیعت به او سپرده شده در خانه ارزشی معادل کار مرد در بیرون خانه را می یابد. **کوچک شمردن و تحقیر کار زنان در خانه و ادعای تقویت زن از طریق بیرون بردن وی و استثمار وی در بازار و کارخانه و جامعه، تنها تغییر شکل نظام مردسالاری است از سنتی به مدرن، نه انحلال آن.** قوام دانستن مرد اما به زن این اختیار را می دهد که خود تعیین کننده نوع و میزان مشارکت اش در خارج از خانه باشد.

(3) در مورد مسئله "تنبیه" که ایراد گرفته اید نیز می توان این چنین توضیح داد که: مرد در برابر زن ستیزه جو و برتری جوی خود در مقام تنبیه کننده (بنا بر ترجمه و تفسیر بنده) قرار داده نشده است بلکه برعکس تنبیه زن را نادرست و از مرد خواسته تا ابتدا موعظه و گفتگو کند سپس اگر جواب نداد به معلق کردن رابطه عاطفی (مانند حرف نزدن) اقدام کند و در مرحله بعدی خانه را مانند روایت موجود از پیامبر برای مدتی ترک کند. این امر نه تنبیه که یک **"اعتراض مبتنی بر عدم خشونت"** است در برابر زن ستیزه جو و سلطه طلب. اگر این اقدام کاری شد مرد را از زیاده روی برحذر داشته و اگر موفق نشد امر مداخله اهالی طرفین را پیشنهاد داده است. این مراحل در مورد نشوز مرد از جانب زن لازم نیستند چرا که اسلام در برقراری رابطه مساوات تفاوت‌های طبیعی جنسی و اجتماعی موجود را در نظر داشته و شرایط عموما حساس و شکننده زنان را در نظر گرفته، مرد را از اقدام آبی برای علنی کردن مسئله و تعیین تکلیف نهایی برحذر داشته است.

(4) اگر مصداق جنسی نشوز را آن چنان که شما بدان معتقدید، در نظر بگیریم تنها ممانعت از رابطه جنسی توسط زن در صورتی که به دلیل سلطه جویی باشد شامل این آیه می گردد نه مواردی که دلیل آن نهفته در مسائل روانی و شخصیتی و قابلیت های جنسی است. مرد را در مقام تشخیص ریشه های این مشکل و برخورد با عدم تمکین جنسی زن قرار دادن به وی همان سلطه گری جنسی دادن است. نصیحت زن در مورد عدم تمکین جنسی اش به نظر این حقیر بی معنی است، اگر زن مشکل روانشناختی یا ناتوانی جنسی داشته باشد. همین گونه مرحله دوم یا ممانعت از هم بستری با چنین زنی موافق با میل وی است که تمایل جنسی به هم بستری ندارد و مرد را در مقام کنترل کننده شرایط قرار میدهد.

(5) باز گشت به رابطه جنسی یا برانگیختگی می توانست از همان ابتدا به مرد توصیه شود اگر زن تمایل به رابطه نداشته است. اگر زنی تمایل به رابطه جنسی ندارد عقل حکم می کند که ابتدا مرد و زن باید به مشاور یا متخصص مراجعه کرده و ریشه یابی کرده متناسب با ریشه های روانی شخصیتی-فیزیولوژیکی بهترین راه علاج را انتخاب کنند نه آنکه مرد ابتدا در مقام تشخیص دهنده واقع شود. ممکن است مشخص شود عیب از مرد بوده است. در این صورت آن موعظه کردنها و از بستر دوری گزیدن ها همه بی اعتبار و بی حاصل و چه بسا مشکل زا می گردند.

(6) نکته مهم دیگر اینکه اسلام نظامی از اصول فکری و اخلاقی و حقوقی را در قرآن ارائه کرده که همگی به علت مربوط بودن به امور مستمر تاریخی آنچنان که فرموده اید باعث جاودانگی این کتاب شده اند. اما قرآن یک مانیفیست مانند مانیفیست کمونیسم نیست که بنایش بر مونیولوگ باشد. فهم قرآن مستلزم برقرار کردن رابطه بین پیامهای آن و شرایط تاریخی هر نسل است تا از این طریق جاودانگی اش در اعصار مختلف عملی و محقق شوند. مشارکت فعال و دموکراتیک در فهم قرآن از طریق شورا (همان گونه که در مقاله "راه نجات 2" عنوان کرده ام) باعث تحقق این جاودانگی است. نشوز به معنی عام برتری جویی ممکن است در هر زمان و زمانه ای مصادیق جدیدی به خود بگیرد. تشخیص این که مصادیق امروز نشوز چه هستند به عهده شوراهای دموکراتیک اجتهاد در قرآن است که باید مورد گفتگو و توافق و سپس در اختیار اجتماعات مسلمان قرار گیرند. این امر باعث می شود که قرآن هر زمان به شکل پویا تفسیر شود. روزی سلطه برزن در محدود کردن وی در حوزه خصوصی خانه متحقق می شده است و شیء زده کردن وی از طریق تبدیل کردن او به ماشین جوجه کشی و شیر دهی، امروز سلطه بر زن در جوامع مدرن برعکس به کالای مصرف کردن وی در بازار سرمایه سالاری متحقق می شود. مصادیق سلطه هر زمان فرق می کنند اما امر سلطه طلبی امری مستمر است و تشخیص مصادیق اش بر عهده عرف هر زمان و زمینه.

در نهایت از مشارکت شما در این بحث پربار بسیار سپاسگذارم چرا که هرچند هنوز نمی توانم به توافق کامل باشما دست یابم اما بسیار آموختم و این امر باعث شد تا مطالعه این جنجال برانگیز ترین آیه قرآن را به شکل عمیق تری پیگیر شوم.

فکر می کنم انتشار مباحثه فوق در همین شکلی که تا کنون صورت گرفته برای خوانندگان فارسی زبان بسیار مفید باشد. مجموعه نوشته های فوق بی شک به جامع ترین متن تاکنون موجود در فضای اینترنتی فارسی زبان تبدیل شده و معادل آن را نیز در فضای انگلیسی زبان اینترنت سراغ ندارم.

اهمیت بس بزرگ تر این مباحثه این است که نقاط مشترک طرح شده به قوت نشان می دهند که هم تفاسیر سنتی موجود و هم برخوردهای اسلام ستیز مقابل، چقدر ساده لوحانه و بی اساس و مغرضانه هستند. این مباحثه فرصتی مغتنم بود تا نشان دهیم که چقدر دانش عمومی موجود در مورد قرآن علی رغم صرف سده ها وقت و هزینه های کلان توسط دستگاههای رسمی روحانیت سنی و شیعی، ناکافی و آلوده به تناقضات و خرافات و برداشت های سلطه طلبانه است و چقدر مباحثه عالمانه در فضای باز دموکراتیک، برانگیخته شده توسط کنجکاوی های نامغرضانه و رویکرد منصفانه می تواند به فهم پیام اسلام کمک کند و چقدر لازم است تا هر جمله از قرآن بر اساس یک روش شناسی همه جانبه نگرانه با لحاظ کردن همه جوانب حقوقی و اخلاقی نظام توحیدی بررسی شود.

إن أريد إلا الإصلاح ما استطعت و ما توفیقی إلا بالله

چند توضیح ضرور در باره نظرها که اظهار داشته اید

از ابوالحسن بنی صدر - 22 اکتبر 2011

خداوند را سپاس که بحث بمعنای نقد و نقد نقد تا رسیدن به نتیجه، میان دو مسلمان، میسر گشته است. از شما بخاطر شرکت در این بحث سپاسگزارم و امیدوارم این روش همگانی بگردد و دست کم، در قلمرو اندیشه، زور بی محل شود و جریان آزاد اندیشه ها برقرار گردد. این بحث دو نظر را به یکدیگر نزدیک کرده است. ادامه آن هم راه رسیدن به حقیقت را نشان می دهد و هم مشکلی بس بزرگی را حل می کند و هم معلوم می کند نگاه نکردن از دیدگاه فلسفه قدرت در قرآن، چه اندازه بیننده را شفافیت قرآن بوجد می آورد.

نقد شما را نیازمند 6 نقد می یابم. آنها را نقد می کنم. هرگاه مایل بودید، حاصل را انتشار دهید و اگر نقد مرا قابل نقد می دانید، می توانیم به بحث ادامه دهیم. و نیز می توانید این متن را با قید ادامه دارد انتشار دهید و حاصل ادامه بحث را در نوبتی دیگر انتشار دهید.

با ضابطه های 9 گانه موافقت کرده اید اما آن ضوابط را در نقد خود بتمامه رعایت نکرده اید:

1 - یکبار فرض را بر این می گذارم که نشز بمعنای برتری طلبی است. شما می پذیرید که نشز جنسی یکی از موارد است. اما ایراد می گیرید که پس تکلیف موارد دیگر چه می شود. نخست این که وقتی روش در این مورد به این ترتیب معین می شود، راه حل هر برتری طلبی دیگری را هم که صفت مستمر داشته باشد، معلوم می کند. پس اگر برتری طلبی نوع دیگری را جای این امر مستمر، قرار دهیم، راه حل آن همین روش می شود. بشرط این که نشز برتری طلبی باشد و ضابطه ها رعایت شوند و آیه را متناقض نکنند. در روش شناسی، معمول است که یک مثال را می آوردند و خاطر نشان می کنند که در موارد دیگر نیز، همین روش را بکار برید.

اما آیا اگر نشز را برتری طلبی معنی کنیم،

الف - این ایراد برجا می ماند که چرا کلمه در خور که در آیه های دیگر بکار رفته، بکار نرفته است؟ در قرآن، چهار بار کلمه نشز بکار رفته است. دوبار در مقام تنظیم رابطه زن با مرد، در محدوده زناشویی و دو بار دیگر، یکبار در سوره بقره، آیه 259 و بار دیگر در سوره مجادله، آیه 11 بکار رفته است. در این دو آیه، امر به از جا برخاستن (آیه 11 سوره مجادله) و خفته در گور را زنده برپا کردن است. در دو آیه ای که در مقام تنظیم رابطه دو همسر بکار رفته است، دست ندادن، از جا بدر رفتن و حد اکثر، سربرداشتن معنی می دهد و نه بیشتر.

ب- آیا اگر نشز را برتری جویی و سلطه طلبی معنی کنیم، در آیه تناقض پدید نمی آید؟ چرا تناقض ها پدید می آیند. توضیح این که هرگاه به جای «از جا بدر رفتن» یا سر برتافتن و یا ناسازگاری یا کلمه رساتر از همه، دست ندادن، سلطه جوئی و خصومت طلبی را قرار دهیم، بنا بر ترجمه شما، زن ناشزه سلطه جوی می شود و برآن می شود رابطه مسلط - زیر سلطه با شوهر برقرار کند و آیه به مرد رهنمود می دهد، او را سر جای خود بنشانند. پس بنای رهنمود قرآن بر رابطه قوا و نه رابطه انسان با خدا، یا رابطه حق همسر با حق همسر می گردد. کارهایی که مرد باید بکند، آن دو را از رابطه قوا بیرون نمی برد. زیرا یا زن کوتاه می آید، مرد دستور می یابد حالا که زن کوتاه آمده تو نیز اندازه نگاه دار. یا کوتاه نمی آید. اگر کوتاه نیامد، یا کار به «زن ذلیلی» مرد و یا به زندگی در در تقابل مستمر قوا و یا به طلاق، می انجامد. پس دو طرف در رابطه قوا می مانند. برابری قوا دو طرف بی حرکتی و فلج شدن است و نابرابری سلطه یکی بر دیگری است.

تناقض بزرگ تر و مهمتر این است: با سرایت دادن بیماری به دیگری، بیماری درمان نمی شود. روشی که برتری طلب بکار می برد، زور است و رابطه ای که می خواهد برقرار کند، رابطه قوا است. همان روش را با او بکار بردن، آنهم در قلمرو زناشویی، زورمداری را به شوهر تسری دادن است. ترجیح دادن تشویق بر تنبیه مشکل را حل نمی کند. چراکه اگر محتوای تشویق زور نباشد، پس فعل ضرب بمعنای تنبیه نیست. یک فعل، در یک رهنمود، نمی تواند دو معنای متضاد داشته باشد (تناقض مهم و اساسی دیگری که باید حل شود). و اگر اعمال زوری در پوشش تشویق است، بسا همسر را بر سلطه طلبی مصر تر می کند. زیرا روش شوهر را بر ناتوانی از عمل به مثل تلقی می کند.

این دو تنها تناقض ها نیستند. نشز بمعنای برتری جوئی زن، با فعل اطعنکم نیز جور نمی آید. زیرا اگر نشز دست ندادن بهنگام همبستری یا از جا در رفتن و سربرداشتن باشد، اطعنکم ترک سلطه گری نیست. اطعنکم «دست دادن» (در همبستری) و یا جای خود را باز یافتن معنی می دهد. ترجمه و توضیح شما با فعل ضرب نیز تناقض دیگری بیار می آورد. زیرا ضرب را نمی توان ترک قوامیت معنی کرد. غیر از این که ترک کردن، نه معنی حقیقی ضرب است و نه معنی مجازی آن می تواند باشد. افزون بر این، واضربوهن دستور است به مرد به تعاملی با زن، ترک قوامیت، تعامل با زن نیست، ترک تعامل با زن است. اگر مراد ترک زن بود، اندازه مجاز آن در همین آیه پیش از «واضربوهن»، دستور آن را داده بود. باز، ترجمه شما در تناقض می شود با قوام بودن مرد که فضل او است. هرگاه بنا بر ترک «قوامیت» باشد، تجویز ستم است. هم به مرد و هم به زن. آیا خداوند به شوهر دستور می دهد زن را گرسنگی بدهد؟ یا عملی کند که اعتماد زن از مرد سلب شود؟ یا قیام مستمر به ادای حق را ترک گوید؟ یا...

2 - حمایت گویای رابطه میان قوی و ضعیف، توانا و ناتوان است. حمایت رابطه حق دار با حق دار نیست. قوام رابطه حق دار با حق دار است. تکلیف به رعایت حقوق زن، بنا بر این که تکلیف عمل به حق است و تکلیفی که عمل به حق نباشد، حکم زور است و ناقض اصل عدالت، پس تکلیف ادای حق می شود و جبر بی محل می گردد. پس هرگاه بنا بر رعایت ضابطه حل مشکل از راه برقرار کردن حق با حق باشد، قوام مکلف به ادای حق و رعایت آن می شود. و اگر، هنوز، در باره مکلف ذهن شما گیر دارد، «نگهدار مداوم حقوق» یا «مدام ایستاده بر ایفای حقوق» را می توان بکار برد که البته رساتر به مقصود هستند.

بدیهی است که مرد در حد توان قوام است. و باز بدیهی است که هر فضل که مرد دارد، زن نیز دارد و به عکس. الا اینکه در هریک از دو همسر فضل هائی، می چربند که با فضلای زوج او جور می شوند و توحید می جویند. پس زن نیز، هرگاه خود بخواهد، می تواند قوام بگردد. در حقوقی که رعایت آنها بر عهده مرد است.

3 - رهنمود آیه 35 سوره نساء، مربوط به نشوز نیست مربوط به شقاق است. شقاق امر واقع مستمر است و عامل آن، برقرار کردن رابطه قوا یا مسلط و زیر سلطه و عوامل دیگر است. عوامل بسیاری انواع شقاق ها پدید می آورند و این عوامل نیز امور مستمر هستند. چند نمونه:

- شقاق (از ناسازگاری تا جدائی) ناشی از اختلاف دو خانواده. این عامل بیشتر در خانواده هائی عمل می کند که در آنها، ازدواج تنظیم رابطه با قدرت است.

- شقاق ناشی از سلطه جوئی یکی از دو و یا هر دو متقابلاً، این عامل بیشتر در خانواده هائی عمل می کند که دو همسر از دو خانواده هستند که در سلسله مراتب اجتماعی هم سطح نیستند و یا یکی از دو، در مال و علم و مقام و... خود را در موقع متفوق می بیند.

- شقاق ناشی از خودداری مرد از عمل به ادای حقی که نفقه است و یا زیاده خواهی مالی زن.

- شقاق ناشی از چشم و همچشمی که در همه قشرهای جامعه به رواج است.

- شقاق ناشی از استفاده مرد از زن، برای برکشیدن خود در سلسله مراتب اجتماعی و یا زن از مرد برای هم سطح شدن با زنان قشر بالاتر.

- شقاق ناشی از سوء استفاده جنسی مرد از زن، باز برای ثروت و موقعیت جستن. و یا استفاده زن از سکس خود، برای برکشیدن خویش در سلسله مراتب اجتماعی و...

- شقاق ناشی از ناسازگاری فکری میان زن و مرد

- شقاق ناشی از کار زن و کار مرد. که خود بسیار انواع دارد.

- شقاق ناشی از نایکسانی شیوه زندگی که یکی از اشکال کنونی آن، زندگی به شیوه غربی ناسازگار با شیوه زندگی سنتی است.

- شقاق ناشی از ناسازگاری فرهنگی عاملی که بیشتر در زناشوئی هائی عمل می کند که دو همسر در دو محیط فرهنگی بزرگ شده اند که با یکدیگر سازگاری نمی جویند.

- شقاق ناشی از بیماریهای درمان ناپذیر و یا دیر پای روان و تن

- شقاق ناشی از انواع اعتیاد

- شقاق ناشی از ناتوانی جنسی و یا پیدا شدن حالت انزجار

- شقاق ناشی از ...

بدین سان، در آیه 35 است که شقاق و عوامل پدید آورنده آن، موضوع رهنمود شده اند. حتی در مورد شقاق نیز، بنا را بر جدائی نمی گذارد - چه رسد به نشوز که عارضه خفیف تری در زندگی زناشوئی است و دو همسر به رفع آن توانا هستند - . بنا را بر صلح دادن میان آن دو البته از راه برقرار کردن رابطه میان دو حقوقمند و بر وفق حق می گذارد. در جای دیگر تکلیف از میان نرفتن شقاق را نیز معین می کند.

4 - این سخن که تشخیص سلطه می آورد، بسی شگفتی آوراست. در این مورد، تشخیص علم بر عارضه است و علم بر عارضه سلطه نمی آورد. مگر این که علم وسیله «سلطه بر» بگردد. هرگاه نشز را سلطه جوئی معنی کنیم نیز این مرد است که تشخیص می دهد عمل یا قول زن، دلالت بر سلطه طلبی دارد. غیر از این که سخن اخیر شما نقض می کند قول پیشین شما را در باره معنی کلمه نشز که باز مرد است که آن را تشخیص می دهد و دستور می یابد این و آن کار را با زن بکند.

مقایسه این دو تشخیص مقایسه صوری است، مقایسه واقعی نیست. چرا که دست ندادن یا سر برتافتن جنسی، یک امر و این یک امر، مشخص است: مرد مایل به همبستری با زن است و زن روی بر می تابد. اما هرگاه نشز فراوان مورد برتری جوئی و سلطه جوئی و خصومت معنی دهد، حتی اگر هم یک مورد معنی دهد، برعهده مرد گذاشتن تشخیص قول یا فعلی از قول ها یا فعلهای زن بر سلطه و... طلبی، اختیار مطلق دادن به مرد است که به دلخواه خود، هر قول یا فعلی را و یا بسا اشاره یا کلمه ای را دلیل بر سلطه طلبی زن بیانگارد و به خود اجازه بدهد با او رفتاری درخور رفتار با زن سلطه جو را بکند. بفرض که تشخیص دهنده روان پزشک و یا روان کاو شد، باز شوهر است که مجری است و با داشتن حق تنبیه، مأمور می شود همسر را وادار به همراهی کند. امر مهم اینست که در آیه اختیار تنبیه به شوهر نداده است. او باید بصفت قوام، بر حق بایستد، معتمد همسر بماند تا که رابطه حق با حق برقرار شود.

اما نشز بهیچ رو بمعنای عدم تمایل جنسی، از نوع بی تفاوتی درمان ناپذیر نیست. ناتوانی جنسی نیز نیست. بلکه میل جنسی است که نیاز به برانگیختن دارد. روشی را که قرآن می آموزد، روش تجربی است. این روش، بخلاف روش امری، اصلاح پذیر است. قرآن مراحل را نیز به شوهر یادآور می شود. برانگیختن در کار است. کنترل در کار نیست تا مرد در موقعیت کنترل کننده قرار گیرد. بعکس، چون نشز را سلطه جوئی معنی کنی، کنترل سلطه جو معنی پیدا می کند.

5 - چون نه در آیه سخن از بی میلی جنسی بعمنائی نبود این میل است و نه در نوشته من از آن سخن به میان است، این قسمت از نوشته شما (بی حاصل بودن رهنمودهای قرآن بنا بر این که زن گرفتار بی میلی جنسی باشد)، ربطی به موضوع بحث پیدا نمی کند.

و باز سخن از امکان وجود عیب جنسی در مرد، نه در آیه است و نه در نوشته من. بی میلی جنسی عارضه ایست که نیازمند درمان است و درمان کننده آن روان پزشک و یا پزشک و یا روان کاو است. پس این قسمت از نوشته شما نیز ربط به بحث پیدا نمی کند.

6 - و اما این که یک امر مستمر، در این و آن زمان، این یا آن شکل را پیدا می کند، صحیح است. الا این که اگر از یاد برود که امر مستمر یک و همان امر است، بسا راه حل نه در بیان قرآن - که بیان آزادی است - که در بیان قدرت یافت می شود. همانطور که یافت شده است. شکلهای جدیدی که یک امر مستمر پیدا می کند (مثال ربا)، البته موضوع اجتهاد و بحث آزاد است. بشرط این که همواره نظرها به حق سنجیده شوند و باب بحث آزاد بسته نگردد.

شکلهائی تغییر پذیر و تغییر کننده یک امر واقع مستمر، برای مثال رابطه سلطه گر - زیر سلطه، را بر مصادیق ترجیح می دهم زیرا دقیق تر است. هرگاه سخن از رابطه قوا به میان باشد، البته انواع، بنا بر این، مصادیق پیدا می کند.

شادیهها و کامیابی ها شما روز افزون

آقای بنی صدر نکات ارزنده و قابل تاملی را در انتها عنوان کرده و آقای آل حسین برخی از این نکات و نقدها را قابل بحث و برخی دیگر را قابل توجه در تداوم پژوهش خود دانسته و بنا بر این گفتگوی فوق (در فرصت های مناسب آتی) ادامه خواهد داشت. از آنجا که بحث فوق طولانی گشته است، توافق به انتشار آن در این مرحله گرفته شد. گفتگو کنندگان مذکور همچنین مشارکت سایر محققین و صاحب نظران را در این بحث ترغیب می نمایند. امید که این گفتگو مشوق هر چه بیشتر حقیقت جویی های به دور از غرض پیرامون قرآن بوده و انحصار های موجود در فهم و تفسیر این منبع بزرگ فکری و فرهنگی ما را به نفع مردمی تر شدن این فهم ها بشکند.